

# قدرت باید دست کارگرا باشد

پلمیکی با طبقه کارگر و زحمتکشان ایران

## مظفر محمدی

اگر کسی از من بپرسد تو چکار می کنی؟ حرف من همان جمله معروف انگلس است: "اگر به کارخانه نساجی لندن بروم، در یکی دو هفته کمونیسم را ابزار مبارزه کارگران میکنم". پاسخ من پاسخ هر کمونیست کارگریه که در درون طبقه و در جامعه کار و زندگی می کند. میگم حرفامو بهر شکل ممکن و در مدت زمان معین، نه فردای دور، تکثیر و روی میز فعالین و رهبران کارگران و مردم و بویژه کارگران کمونیست و کمونیست های جامعه به بحث و پلمیک میگذارم. هر کجا تنه ام به تنه کارگران بخوره و یا هر کجای ایران گذارم به محل کار کارگران در کارخانه یا محله یا پاتوق کارگری بیفته، بدون شک کمونیسم را ابزار مبارزه کارگران می کنم. جنبش مجمع عمومی را به آگاهی و برنامه عمل فوری کارگران تبدیل میکنم و کمیته های کمونیستی جنبشی را برای بنای حزب سیاسی کارگران سازمان میدهم. توازن قوای چپ و ناسیونالیسم در کردستان را به نفع کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان تقویت، حفظ و نگهداری می کنم. شاخه نظامی حزب را بدوا در کردستان تشکیل و گسترش می دهم...

## قدرت سیاسی باید دست کارگرها باشد! (پلمیکی با طبقه کارگر و زحمتکشان ایران)

مقدمه

سوالات پیش رو

دلیل این که قدرت دست طبقه کارگر و اکثریت زحمتکشان نیست، چیست؟ موانع کدامند؟ (صفحه 4)  
 عرصه های مبارزه و کشمکش طبقاتی و اجتماعی کدامند، ما کجا ایستاده ایم؟ (صفحه 9)

مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر

عرصه جنبش آزادی زن

عرصه علیه مذهب و خرافات

جنبش "همگانی"، خواست سرنگونی

دمکراسی، میهن و تمامیت ارضی،

آیا دمکراسی پارلمانی به معنای برقراری آزادی است؟ (صفحه 19)

کمونیسم و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، جامعه سوسیالیستی،  
 چگونه جامعه ای است؟ (صفحه 23)

چند موضوع درباره سوسیالیسم

میگویند: میگویند سوسیالیسم آزادی را از فرد میگیره

میگویند این نشد آزادی. اصلا من دلم میخاد برای خودم کار کنم

میگویند مگه میشه یه مهندس یا پزشک به اندازه یه کارگر مزد بگیره

میگویند تکلیف خونه ای دارم چه میشه

میگویند سوسیالیسم فقر را تقسیم می کنه.

میگویند آخرش طبقات دارا برای حفظ موقعیت ممتاز خود با جامعه سوسیالیستی می جنگه.

میگویند بورژواها و صاحبان ثروت در سوسیالیسم چه میشن؟

میگویند سوسیالیسم خویه ولی عملی نیست. تخیلیه!

میگویند جامعه سوسیالیستی با دولت های جهان چگونه رفتار می کند؟

ابزارهای گرفتن قدرت کدامند؟ (صفحه 33)

جنبش مجمع عمومی، شوراها، کارگری

جنبش کمونیستی و طبقه کارگر

حزب کمونیستی طبقه کارگر چگونه حزبی است؟ (صفحه 42)

ضمیمه ی بحث:

ضرورت همکاری احزاب و جریانات و شخصیت های چپ حول یک برنامه حداقلی دمکراتیک

(صفحه 50)

## مقدمه

اساس بحث من در این جزوه، پرداختن به این مساله اصلی است، طبقه کارگر به این باور برسد که "قدرت سیاسی باید در دست کارگرها باشد". چرا؟ برای اینکه جامعه روی دوش کارگرها است. همه ی مصائبی که در جوامع طبقاتی وجود دارد، وقتی حل میشود که قدرت سیاسی دست کارگرها باشد. این شروع بحث در هر کار کارگری است. هیچ چیزی جز گفتن خود این حقیقت به کارگرها وجود ندارد. کارگری که آماده باشد این را بشنود که باید قدرت را بگیرد با سوالات مختلفی روبرو می شود. چرا که همینطوری همیشه رفت و قدرت را گرفت.

سوال اصلی این است که چرا در دنیای امروز قدرت دست اقلیتی است که سرنوشت اکثریت را اونا رقم میزنن و تعیین می کنند. چرا قدرت دست اکثریت زحمتکشان نیست. چرا قدرت دست طبقه کارگری که کلیه ی چرخ های جامعه را می چرخاند، نیست؟ چرا برعکسه. چرا وارونه است. و بالاخره، کارگران چگونه به قدرت می رسند. تمام فعالیت کمونیستی سر این "چگونه" است. این که طبقه کارگر چقدر دارای رهبری است. چه مکانیسم های تصمیم گیری دارد. چقدر نسبت به اهدافش روشن است. چقدر نسبت به آلترناتیویش آگاه است...

در پاسخ به سوال اصلی که کارگران چگونه به قدرت میرسند، سوالات و مسایل متعددی وجود دارند که سعی می کنم به آن ها جواب بدهم. از جمله:

دلیل این که قدرت دست طبقه کارگر و اکثریت زحمتکشان نیست، چیست؟ موانع کدامند؟

\* عرصه های مبارزه و کشمکش طبقاتی و اجتماعی امروز کدامند، ما کجا ایستاده ایم؟

\* در باره دمکراسی، میهن و تمامیت ارضی. آیا دمکراسی پارلمانی به معنای برقراری آزادی است؟

\* کمونیسم و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، جامعه سوسیالیستی چگونه جامعه ای است؟

\* ابزارهای گرفتن قدرت کدامند؟

\* حزب کمونیستی طبقه کارگر چگونه حزبی است؟

\* چرا در شرایط امروز و در جنبش سرنگونی، همکاری احزاب، جریانات و شخصیت های چپ حول یک برنامه حداقلی دمکراتیک ضروری است؟

این سوالات، تینترهای اصلی بحث من هستند. حرف های من از منطق مارکس و عمل گرایی حکمت بهره می برد. این مباحث موضوعی در حوزه ی تئوریک و تحلیل و تفسیر نیست. مسایلی است مادی، عینی و زمینی و مربوط به زندگی انسان به زبان ساده. مسایلی که قاعدتا در محافل و جمع های کارگران و زحمتکشان در محیط کار و زندگی، در خانواده و در پاتوق های کارگری و در مجامع عمومی جریان دارد و اموری است مربوط به سرنوشت طبقه و جامعه ما.

توجه کارگران بویژه کارگران سوسیالیست، رهبران عملی و کمونیست های جامعه را به این مسایل حیاتی و تعیین کننده که پیروزی بدون آن ممکن نیست، جلب میکنم.

(این مباحث از به بحث شفاهی پیاده شده که شکل محاوره ای را حفظ کرده است)

## دلیل این که قدرت دست طبقه کارگر و اکثریت زحمتکشان نیست، چیست؟ موانع کدامند؟

اگر به شرایط امروز طبقه کارگر در ایران نگاه کنیم این قابل فهمه که در توازن قوای کنونی، در نامادگی طبقه و زورآزمایی پایین و بالا گرفتن قدرت از حاکمان به فوریت ممکن نیست. جدال و کشمکش طبقاتی امروز طبقه کارگر و زحمتکشان بر سر دفاع از معیشت و برای آزادی و رفاه و دخالت در سرنوشت جامعه است. این یک واقعیه، اما اگر در این کشمکش هدف گم بشود یعنی این جدال برای تغییر توازن قوا بین طبقات دارا و کارگران و تهیدستان با هدف نهایی کسب قدرت نباشد، می تواند سال ها و ده ها طول بکشد. همانطوری که تا امروز چنین بوده است. یعنی هدف این نبوده که من میخوام قدرت را از تو طبقه سرمایه دار و حکومت بگیرم!

در ایران و در توازن قوای کنونی با وجود ضعف حاکمیت، ما هنوز با قدرت فاصله داریم. دلیلش هم تنها قدرت بالا نیست. ضعف پایین است. ضعف ما است.

یک مثال واضح در همین اواخر این حقیقت تلخ را یادآور می شود. آنهم مساله انتخابات در ایران است. من به انتخابات های سابق برنمیگردم. این آخری یعنی پس از مرگ ریسی، جمهوری اسلامی تلاش گسترده ای انجام داد تا به مردم بگوید هنوز شانس زندگی بهتر در جمهوری اسلامی و انتخابات هایش هست. دو قطبی کاذب اصلاح طلب، اصولگرا را نمایش دادند. خواستند تنور انتخابات را با به میدان آوردن یکی از بظاهر اصلاح طلبان "پزشکیان" که خود را اصلاح طلب اصولگرا می نامد و نوب در رهبری، گرم کنند. با وجود تحریم گسترده انتخابات توسط مردم اما پزشکیان را از صندوق در آوردند.

خوب، اکثریت مردم در انتخابات شرکت نکردند و این مثبت است. اما کافی نیست. ما صدایی از طبقه کارگر و جامعه نشنیدیم که بیایند و از آلترناتیو خود حرف بزنند. بگویند ما مدعی کسب قدرت هستیم. قدرت باید دست طبقه کارگر و اکثریت زحمتکشان باشد. در این باره در مجامع عمومی کارگری و در میان زحمتکشان و بخصوص جنبش آزادی زن شاهد سخنرانی های رهبران و فعالین این جنبش ها و صدور قطعنامه و بیانیه های صریح و روشن در باره ی کسب قدرت از پایین، نبودیم. این کمبود دردناک تاریخی و آزاردهنده ای است که باید بالاخره به روزی رفع شود. محتوای اصلی بحث من در این جزوه پاسخ به این کمبود است.

### دلایل متعددی برای این وضعیت وجود دارد:

یک دلیلش، سرکوب و زور و تهدید و کشتار است.

اما دلیل اساسی تر، فقر و بیکاری و تنگدستی و فشار طاقت فرسای گذران زندگی کارگران و خانواده هایشان است. طبقه کارگر و زحمتکشان را چنان زیر بار و فشار کمرشکن گذران زندگی قرار داده اند که نتواند به اهداف و رویاهایش که رهایی از بردگی مزدی و استبداد سیاسی طبقات دارا است فکر کند.

چنان سرکوب خشن و بیرحمانه ای اعمال کرده اند و چنان فقر و فلاکتی به جامعه تحمیل کرده اند که نگذارند به وقت اکثریت محرومان به تغییر جدی و گرفتن قدرت و ثروت از آن ها فکر کنند و حتی رفاه و آزادی را دور از دسترس ببینند. فقر، کارگران و زحمتکشان مزدبگیر را محافظه کار می کند. حفظ شغل بهر قیمت میشه به هدف. چرا که از دست دادنش برای کارگران و زحمتکشان مساله ی مرگ و زندگیه.

نتیجه ی این شرایط فلاکتناز و نابرابر این است که اکثریت عظیم سازندگان جامعه به نیروی طبقاتی و اجتماعی خود باور نکنند. کاری کرده اند و نظامی برقرار کرده اند که کارگران و زحمتکشان مدام مجبور به دفاع از سطح معیشت و بخور و نمیرشان بشوند و همیشه هشت شان در گرو نه باشه. همیشه بدهکار، با

سفره خالی، مریض های بدون دارو و درمان، تهدید اخراج بر بالای سر خود و کابوس بیکاری و نداری و فقر مطلق... کاری کرده اند که کارگران و زحمتکشان برای همین بخور و نمیر بجنگند و در مقابل تعرض مداوم کارفرما و دولت و پلیس با چنگ و دندان از معیشت ناقص شان دفاع کنند.

یک دلیل دیگر اینه که کارگر خودش را منفرد و تنها و یا این و آن صنف جدا از هم می بینه. خودش را یک طبقه نمی بینه. در نتیجه هر صنفی و حتی هر فردی در تلاش معاش خودش که هیچوقت هم بهش نمیرسه. سیر نمیشه. مرفه نمیشه. تا زمانی که کارگر خود را یک طبقه نبیند و سازمان های اتحاد طبقاتیش را نسازد، اعتراضات هر بخش و صنف جدا از هم را خفه میکنند. به خواست های فوری جواب نمیدن. در سکوت کارگر نفت، فلزکاران را سرکوب می کنند. در سکوت فلزکاران، هفت تپه را خفه می کنند. در ناآمدگی بخش های دیگر کارگری یک مرکز کارگری هم اگر یک قدم جلو برداشته را سر جایش می نشاندن. در انفراد و تلاش های صنفی با هر فداکاری، پیروزی معنا دار به دست نمیدن. خوشبختی و رفاه و معیشت را هر بخش کارگری برای خودش نمیتونه بدست بیاره. حتی اگه یک قدم کارفرما را به عقب بنشانند، فردا دوباره ورق بر می گردد و انتقام از کارگر شروع می شود.

وقتی طبقه کارگر و زحمتکشان و کارکنان جامعه به این باور برسند که آن ها هستند عملا جامعه را می چرخانند، مسکن می سازند، ماشین می سازند، نفت استخراج می کنند، طلا و فلز از زیر زمین و معادن بیرون می کشند. آب و برق و بهداشت و نظافت جامعه دستشونه. حمل و نقل جامعه دستشونه. جاده ها را، مدارس و بیمارستان ها را آنها ساخته اند و میسازند... اگر به این باور برسند و به قدرت خود باور داشته باشند این سوال به دستورشان میاد که پس چرا قدرت دست ما نیست؟

### **بعلاوه، گرفتن قدرت از طبقات حاکم که اقلیتی بیش نیستند با موانع و محدودیتهایی روبرو است.**

- در جامعه 85 میلیونی ایران بیش از 80 میلیون کارگران و زحمتکشان زن و مرد و جوان و بازنشسته هستند و بقیه حدود یک میلیون سرمایه دار بزرگ و کوچک.

طبقات دارا و بورژواها این را انکار می کنند. ساکنان هر کشوری را ملت واحد آن کشور می نامند که گویا منافع مشترکی با هم دارند. مثلا ملت ایران. اما در دنیای واقع اینجور نیست. چیزی به نام ملت واحد ایران نداریم. ملت واحد یک دروغه. آن چیزی که ما می بینیم و توش زندگی میکنیم، تقسیم جامعه به اکثریت کارگران و زحمتکشان و تهیدستان و اقلیتی که قدرت و ثروت را تصاحب کرده. در عوض طبقه کارگر و زحمتکشان و کارکنان جامعه که اکثریته صاحب چیزی نیست جز فروش نیروی کارش.

- دشمن ما که اقلیت طبقات دارا و حاکمانه، سازمان یافته س و ابزارهای قدرت را ساخته و دستشونه. طبقه سرمایه دار با وجودی که اقلیتی کوچک در مقابل اکثریت عظیم طبقه کارگر و جامعه است اما قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی را در دست دارد. ولی طبقه کارگر و زحمتکشان که اکثریت جامعه اند پراکنده اند.

- با وجودی که اکثریت کارگران و زحمتکشان از این شرایط بیزارند و ناراضی اند. اما این ناراضیاتی هنوز معنی این نیست که این اکثریت میخاوند خودشان قدرت را بگیرند و سرنوشتشان را تعیین کنند. این اکثریت فکر می کنه زورش نمیرسه. دشمن قویه. ظالمه. قاتله. از عهده ش بر نمیان.

- بخشی هم فکر می کنن سرنوشت همینه. باید قانع و راضی بود. فکر میکنن این نظام طبقاتی که بالا حکومت کنن و پایین کارکنن تا میمیرن، ازلی ابدیه. یه بخشی نقش و تاثیر مذهبه. یه بخشی باور به خرافات دموکراسی و رای و انتخاباته. فکر می کنن این سنت و عرف و رسم جوامع بشری است که اکثریت کارکنند و اقلیتی بخورند و حکومت کنند. نظام دیگری ممکن نیست.

در ایران و جامعه ی ما ناراضیاتی و اعتراض و اعتصاب و حتی خیزش و عصیان و خواست سرنگونی هست. اما محتوای این اعتراضات و خواست ها همزمان با ادعای کسب قدرت سیاسی از جانب اکثریت نیست.

پایینی ها که اکثریتند از بالایی ها تغییراتی می خواهند. خواستهایی دارند که درسته و واقعیه. اما برای گرفتن این خواستها تاحال اینطور بوده که در صف طبقه حاکمه اگر این یکی نمی تواند، برود و کسانی دیگر بیایند و این خواستها را برآورده کنند. اصولگرا برود اصلاح طلب بیاید. یا در کشورهای دیگر این حزب حاکم برود حزب دیگری بیاید. حزب عدالت اردوغان برود حزب رقیبش بیاید. حزب محافظه کارانگلیس برود حزب کارگر بیاید و از این قبیل... اما در اصل نظام سرمایه داری تغییری بوجود نمیداد. کماکان نظام سرمایه داری و طبقاتیه و حاکمیت هم دست اقلیت صاحبان ملک و مال و داراییهای جامعه است. اکثریت جامعه هم تمام قدرت و ثروت را نمی خواهد به دست بیاورد. سهم کوچکی می خواهد. سهم کوچکی آنهم به نام دستمزد و حقوق ماهانه و اینا.

یک واقعیت تلخ هم اینه که اکثریت جامعه با وجود اعتراض و نارضایتی و حتی عصیان ها، اما برای همان تغییر جزئی در زندگی و بهبود معیشت و گشایشی در آزادیهای سیاسی، در بیشتر اوقات ناکامه. یعنی هنوز نمی توانیم دستمزدها را بر اساس تورم و گرانی چند برابر کنیم. نتوانستیم در عرصه آزادیهای سیاسی و اجتماعی گشایشی را به حکام تحمیل کنیم. نتوانستیم زندانیان سیاسی را آزاد کنیم. نمی توانیم اعدام را لغو کنیم. نتوانستیم تبعیض جنسیتی و حتی یک موردش که حجاب اجباری است را لغو کنیم و خیلی از تبعیض ها و ستم و نابرابری های دیگر...

### چرایی این شرایط ما را به این نتیجه می رساند که:

**اولا،** کارگران هر کشور خودرا یک طبقه ببینند نه اصناف و بخش های جدا از هم و در ابعاد جهانی هم طبقه کارگر یک طبقه بین المللی کار مزدی با منفعت مشترک است.

**دوما،** طبقه کارگر به این آمادگی ذهنی هم برسد که بعنوان طبقه اصلی باید قدرت سیاسی دست او باشد. امروزه طبقه کارگر که اکثریت جامعه است و سازندگان و صاحبان اصلی جامعه هستند، مدعی کسب قدرت سیاسی نیستند.

منظور از مدعی بودن این نیست که اگر اکثریت کارگر و زحمتکش همین فردا بیایند و بگویند ما قدرت را میخواهیم، خودبخود قدرت را تحویل میگیرند. مساله این است که مبارزه و اعتراض و نارضایتی و اعتصاب و خیزش های انقلابی و اجتماعی با هدف و چشم انداز کسب قدرت سیاسی باشد. افق و آرمان مبارزه طبقاتی اکثریت زحمتکشان علیه اقلیت سرمایه داران و حاکمیتشان گرفتن قدرت از آن ها باشد. سپردن و افتادن سکان جامعه در دست صاحبان واقعی اش باشد. دست طبقه ای که چرخهایش را می گرداند. از کارخانه تا معادن و منابع نفت و فولاد و ماشین سازی و حمل و نقل و کارهای خدماتی آموزش و بهداشت و ساختن مسکن و جاده و بیمارستان و تولید همه ی نیازهای معیشت جامعه. و بقول مارکس همه ی این ارزش ها ایجاد کننده ش کاره. پول و سرمایه بدون کار، ورق پاره ای بی ارزشه. کارخانه ها و ماشین هاش بدون کار کارگر، به مشت آهن آلات اند.

بنا بر این، باید قدرت دست این اکثریت تولید کنندگان و سازندگان و صاحبان اصلی جامعه بیفتد. و این هدف هیچ وقت گم نشود.

رهبران عملی، مبلغین و آژیتاتورهای کارگری در مجامع عمومی که برای کارهای معینی تشکیل میشه به کارگران بگویند، رفقا، دوستان و همسرانشان، ما امروز در مجمع مان افزایش دستمزد می خواهیم یا میخواهیم کارگران اخراجی بسر کار باز گردند، اما فراموش نمی کنیم که این مبارزه ی ما جزئی از تلاش ما برای گرفتن تمام سهم مان از حاصل رنج و کارمان است. برای باز پس گرفتن قدرت و ثروت از طبقه ای است که به زور صاحب جان و مال و دارایی های اکثریت انسان های جامعه ما شده است. اگر این اتفاق بیفتد، یعنی طبقه کارگر به این حد از آگاهی به نیروی خود برسه، یعنی طبقه کارگر ارزش و اهمیت و جایگاه و موقعیت واقعی اش را درک کرده است.

و این یعنی آگاهی! یعنی آمادگی طبقه کارگر و زحمتکشان به لحاظ ذهنی.

موقعیت عینی و این که طبقه کارگر وجود دارد، نیاز به اثبات ندارد. طبقه کارگر بعنوان یک طبقه را بورژوازی برسمیت می شناسد و ناچار به پذیرفتن آن است. اما این طبقه ی موجود و عینی و واقعی، بلحاظ ذهنی هنوز آن آمادگی که مدعی کسب قدرت باشد را ندارد. به دلایلی که گفتیم. چیزی که باید تغییر کند این است که طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه فکر نکنند که وظیفه ی اداره ی جامعه کار بورژواها و صاحبان ثروت و خیل بوروکرات ها و تکنوکرات ها و استادان دانشگاه و روشنفکرانی است که در خدمت جامعه طبقاتی و حکومت اقلیت سرمایه دار بر اکثریت کارگر و زحمتکش هستند.

تغییر از اینجا شروع میشه که طبقه کارگر و مزدبگیران و تهیدستان بیایند و با صراحت و قاطعیت و بدون لکننت زبان و با اعتماد به نفس و باور به نیروی خود به طبقات دارا بگویند اصلا چرا من افسار جامعه را دست تو بدم. منابع و ثروت ها را دست تو بدم. اسلحه هم دست تو باشه. بچه هایم هم سربازت بشن.. من کار کنم و برات بکنم تا تو قدرتت را حفظ کنی؟ چرا؟ مگه من عرضه ندارم جامعه مو اداره کنم. چرا نمیتونم تو را کنار بذارم و داراییهای مملکت را به جامعه برگردانم. چرا تو اقلیت مفتخور اون بالا و یه مشت کلاش و حقه باز و خوشگذران از حاصل دسترنج من و کار من و سفره ی خالی من همه چی داشته باشی و من هیچ!

با اعتماد به نفس و باور به نیروی خود بگویند قدرت باید دست من باشد و همه داراییها به جامعه برگردند و همه به یکسان از ان بهره ببرن. آگه همه فقیرن تو چرا فقیر نیستی. چرا باید تو داشته باشی و من نداشته باشم. این از کجا اومده. این ارث بابای کیه؟ این مملکت مال کیه؟ نفت مال کیه؟ منابع و معادن مال کیه؟ زمین مال کیه؟ چرا من باید از تو زمین بخرم. خانه بخرم؟ چرا؟ از کجا آوردی؟ چرا مال توه؟ چرا مال اقلیتیه؟ چرا مال چند تا خانواده و کارتل های میلیاردی که هر چقدر روهم بذارن باز سیر نمیشن. باز بیشتر میخان. پا روی گلوی من گذاشتن، کار کنم و نا ندارم و به سختی نفس بکشم تا اون بتونه سرمایه و سودشو بیشتر و بیشتر بکنه. قدرتشو بیشتر و بیشتر بکنه. اسلحه شو بیشتر و بیشتر بکنه. زرادخانه شو پر کنه. بمب اتم بسازه. موشک و پهپاد بسازه. برای تصرف کجا؟ صدور اسلام جمهوری اسلامی چه شد؟ مگر این رویای تبهکارانه در همان نزارهای شلمچه غرق نشد!

دوره لشکر کشی و اشغال کشورها و تصرف زمین تموم شده. در نتیجه من ارتش بزرگ و زرادخانه نظامی و بمب و موشک میخام چکار؟ بسیج و سپاه و ارتش و گروه های جهادی و اسلامی و ترور برای چیه؟ سپاه قدس و جبهه مقاومت و ریختن نان سفره ی مردم به جیب حزب الله و حوثی ها و حشد شعبی و لشکر های مزدور فاطمیون و زینبیون و اینا برای چیه؟ کجا را میخای بگیري؟ زندگی مردم منطقه به تو چه ربطی داره؟ تو نمیتونی یه مملکت با وجود ده ها میلیون انسان کارگر و کارکن و تحصیلکرده و متخصص اداره کنی، فقر از سر و کول جامعه بالا رفته، گرانی و تورم و مرگ و میر و فروش اعضای بدن و فحشا و اعتیاد و خودکشی شده نرم زندگی جامعه، موی زنان شده مشکل اصلیت.... پس این همه بیا و برو برای چیه؟

از کیسه خلیفه می بخشی از نان سفره من میگیری میدی حسن نصرالله که چی بشه؟ که بگی حزب الله مال منه. نوکر منه؟ خوب باشه. این چه گلی به سر جامعه ی من میزنه. نیم قرنه میخای اسراییل را از روی زمین پاک کنی. چکار کردی؟ تو پستوی خانه خودتم از دست همین اسراییلی که میخای نابودش کنی امنیت نداری.. این چکاریه؟

طبقه کارگر بیاد و صراحتا اعلام کنه که من جامعه را میسازم و بلدم چطور اداره اش کنم. اداره واقعی جامعه همین تولید و ساختنه. جامعه را چرخ هاشو من می چرخانم ولی درآمد و منفعت و مدیریت و قوانینش و حاکمیتش را بدم دست تو.

راه تغییر اینه که طبقه کارگر بیاد و مدعی قدرت باشه و باور داشته باشه که نظام بردگی مزدی و جامعه ی طبقاتی ازلی ابدی نیست. قابل تغییره. قابل تغییره بخاطر وجود یک طبقه چند ده میلیونی کارگر، بخاطر جنبش آزادی و برابری بیش از چهل میلیون زن که نصف جامعه است. بخاطر میلیون ها دانش آموز و دانشجو و تحصیلکرده هایی که به تمدن و مدرنیسم و زندگی و رفاه و شادی آشنان و آن را میخواهند.

\*\*\*



## عرصه های مبارزه و کشمکش طبقاتی و اجتماعی کدامند، ما کجا ایستاده ایم؟

وقتی پذیرفتیم که جامعه یک ملت نیست و به طبقات تقسیم شده است. پذیرفتیم که اقلیتی قدرت و ثروت را قبضه کرده و اکثریت را به زندگی بخور و نمیری مجبور کرده اند. پذیرفتیم که دلیل این تبعیض و نابرابری نه فقط قدرت زور و اسلحه ی طبقات حاکم بلکه ضعف طبقه کارگر و اکثریت جامعه است... آنوقت لازمه نگاهی به خود بیندازیم و ببینیم طبقه کارگر و زحمتکشان ایران امروز در چه موقعیتی قرار دارند و ما کجا ایستاده ایم؟

عرصه ها و موضوعات مبارزه و کشمکش طبقاتی و اجتماعی در ایران بسیار گسترده است. از جمله، عرصه معیشت و رفاه، آزادیهای سیاسی و اجتماعی، آزادی بیان و اجتماعات و اعتصاب. لغو اعدام، آزادی زندانیان سیاسی، لغو حجاب اجباری، برابری زن و مرد، حفظ حرمت و کرامت انسان و بسیاری خواست های کوچک و بزرگ دیگر جامعه.

اولین و مهم ترین عرصه، مبارزه طبقه کارگر و کلیه مزدبگیران و حقوق بگیران زحمتکش جامعه بر سر اقتصاد است. برای معیشت و رفاه است. در عرصه معیشت و آزادی، اعتراضات و اعتصابات و خیزش های گسترده و مستمری وجود دارد. میزان اعتصابات کارگری و اعتراضات اجتماعی و خیزش های سراسری در ایران با هیچ کشور دیگر منطقه قابل مقایسه نیست. این جدال های مستمر و روزمره غیر قابل شمارشه.

با وجود این، زندگی اکثریت مردم که با ترس و دلهره و نگرانی و ناداری و مریضی و تحقیر و تهدید میگذره، ترسناکه. زندگی اینجا هر روز و شبش صحنه ی جنگه. جنگ مرگ و زندگی. اقلیتی هار و وحشی می زند و می کشند تا قدرت و ثروت و موجودیت ننگین شان را نگه دارن. اکثریت ما مردم هم می جنگیم تا نان و آب و حرمت و عزت و انسانیت مان را نجات بدیم. برنده ی این جنگ کیه؟"

وقتی شیرازه ی اقتصاد می پاشد، وقتی نان شب به دغدغه اصلی جامعه تبدیل می شود، نتیجه اش الزاما تولد جنبش های اذیخواهانه و یا شرایط شکوفایی جنبش های معین و فی الحال موجود نیست، بلکه ما شاهد نوعی استیصال و ناامیدی و عوارض ان در جامعه از جمله خودکشی کارگر، جوان و نوجوانان، گسترش تن فروشی، فروش اعضای بدن، خشونت خانوادگی و اجتماعی، زن ستیزی، مرگ و میر از بی دارویی، افسردگی، اضطراب و تشویش ذهنی و روانی... هستیم.

### من در اینجا به چند عرصه اصلی و مهم مبارزات و اعتراضات طبقاتی و اجتماعی جاری می پردازم:

#### یکم - مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر

در دو سال اخیر اتفاقاتی افتاده است. اعتصابات بزرگ ترین مراکز صنعتی نفت و گاز و پتروشیمی ها، فلز و شرکت نیشکر هفت تپه و مراکز متعدد دیگر مثل هپکو و آذرب و غیره را داشتیم و داریم. برای مدت طولانی مبارزات کارگری برای گرفتن معوقه ها بود. امروز طبقه کارگر خواست هایی دارد که تعرضی است. مثل، افزایش دستمزد، کم کردن ساعات کار، لغو پیمانکاری ها، امنیت شغلی و جلوگیری از اخراج خودسرانه ی کارگران توسط کارفرماها. تشکل مستقل کارگری، سر زبان افتادن جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری و حمایت از جنبش های اجتماعی زنان و دیگر بخش های زحمتکشان جامعه. در این شرایط ویژه، جنبش کارگری با وجود موانع زیاد مدام در حال تحول و کمر راست کردن است.

نظام حاکم خطر طبقه کارگر را بیشتر از هر چیز دیگر جدی میگیرد و از آن وحشت دارد. بیشترین فشارهای اقتصادی و سیاسی و امنیتی را بر این طبقه متمرکز کرده است.

برای تغییرات بنیادی و ضربه کاری به دشمن باید تحولی صورت بگیرد.

اولین گام و هدف این است که ما در این مبارزات برای معیشت و رفاه و آزادی، به پیروزی هایی برسیم و دستاوردهایی بدست بیاوریم که قابل بازپس گیری نباشند. و در جریان و در دل این کشمکش و جدال ها، پایه های قدرت را بسازیم.

گفتم، طبقه حاکمه سازمانیافته است. علاوه بر نهادهای دولتی و مذهبی، خود کارفرماها هم سازمانیافته اند. چند هزار انجمن صنفی کارفرمایی تشکیل شده است. دولت به آن ها میگوید خودتان مختارید و پای دولت را به میان نکشید. کارفرما خودش مستقلا تصمیم می گیرد. نگهبان های خودش را دارد. اختیار اخراج کارگر دستشان است.

طبقه کارگر و زحمتکشان و گرسنگان اما پراکنده اند. علاوه بر نظامی و امنیتی کردن محیط های کار، کارگران را در پیمان کاری ها شقه شقه کردن. کارگران را به موقت کار و غیر موقت، ثابت و پیمانی، زن و مرد و غیره تقسیم کردن. بعلاوه تشکل های دولتی مثل امپراطوری خانه کارگر، انجمن های صنفی و شوراهای اسلامی که هنوز نفس می کشد، عامل اصلی بازدارنده و ظاهرا رابط طبقه کارگر با کارفرماها و دولت هستند.

طبقه کارگر و زحمتکشان باید صفوف پراکنده خود را متحد و متشکل کنند. اساسی ترین و در دسترس ترین تشکل توده ای طبقه کارگر، جنبش مجمع عمومی کارگری است بعنوان پایه شوراهای کارگران و رها کردن گریبان خود از تفرقه و فریبکاریهای تشکل های دولتی به نام کارگر که در اصل در خدمت حفظ منافع کارفرماها و دولت هستند.

طبقه کارگر و زحمتکشان باید پایه ها و ابزارهای قدرت خود را بسازند. امروز برای خواستهای فوری که سال ها است بر سرش کشمکش وجود دارد. برای نان سفره. برای دستمزد بالا. برای عبور از خط فقر و برای رهایی از مرگ و میر به دلیل گرانی خدمات درمانی و پزشکی و بهداشت، برای مسکن مناسب، برای رفاه، برای آزادی، برای سعادت و خوشبختی... برای این که دستمزدها چند برابر شود و زندگی کامل خانواده کارگران و زحمتکشان و فرهنگیان و پرستاران و بازنشستگان تامین بشود. بیمه های اجتماعی و صندوق های بیمه ی بیکاران و تعاونی ها و غیره دایر بشوند.

پیروزی در مبارزات و اعتراضات بر سر معیشت و آزادی و آماده شدن برای کسب قدرت، به تشکیلات و سازمان توده ای طبقه کارگر و حزب سیاسی کارگران برای رهبری کردن نیاز دارد. بدون این ها طبقه کارگر و زحمتکشان زن و مرد و جوان، به خواستهای فوری و پیروزی های چشمگیر نمی رسند. در نهایت به قدرت هم نمیرسند.

(من به دو موضوع حیاتی و تعیین کننده در جنبش طبقه کارگر، یکی جنبش مجمع عمومی و دیگری جنبش کمونیستی و حزب سیاسی کارگران در بخش های جداگانه می پردازم.)

## دوم - عرصه جنبش آزادی زن

اعتراض زنان علیه اپارتاید جنسی به قدمت حیات جمهوری اسلامی است. زنان و دختران جوان در طی این چند دهه ی سیاه گلیم شان را از آب بیرون کشیده اند. مبارزه زنان و دختران اکنون به جنبشی تبدیل شده است که در شهریور 1401 به اوج رسید.

زنان و دختران جوان خانواده های کارگران و زحمتکشان، جامعه را فتح کرده اند. مردسالاری منحوس را زله کرده اند. علاوه بر سرکوب جمهوری اسلامی علیه آزادی زن، مردسالاری هم در جامعه کم نیست. زن در ایران در این چند دهه در چند جبهه جنگیده است. در جبهه ی علیه اپارتاید جنسی و شریعت اسلامی ضد زن و در جبهه علیه مردسالاری در خانواده و در جامعه و در محل کار و محل زندگی....

فراموش نمی کنیم که زنان و دختران جوان تاوان سنگینی را داده اند. هم به دلیل سازمان نیافتگی جنبش ازادی زن و عدم حمایت کامل مردان جامعه و هم ناآمدگی طبقه کارگر بعنوان پشتوانه و حامی اصلی جنبش رهایی زن. جنبش ازادی زن خیابان ها و دانشگاه ها و مدارس را فتح کرد. دختران جوان کشته شدند. زندان رفتند و مورد آزار و اذیت قضات تبهکار و نیروهای سیاه و فاسد با مغزهای پوسیده در زندان ها و دادگاه ها قرار گرفتند. اما ایستادند و بخشا ایستاده مردند. این ها تاوان های سنگینی هستند نه بخاطر این که جمهوری اسلامی خیلی قدرتمند است. نه. تنها این نیست. بلکه این جنبش هنوز روی قاعده خود که توده ی عظیم زنان کارگر و زحمتکش و خانه داره ناپستاده. هنوز حمایت قدرتمند طبقه کارگر را پشت سر خود نداره. این یک جنگ نابرابر است هنوز. در حالی که نیروی ما اکثریت و قدرتمند تر از هر نیروی نظامی سرکوب و کشتار است.

### سوم - عرصه ی علیه مذهب و خرافات

ضدیت و مخالفت با قوانین دینی و مذهبی و خرافات یک عرصه دیگر مبارزه طبقه کارگر آگاه و جنبش سوسیالیستی طبقه و جامعه است. ما در ایران شاهد نفرت عظیم توده های زن و مرد و جوان بجان آمده از مذهب هستیم. یک بیزاری و مخالفت عظیم ضد مذهب زیر پوست جامعه داریم. مذهب یک ابزار پلید علیه ازادیهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است.

ما جامعه ای داریم که دخالت مذهب در زندگی مردم را نمیخواهد. حکومت دینی مغزهای پوسیده ی چند ده قرن گذشته را نمیخواهد. جوانانی که خواستار رهایی فرهنگی و اخلاقی از دخالت مذهب در زندگی هستند. جمهوری اسلامی همچون طالبان و داعش، چهره کریه مذهب را به بشریت نشان داد. اسلام سیاسی و دولت و حاکمیت و قوانینش، نشان داد که هیچ ربط و سنخیتی با دنیای معاصر و پیشرفته و متمدن و مدرن و پیشرو ندارد. چهره کریه و تبهکار اسلام در جمهوری اسلامی ضربه عظیمی به جان و مال و امنیت و ازادی و رفاه و خوشبختی و حرمت زن و جوان و حرمت انسان زده است. تعرض وحشیانه به ازادی و به دخالت و تصمیم گیری مردم در سرنوشت خود، دریایی از خون و کشتار و شکنجه و تحقیر و توهین از جامعه ی ما ساخته است.

نسل اندر نسل به مردم، به طبقه کار و بچه هاش و نوه هاش تلقین و تبلیغ کردن که کارگر کارگره و سرمایه دار سرمایه دار. میگن کارگر شریفه. معلوم نیست حمالی بی اجر و مزد یا مزد بخور و نمیر کجاش شریفه. کار مزدی و بردگی مزدی ضد شرافته. میگن پیغمبر دست کارگر را بوسید. معلومه می بوسه. پیغمبر اینقد شعور داشته که برده و نوکر و مرید بدبخت را تحمیق کند. خمینی گفت خدا هم کارگره. ولی در طول نیم قرن حاکمت سرمایه و دین در ایران یک دین دار از طبقات دارا و اخوند و غیر اخوند وجود نداره که کارگر باشه. اصلا کار کنه و کار کرده باشه. از آخونده می پرسند چرا نمیری کار کنی. میگه من که فرصت سر خاراندن ندارم شب و روزدارم تو مردم میولم و تبلیغات دینی می کنم. خوب راست میگه واقعا شغل تحمیق آدما و قانع کردنشون به رضای خدا و گرسنگی و فقر و بیماری و نداری، کار سختیه. از کار تو معادن هم سخت تره. دروغ گویی، تحمیق، فریبکاری و خیانت به انسانیت، کار سختیه واقعا و این کار کثیف فقط از مذهبیون فریبکار و دین دار بر میاد.

میگویند، مگر مسلمان نیستی. برو شکر خدا کن. برو روزیتو از خدا طلب کن. مگر نماز جمعه نمیری. مگه نمیشنوی اغا چه میگه. اعتراض چیه، مگر بی دین شدی. مگر کمونیست شدی. چرا به همین که داری و می خوری و نمی میری قانع نیستی. پس خدا پرستیت چه شد. پس قناعتت کجا رفت. حتما عیبی تو کارته. کمونیست شدی چون بیشتر میخای. میخوای مثل من زندگی کنی. میخوای در کار خدا دخالت کنی. کافر شدی. اصلا مفسد فی الارضی و من میتوانم به نام مذهب و دین و اسلام تو را بکشم. اعدام کنم. مردم ایران با چشمان خود دیدند و تجربه کردند که چگونه یه مشت انسان نما به نام آخوند و ملا و آیت الله و امام و سید و شیخ میان و یه عده وحوش مثل خودشان را جمع می کنند و جامعه را قرق می کنند و میگن

ما حکومت شماییم. به مشت اوباش و لمپن مزدور را می خردند و چاقو و شمشیر و قمه و تفنگ دستشان می دهند و به نام سپاهی و بسیجی و حزب اللهی و آمرین دین، به جان مردم می اندازند. به مشت مزدور و همکار دزد و حقه باز را به نام وزیر و وکیل مجلس و قاضی و زندانبان و امام جمعه و غیره را برای تنبیه و کشتار مردم تعیین می کنند.

میگویند شما مسلمانید و ما هم نماینده خدا روی زمینیم. سرنوشت زنده و مرده تان هم دست منه. اوامر دین ما قانون زندگی شما است. و همه این ها برای اینه که قدرت و ثروت غصب شده از جامعه را حفظ کنند و بهشت خودشان را بر استخوان های خرد شده ی اکثریت جامعه بسازند.

این مزخرفات و خرافاتی است که بخورد جامعه میدهند. به عده را تحمیق می کنند. به عده را میخردند و اکثریت را به اسارت و زنجیر می کشند. این برده داری مدرنه و هیچ شرافتی توش نیست. یک عده و اقلیتی تحت هر نامی شاه یا امام و بورژوا و سرمایه دار و ایت الله و اخوند و سید و شیخ، صاحب سرمایه و ملک و مال جامعه میشوند و بقیه رعیت و برده و چشم به دست آنها. شاه هم میگفت من سایه خدا روی زمین!

این در حالی است که در دنیای پیشرفت علم و تکنولوژی و معرفت بشر امروز، یک کودک دبستانی بسیار آگاتر و با شعورتر و فهیم تر از هر شاه و آخوند و ایت الله و امام و امام زاده ای است. بروید از بچه ها بپرسید که این اغا چی میگوید؟ بهش میخندن. میگویند مزخرف میگوید، دروغ میگوید، فریب میدهد. آیا دوران فریب هنوز هم باقی مونده؟

دوران دروغ و فریب مال وقتیه که روستاییه سالی به بار به شهر میومد. با شتر میرفتن سفر. برای فرستادن یک نامه چند هفته و ماه طول می کشید. الان در هر گوشه دنیا کسی سرفه کنه اون گوشه جهان می فهمه. این چ بی شرمی و وقاحت و پررویی به در این جهان واحد، هنوز انسان نماهایی پیدا میشن و خرافات و مزخرفات شرعی و دینی چندین قرن دفن شده در تاریخ را استفرغ می کنن. خیلی وقاحت میخاد واقعا!

کسی پیدا میشه تو این دنیا در عقب مانده ترین جوامع، که ندونه آزادی یعنی چی؟ نفهمه رفاه و خوشبختی و شادی و تفریح یعنی چه؟ نفهمه استبداد و دیکتاتوری یعنی چه؟ نفهمه مزخرفات مذاهب و سربریدن و دست بردن اسلامی داعش و طالبان و جمهوری اسلامی یعنی چه؟

**چرا اینجوره؟ چون ما به این ها فرصت و مجال دادیم، اسلحه دستشون دادیم و سرباز و پاسدارش شدیم و کارگر و مزدبگیر و برده اش شدیم و اختیار زندگی و حرمت و انسانیتمان را دستشان دادیم. قدرت و ثروت را دو دستی تحویلشان دادیم و از میان خودشان رییس جمهور و وزیر و وکیل انتخاب کردیم. ولو انتخاب اقلیت جامعه. به دلیلش اینه.**

خرافاتشونو گوش می کنیم. دروغگویمان و تحقیر کنندگان و توهین کنندگان به مردم را از منبرهاشون پایین نمی کشیم. هنوز به عده میرن ضریح کربلا و نجف و مشهد و معصومه قم را می لیسند. در حالیکه سرمایه داران آخوند و دینداران سپاهی و قضات و وزیر و وکیل و غیره خودشان با چنگ و دندان به قدرت و ثروت چسبیدن. برای مداوای بیماریشان به دارو و علم پزشکی جهان متمدن پناه می برنند. برای یک ساعت و یک روز عمر بیشتر بهر کاری دست می زنن. ولی سلامتی عوام را به خدا و امامان و خوشبختیش را به بهشت موعود حواله میدهند. این کلاشی و کلاهبرداری نیست، چیه؟

خدا ودین و پیغمبران ابزار دست طبقات دارا برای فریب دادن عوام و بالا کشیدن اموال جامعه است. مفسد فی الارض کیه؟ تو که روی گنچ حاصل خون و عرق من نشستی و میخوری و باش بمب و موشک میسازی و جنگ را میندازی و دارو دسته های مزدور از نان سفره من درست می کنی، مفسدی، یا من که چرخ های جامعه را می گردانم!

بورژوازی چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون، دین را برای تحمیق مردم میخوانند تا گرسنگان تو خلسه

ی خرافات، درداشونو فراموش کنن. درویش بشن، صوفی بشن، به سر و سینه ی خود بکوبند، روزه بگیرن، دعا بخرن ضریح بوسن، طلبه بشن، چاقو و قمه بکشن، بسیج و پاسدار چماق و تفنگ به دست بشن. و همه ی اینا برای فراموش کردن درد فقر و برای ذلیل شدن در مقابل به مشنت اوباش کلاهدار که هر اندازه بخورن و بدزدن و بچاپند هنوز سیر نمیشن.

بین جقدر و میخاد جقدر وقاحت میخاد جقدر پیشتر می میخاد کسی که مدعی برگشتن سلطنته، بیاد و یا پررویی ابلهانه بگه اگر نظام آینده ایران ضد مذهب باشه همین جمهوری اسلامی باشه بهتره. اینو رضا پهلوی میگه.

اما دوران تحقیق و فریب تموم شده. انقلاب آتی ایران ادیان و شریعت و خرافات را از جامعه پاک می کنه. همین امروز اسلحه شونو از روی سر مردم بردارن، به روز دوام نمیارن. حکومتشان بر باد میره. اسلام سیاسی نمی تواند دنیار ا چند قرن به عقب برگرداند. ایران 2024 ایران قرن حجر و دوران نادانی بشر نیست. دوره کنونی دوره مبارزه طبقاتی است. طبقه کارگر میخواد همه ی مبلغین و حوزه ها و میلیون ها آدمی که مفت میخورند و کار نمی کنند به سر کار بروند و دستمزد یک کارگر را بگیرند.

انقلاب اتی ایران انقلابی ضد دین و خرافات و ارتجاع مذهبی است. یک رنساس دیگر در تاریخ بشر و در خاورمیانه است که زیر پای ارتجاع مذهبی در کشورهای همسایه و منطقه را خالی خواهد کرد. مرگ جمهوری اسلامی، مرگ اسلام سیاسی و دخلت دین در سرنوشت بشر است.

#### چهارم - جنبش "همگانی"، خواست سرنگونی

جامعه امروز ایران و اکثریت کارگران و زحمتکشان شاهد بحران اقتصادی، استیصال رژیم در جواب دادن به خواستههای مردم و نزاع قدرت در بالا است. بحران اقتصادی و فقر و گرانی و تورم و بیکاری و دستمزدهای زیر خط فقر جامعه را به یک فلاکت تمام عیار کشانده است. نسل کشی تنها در جنگ های فاشیست ها نیست. در ایران هم ما با یک هلوکاست اقتصادی، تجاری روبرویم. فقر و گرسنگی و بیکاری و بیماری و گرانی و بی دارویی نسل کشی اقتصادی و تجاری است که جمهوری اسلامی عامل آن است.

اتفاقی که افتاده است اینه که اکثریت کارگران و زحمتکشان و حقوق بگیران و ده ها میلیون انسان زیر خط فقر و در خط فقر مطلق، دیگر امیدی به حاکمیت برای پاسخ به این فلاکت را ندارند. این اکثریت چه در جدال بر سر معیشت و آزادی های فردی و جمعی در اعتصابات کارگران و اعتراضات اجتماعی و جنبش و خیزش های سراسری مکرر و چه در انتخابات های حکومتی، صراحتا اعلام کرده اند که جمهوری اسلامی مشروعیت ندارد. اما بحران اقتصادی و سیاسی و حکومتی جمهوری اسلامی، بخودی خود با عث تغییرات جدی نمی شود. بحران در بالا می تواند سال ها ادامه داشته باشد. اگر توده های کارگر و زحمتکش که اکثریتند چشم به قدرت نداشته باشند.

جمهوری اسلامی در شرایطی که تحت فشار جدی و تهدید کننده از جانب مردم قرار بگیرد و خطر پایین جامعه جدی شود، ممکن است به عقب نشینی هایی تن بدهد وگرنه در نهایت که تحت فشار کوبنده ی جامعه قرار بگیرد، خامنه ای و بیت و سپاه، انتخابات سهل است اصلا مجلس را منحل میکند. دولت هم نمیخواهد. خامنه ای و بیت و سپاه در دوره روحانی و در مقابل خطر اعتراضات پایین در سال 98 و گرانی بنزین، دولت را منحل و یک شورای سه نفره به نام شورای امنیت ملی درست کرد. هر وقت لازم شد باز این کار را خواهند کرد. حتی لازم باشد در یک کودتای اعلام نشده، سپاه را رییس مملکت می کنند.

در شرایط امروز که بورژوازی حاکم از پاسخ به معیشت و خواست آزادی مردم سر باز میزنه و درگیر بحران هایش است، زمان و فرصتی است که کارگران و زحمتکشان و کمونیسیم کارگران، خود را برای یک جدال طبقاتی اجتماعی از ادیخواهانه و رفاه طلبانه آماده کند. فشار را بر سر مزد، معیشت، رفاه، علیه فقر و محرومیت و برای آزادی تشدید و گسترده کند. فشاری که نزاع و شکاف در بالا را هم مدام افزایش میدهد.

جامعه به این باور رسیده که جمهوری اسلامی باید برود. خواست همگانی سرنگونی با مضمونی چون آزادی های فردی و اجتماعی، آزادی بیان و اعتراض، آزادی زندانیان سیاسی، لغو اعدام، لغو حجاب اجباری و غیره شعارها و خواسته های اقشار و بخش های مختلف جامعه در خیزش و جنبش های اجتماعی اند. جمهوری اسلامی امروز شکننده تر از همیشه است. اُفت روحیه ی رژیم را در نیروهای سرکوبش، در سیستم اداریش، در همه ی نهادهای بی که با اتکا به سرکوب کوشیده اند مردم را خفه کنند، شاهدیم. با توجه به تحولات اخیر منطقه ی خاورمیانه، بازی های منطقه ای و نیروهای نیابتی دیگر نمیتوانند تکیه گاه و سویاپ اطمینان بقای جمهوری اسلامی باشند. اعدام ها و سرکوب متوقف نمی شوند اما رژیم می داند که جنبش سرنگونی بیخ گوشش قرار دارد. مرگ خامنه ای جمهوری اسلامی را با مشکلات عدیده ای روبرو خواهد کرد. نتیجه ی این وضعیت می تواند تغییرات گوناگونی باشد. این تغییرات و کشمکشهای طبقاتی و اجتماعی، آمادگی برای دخالت موثر و تعیین کننده در این تحولات است.

درست است نان مردم اولویت اول رژیم نیست و تقویت نظامیگری و تغذیه ی نیروهای مسلح و امنیتی ها و دستگاه های تبلیغاتی و مذهبی در داخل و منطقه در راس برنامه هایش است. اما با هر اندازه فشار طبقه کارگر و مردم گرسنه، عقب نشینی هایی هم می کند. اینطور نیست که رژیم بیخیال نان مردم است و احساس خطر نمی کند. جنبش نان و معیشت، خطرناک ترین دشمن جمهوری اسلامی است.

### اما در جنبش سرنگونی، طبقه کارگر و جامعه علاوه بر جمهوری اسلامی با رقبای خود نیز طرف حساب اند.

خواست سرنگونی الزاما به معنی یک هدف واحد و همگانی نیست. حول خواست سرنگونی که حتی بخشی از بورژوازی ناراضی هم سرنگونی طلب شده، جنبش ها با اهداف گوناگون شکل می گیرند. ولو خواست سرنگونی مشترک دارند اما هر بخش دنبال پایگاه خودش است. رقابت ها و جدال و کشمکش های حادی شکل می گیرد. رهبری واحدی وجود ندارد. در اپوزیسیون سرنگونی طلب رقابت ها و دشمنی های عمیقی وجود دارد. نه مردم آن ها را پذیرفته اند و رهبر خود کرده اند و نه خود این اپوزیسیون می توانند در کنار هم برای هدف واحدی قرار بگیرند.

همگانی بودن جنبش سرنگونی به معنای این نیست که همه نیروهای چپ و راست و لیبرال و احزاب و جریانانشان با یک برنامه و هدف واحد به سرنگونی جمهوری اسلامی نگاه می کنند. همسویی همگانی با شعار سرنگونی به معنای یک هدف واحد نیست. به معنای یک رهبری واحد برای تغییر و انقلاب نیست. سلطنت طلبان، مجاهدین، لیبرال ها، ناسیونالیست های شوینیست ایرانی و احزاب قومی در مقابل اعتلای انقلابی و با هدف جارو کردن کل نظام سرمایه داری و بوروکراسی و ارتش و پلیس اش میایستند.

بورژوازی در اپوزیسیون و دارو دسته های سیاسی داخل جامعه و در لایه هایی از حاکمیت در ضدیت با طبقه کارگر همسو هستند. در صورتی که پایه های نظام سرمایه داری بخطر بیفتد همگی روی اعتصابات کارگری و اعتراضات کارگری شمشیر می کشند. شوراها و مجامع عمومی با هجوم ارتجاع علنی در خیابان روبرو میشوند. اقشار مرفه و صاحب مالکیت جامعه بشدت ضد سوسیالیسم اند.

دهها تشکیلات و پرچم در جامعه وجود دارد و بوجود می آید که بگوید هر کی کجا ایستاده. کل جناح راست جامعه هنوز به جمهوری اسلامی آویزان است. امیدش به ارتش و سپاه برای حفظ وضع موجود منهای ولایت فقیه است. اپوزیسیون بورژوازی می ایستند ببینند توی این معادلات جدید چه جایی برای آنها منظور شده. و اینها هم با هم کنار می آیند سر این قضیه.

منتهای اهداف بورژوازی چه در درون و چه بیرون رژیم تعدیل وضع موجود حتی با بقای جمهوری اسلامی ولو با تغییراتی روبنایی اما با حفظ نهادهای نظامی و امنیتی و دولتی "قضایی، مجلس ... " است. هر اتفاقی بیفتد نهایتا بورژوازی با همه نهادهایش باقی می ماند ولو دیگر آخوندها در قدرت نباشند و به حوزه های دینی شان برگردند. اما سرداران سپاه و بسیج و ژنرال های ارتش و نهاد مجلس و قوه قضاییه و

زندان و نیروهای امنیتی برای حفظ نظام سرمایه داری و بورژوازی فکل کراواتی جدید، باقی می مانند. این مخاطره ای است که نادیده گرفتن آن اشتباه تاریخی فاحشی است.

تفاوتی که بین ما مردم یعنی کارگران و زحمتکشان با اپوزیسیون بورژوازی رژیم هست این است که اپوزیسیون بورژوازی بطور عادی و سنتا و بدون هیچ شک و تردید چشم به قدرت دارد. لازم نیست کسی بورژوازی را تبلیغ و تشویق کند تا به این باور برسد که قدرت کار او است. او از پیشی و تاریخا به این باور رسیده است. انگار خون قدرت فقط در رگ های طبقات دارا است. انگار تنها بورژوازی غیرت و صلاحیت قدرت گیری و حاکمیت را دارد و توده های مردم صلاحیت و قابلیت این کار را ندارند. در این باره قبل تر گفتیم که طبقه کارگر هنوز مساله قدرت را در افق و چشم انداز ندارد. بخش بزرگی از توده های زحمتکش هنوز به قدرت گیری از پایین باور ندارد. بخشی هنوز اسیر خرافات دمکراسی و انتخابات و مجلس و دولت بورژوازی و از بالا و بالای سر مردم است. و این ها است که حاکمیت طبقات بالا را توجیه می کند.

بنا بر این ما در جریان جنبش سرنگونی علاوه بر جمهوری اسلامی با رقیبا و دشمنان قسم خورده ی طبقه ی کارگر و زحمتکشان و تهیدستان و ضد کمونیست ها و ضد مدافعان حاکمیت شورایی از پایین، در صف اپوزیسیون بورژوازی هم روبرو هستیم. دشمنانی که برای قدرت خیز برداشته اند.

شناخت این دشمن برای طبقه کارگر حیاتی است. حیاتی است به این لحاظ که هنوز بخشی از مردم به اپوزیسیون بورژوازی متوهم هستند و فکر می کنند حالا که مخالف جمهوری اسلامی اند پس آن ها هم جزئی از جنبش و خواست سرنگونی ما کارگران و توده های زحمتکش و تهیدست جامعه هستند! بخش ناآگاه تر جامعه حتی دنباله رو امثال دمکراسی خواهان، سلطنت طلبان، لیبرال ها و ناسیونالیست ها میشوند

راه قدرت گیری اپوزیسیون بورژوازی یا قدرت گیری طبقه کارگر و توده های زحمتکش هم یکی نیست. بورژوازی برای گرفتن قدرت و دست به دست شدن قدرت در بالا اساسا به ابزارهای توده ای کارگران و مردم مثل مجامع عمومی، شوراها و اتحادیه های مستقل کارگری نیاز ندارد. نیاز ندارد هیچ، آن ها را برسمیت نمی شناسد و به قدرت برسد همه ی ارگان های قدرت طبقاتی و اجتماعی توده ای را اگر بتواند منحل می کند. هدف قدرت گیری بورژوازی دست به دست شدن قدرت از بالا است. با حفظ همه ی نهادهای حاکمیت قبلی از قبیل پارلمان و دستگاه قضایی و ارتش و پلیس و زندان و اعدام.

اما اپوزیسیون بورژوازی و راست ایران هم یک پارچه نیستند. در درون خود دچار تشتت و رقابت و بی افقی سیاسی و انتظارند. بخشا در دالان های دول غرب و امریکا به گدایی مشغولند. بخشی از این اپوزیسیون هنوز به اصلاحات در جمهوری اسلام باور دارند و اصلاح طلب هستند.

بخشی هم هدفشان تغییراتی در بالا است. برای مثال حذف ولایت فقیه مطلقه و نهادهای مذهبی موازی دولت و رفومی در قوانین مدنی و فرهنگی و حقوق زن.

از هر دوی این ها عقب تر و ارتجاعی تر سلطنت طلبان است. با توجه به انقلاب ایران علیه سلطنت، هنوز عده ای دورو بر رضا پهلوی می پلکند و مجیش را می گویند. سلطنت طلبان دیوانه و اراعشک سپاه و بسیج و ارتش و مذهب اند. چرا که بدون آنها هیچ تاجی سر هیچ شاهزاده ای نمیره.

نه ارتجاع سلطنت طلبی و مشروطه خواهی و نه ارتجاع مذهبی مجاهدین اصلا شانس ندارند. اولی در انقلاب 57 به تاریخ پیوست و دومی تکرار حکومت مذهبی به شیوه دیگر فقط یک خرافات است. مجاهدین می خواهد مذهب را که مردم از درب بیرون کردند او از پنجره وارد کند.

در مقابل این وضعیت دو راه حل و جواب وجود دارد. یکی بورژوازی پروغرب ایران است که میگوید می تواند این وضعیت را نرمال کند و نان مردم را تامین نماید.

طبقه کارگر و کمونیسم اش هم راه حل زیر و رو کننده ای برای تامین نان و معیشت مردم دارد. مردم زیر یکی از این پرچم ها می روند. وظیفه ی کمونیست ها و طبقه کارگر آگاه جلوگیری از رفتن

مردم زیر پرچم و وعده های بورژوازی پروغرب و تشدید مبارزه علیه جمهوری اسلامی و به عقب نشاندن مدام این رژیم و کند کردن سلاح سرکوب و کشتار است.

بورژوازی ناراضی و اپوزیسیون وقتی از قدرت دور است، تصویر نرم و ملایم تری از خود به جامعه می دهد و مدعی است که به درجه ای از آزادی و یا ذره ای بهبود معیشت پایبند است. اما این تاکتیک موقتی است تا زمانی که به قدرت برسد. آن وقت در محتوا و ماهیت امر چیزی تغییر نمی کند. کارگر کارگر است و سرمایه دار سرمایه دار. سرمایه و مالکیت خصوصی محترم و مقدس است. کار مزدی سر جایش است. تمام دستگاه های موجود در جمهوری اسلامی هم مثل ارتش و سپاه و زندان و اعدام و سازمان مخفی جاسوسی مردم و همه ی بنگاه های مذهبی و خرافی دست نخورده باقی می ماندند. آزادی بیقید و شرط سیاسی، آزادی بیان و اجتماعات و اعتصاب و حزب درست کردن را ممنوع می کنند، تبعیض جنسیتی حالا گیریم بدون حجاب اجباری باقی می ماند، اقتصاد و داراییهای جامعه کماکان در قبضه قدرت هیات حاکمه ی نظام سرمایه می ماند و ابزارهای فریبکارانه ی مجلس و دولت و قوه ی قضاییه و غیره هم با ترندهای نمایشی مثل انتخابات و رای مردم در خدمت مشروعیت دادن خود نگه داشته می شوند. خلاصه ی این یعنی، دست به دست شدن قدرت از بالا.

انقلاب توده ای و از پایین برای سرنگونی، شیوه ی مطلوب اپوزیسیون بورژوایی نیست. شیوه ی مطلوب و مورد نظر آن ها تغییر رژیم با اتکا به بخش ناراضی بورژوازی ایران و خرده بورژوازی مرفه است. یعنی آن هایی که منافع شان بخطر افتاده و کابوس خطر پایین را می بینند. ابزار مطلوب آن ها فشار دولت های خارجی و تحریم و حتی دخالت نظامی و دخالت سازمان های بین المللی و یا فشارهای به نام دیپلماتیک و تهدیدهای تو خالی دولت های بورژوایی است.

هدف آن ها اساسا این است که قدرت از بخشی از بورژوازی یعنی جمهوری اسلامی به بخش دیگر با پرچم دمکراسی و رای و انتخابات و با ماسک و نقاب کم جنایتکارتر، کم مذهبی تر، منتقل شود. اما زمانی که باز این دست به دست شدن قدرت زیر سوال برود و مورد اعتراض جامعه قرار گیرد حکام جدید به همان شیوه های سرکوب و کشتاری دست می برند که امروز توسط جمهوری اسلامی انجام می شود.

### بورژوازی چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون ضد انقلاب است

ضد انقلابیون ایرانی در میان بورژوازی و روشنفکران لیبرال و دمکرات فراری به امریکا و اروپا هنوز هم انقلاب 57 را فاجعه 57 می خوانند و حق دارند. برای آن ها فاجعه بود. همه ی آن ها بر سر خوان نعمت دربار شاهنشاهی نوکر و خدم و حشم و صاحب منصب و مدال و درجه بودند.

این ها 50 سال از تاریخ ایران عقبند. بخشی هنوز در حسرت تخت جمشید و جشن دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران و ارتش شاهنشاهی قدرتمند ترین ارتش خاورمیانه شاه و نوکری در بار آه و ناله می کنند. این ها عقب مانده های ذهنی و ضد انقلابیون کودن هستند. در کردستان هم احزاب کردی منتهای رویایشان همیشه این بوده است که جمهوری اسلامی باشد و به آن ها ژاندارمی کردستان را بسپارد و روسای این احزاب استاندار و شهردار و مدیران اداره کار و ادارات دولتی باشند. اگر به این میرسیدند، دیگر نقش اپوزیسیون هم بازی نمی کردند و خودی جمهوری اسلامی می شدند. با این استراتژی و هدف، اصلاح طلب شدند، حزب اصلاحات کوردی درست کردند و خیلی تلاش کردند این اتفاق بیفته. اما جمهوری اسلامی روشن حساب نکرد و تنها برای مذاکره در حاشیه ماموران اطلاعاتی خود به بازیشان گرفت. حتی امروز هم این اتفاق بیفته و به بازی گرفته شوند، شعار سرنگونی را کنار می گذارند.

اپوزیسیون بورژوایی و ارتجاعی ضد کمونیست ها، ضد سوسیالیست ها و ضد زن و ضد طبقه کارگرند و ضد انقلاب اتی از پایین توده های کارگر و زحمتکش. این ها مدافع مذهب شیعه صفوی و امام زاده ها بهمان درجه ای هستند که امروز جمهوری اسلامی هست. مدافع حفظ ارتش و سپاه برای سرکوب طبقه کارگری که مدعی قدرت باشد. این ها به ترور و حذف فیزیکی انقلابیون ایران در انقلاب آتی و جنگ با



طبقه کارگر و کمونیسم اش دست می زنند.

چشم انداز قدرت گیری طبقه کارگر و شوراهای مردمی کابوس همه ی این مغزهای پوسیده ارتجاعی است.

بدون شک در شرایط انقلابی، کل بورژوازی باقی مانده از جمهوری اسلامی و کل طیف راست اپوزیسیون و ناسیونالیست ها و قوم پرستان علیه انقلاب همدست و شریک می شوند. این ها نیروهای سفید ضد انقلابی علیه انقلاب کارگری 1917 کمونیست ها و بلشویک ها هستند.

نه تنها این صف ضد انقلابی بورژوازی در اپوزیسیون و در بقایای جمهوری جمهوری اسلامی بلکه کل دول سرمایه داری و ارتجاعی منطقه و غرب هم علیه انقلاب کارگری و آزادی و برابری و حاکمیت شورایی به صف می شوند و از هیچگونه توطئه ضد انقلابی ابا نخواهند داشت. دخالت خواهند کرد و سعی می کنند نگذارند این اتفاق بیفتد...

اما این اتفاق می افتد. جامعه ایران به سمت اتحاد، سازمانیابی و آگاهی سوسیالیستی گام برمی دارد. حزب سیاسی طبقه کارگر تشکیل خواهد شد. ما در حال طی کردن این راه دشوار هستیم. راهی که در محاصره دشمنان رنگارنگ و دشمنان در لباس دوست با نقاب ضدیت با رژیم جمهوری اسلامی و سهم خواهی از قدرت و ثروت است.

ما باید این راه را طی کنیم. کسی که می خواهد جامعه را نجات بدهد باید اینجوری نجات بدهد راه وسط و نیم بند و همه باهم بورژوازی و پرولتاریا وجود ندارد. راه آستی و سازش کارفرما و کارگر. بازرگان، بانکدار، کارخانه دار با کارگر وجود ندارد. اینجور نیست که بگذار حالا به کمی بهتر بشه، به ذره آزادی، به ذره رفاه کافیه. به ذره اصلاحات. حکام، به کمی رحم داشته باشند. به کمی سهم ما را بیشتر کنند. سرمان را پایین بیندازیم و هر روز صبح سر کار برویم و آخر ماه مزدی بگیریم و شکرگزار باشیم و به بهشت و جهنم تخیلی مغزهای پوسیده دینداران فکر کنیم و به نماز و روزه و شعبان و رمضان و محرم و امامزاده ها بیندیشیم و خوشبختی و سعادت خود و خانواده هایمان را در این مسیر خرافات بیندازیم و قربانی کنیم.

جامعه ی ایران لبریز از اعتراض و نارضایتی و خشم و نفرت از طبقه ی حاکم جمهوری اسلامی. خشمی که گاهی به عصیان کشیده می شود. گاهی به خیزش های بزرگ تبدیل می شود. اما جنبش تا زمانی که سازمان نیافته و صاحب رهبری معین نشده و ابزارهای مبارزه را نساخته، شانس پیروزی کمه.

### خلاصه:

جامعه ی ایران در حال حاضر در مرحله ی پیشا سرنگونی قرار گرفته است. هر حرکت زودرس بدون تدارک و بدون سازمان و بدون رهبری طبقه کارگر و کمونیسم و حزبش با شعار و هدف سرنگونی، ورود به جنگ با دستان خالی است و باید از آن پرهیز کرد. باید تدارک دید و سازمان داد و رهبری کرد. نباید فریب اغواگران و دشمنان در لباس دوست را خورد. نباید بی گدار به آب زد و به جنگی رفت که برایش تدارک ندیده و سازمان درست نشده است.

جنبش همگانی برای سرنگونی را نمی توان بلاواسطه، جنبش طبقاتی و آزادیخواهانه و برابری طلبانه خواند ولو به سرنگونی هم بینجامد. زمانی طبقه کارگر به اهداف انقلابی خود نزدیک می شود که جنبش اش بتواند محتوا و مفهوم این خواستها را "آزادی، برابری، رفع تبعیض، پایان دادن به حاکمیت طبقه ی بورژوا، انتقال قدرت به شوراهای کارگری و مردمی و..."، به جامعه توضیح دهد و توده های زحمتکش را حول آن بسیج کند. و این دوره ای است که جامعه شاهد بالا گرفتن کشمکش های طبقاتی و اجتماعی است. دوره ای که مراکز قدرت بوجود می آیند و احزاب راست و چپ در مقابل همدیگر قرار می گیرند.

تنها طبقه کارگر و شوراها و کمونیسم و حزبش می تواند جامعه را از این دوران به نفع خود عبور دهد و مانع هرج و مرج و گسست شیرازه ی جامعه و مقاومت و میداننداری نیروهای ارتجاعی و بقایای جمهوری اسلامی و سرکوب های بورژوازی جدید مدعی قدرت برای حفظ پایه های نظام سرمایه و سود شود.

\*\*\*

## دمکراسی، میهن و تمامیت ارضی. آیا دمکراسی پارلمانی به معنای برقراری آزادی است؟

دلیل این که مردم بدون تفکیک طبقاتی مطرح می شوند برای این است اپوزیسیون بورژوازی خودش را صاحب مردم می داند و طبقاتی بودن جامعه و اهداف و خواستها را نمی پذیرد. نه این که نمی فهمد که جامعه به طبقات تقسیم شده. می فهمد. اما تلاش می کند آن را نادیده بگیرد. و یک منفعت مشترک برای کل جامعه تعریف کند. مثل دمکراسی، ناسیونالیسم و وطن پرستی، تمامیت ارضی، امنیت سرمایه و... حتی وعده ی بهبود شرایط کار و زندگی طبقه کارگر نمی دهد. چرا که اساسا طبقه کارگر موضوعش نیست. به گذشته دور نمیرم. در همین یک قرن اخیر در ایران دو نظام یکی سلطنت مطلقه و دیگری ولایت مطلقه فقیه سرنوشت جامعه را تعیین کرده اند.

جناح های ناراضی بورژوازی میگویند این دو نظام دمکراسی کم داشته اند. یعنی اگر دمکراسی و انتخابات آزاد وجود داشت هر دو رژیم سلطنت و جمهوری اسلامی می توانست مشروعیت و مقبولیت اداره جامعه را داشته باشد. اما این حقیقت ندارد. چرا که در نظام سرمایه داری حتی در دمکرات ترین کشورهای جهان، دمکراسی فقط یک نقاب فریبکارانه و تبهکارانه برای حفظ جامعه ی طبقاتی است. در دمکراسی بورژوازی تقسیم جامعه به طبقات دارا و ندار، سرمایه دار و کارگر فرض گرفته می شود.

بورژوازی حاکم جهان، آزادی را به نفع خود تعبیر و تفسیر میکند و اسم آن را دمکراسی می نامد. اما در عمل و در دنیای واقع، دمکراسی بورژوازی دیکتاتوری طبقه حاکم است. بورژوازی قدرت و ثروت را قبضه می کند و به مردم لطف میکند و اجازه میدهد چند سال یک بار به کسانی که از خودشان است رای بدهند و به خانه بروند تا 4 سال بعد. آنها برات قانون بنویسند و اجراش کنند. قوانین کار و زندگی و نان سفره و حتی شیوه ی زندگی و معیشت و شادی و عزا را آنها تعیین می کنند. اگر مخالفت کنی میگویند قانون شکنی میکنی. میگویند قانون را نمایندگان خودتان نوشته اند. پس ساکت بشین و صبر کن تا 4 سال دیگر نمایندگان بهتر به مجلس بفرست.

این آزادی نیست. کلاهبرداریه. دمکراسی بورژوازی و پارلمان، دیکتاتوری بورژوازیه. مخالفت کنی تعقیب و زندان و شکنجه و حتی اعدام در انتظارته. باید به جرم این که گویا خودم نماینده انتخاب کردم و اگر مخالفت کنم، باید تاوان پس بدم.

معرفت زیادی نمیخواهد که هر کس از خودش بپرسد چرا من باید پارلمان درست کنم، مجلس درست کنم و به دستچین های بورژوازی حاکم رای بدهم و بفرستمش اون بالا بجای من تصمیم بگیره. از دارایی های جامعه که حاصل رنج کار و کارگر و زحمتکشانه ماهی پنجا صد میلیون بهش بدم و ده برابرشم از فساد و دزدی و رانت شریک بشه و اسمشو بذاره نماینده ی مردم. چرا اختیار زندگیمو دست اینا بدم؟ دست کسانی که تو عمرشون یک روز کار نکردن. باید راننده و نوکر و محافظ بند کفشاشونو ببندد. چرا زندگیمو بدم دست پست ترین و حقه بازترین ادم های حقیر و ناتوان و انگل، اما پر ادعا و فضل فروش و آقابالاسر!

یکی را با 6 کلاس سواد بفرستم رییس جمهور مملکت بشه که حتی حرف تو دهنش بذارن نمی فهمه بیان کنه. در حالیکه تحصیلکرده های فرزندان کارگران با سواد دانشگاهی و بالاتر باید کولبری و سوخت بری کنند. باز نشسته ها برن دستفروشی کنن. کودکان بجای مدرسه و تفریح و شادی برن دستفروشی و کارگری.

چرا؟

اپوزیسیون بورژوازی خارج کشوری را نگا کن ببین چکار می کنن. شرم آورده به بچه ها میگویند بروید خیابون و منم دارم اینجا شورای رهبریتو درست می کنم. مثل شورای مدیریت گذار، جمهوریخواهان،

مشروطه خواهان، سکولار دمکرات، جبهه ملی و غیره. البته شاهزاده ای هم داریم که تاج سرش کنیم و خواهر مریمی هم زحمت می کشن وظیفه ی رییس جمهوری را بر عهده میگیرن؟ به شما هم اجازه میدیم رای بدید و انتخابات بشه و به ما رای بدید پارلمان درست کنیم. این دمکراسی توهین به شعور مردمه. از نظر بورژوازی جامعه بالا و پایین داره. این پنج انگشت مثل هم نیستن. مگه میشه رضا پهلوی که شاهزاده س بره کارخانه کار کنه. یا کارگر شهرداری بشه و اشغال ها را جمع کنه. این کسر شان شاهنشاهیسه. مگه میشه شازده ها و آغاها و آغازه ها تو اپارتامانی زندگی کنن شبیه هر کارگر و عضو دیگر جامعه ی برابر. همان غذا را بخورن که او میخوره و همان مزد را بگیرن که کارگری میگیره!

**اما آزادی واقعی، دمکراسی مستقیم و شورایی کارگران و مردمه.** دمکراسی مستقیم یعنی تک تک آحاد جامعه در سرنوشت خود و جامعه اش دخیل و شریکه. یعنی ما دولت و مجلس و دستگاه قضایی بالای سر مردم نداریم. شوراهای کارگران و زحمتکشان از پایین قدرت را سازمان میدن و نمایندگانشان را که مستقیماً از شوراهای محل کار و زندگی انتخاب شدن میفرستن کنگره شوراها. و این انتخاب هر زمان لازم شد قابل عزل. میتونی نمایندنده ای که به شورای بالاتر و یا کنگره شوراها فرستادی اگر ازش ناراضی بودی همان روز برش گردونی سر کار و یکی دیگر را بجاش بفرستی. اعضای شورا و کنگره شوراها هیچ امتیاز ویژه ای ندارن. حقوقشان اندازه همان دستمزد کارگره. یعنی کارگری که فرستاده میشه به کنگره، اونجا هم همان مزدی را میگیره که در کارخانه ای که کار میکرده. نه کم و نه زیاد.

قوانین جامعه را در اقتصاد و سیاست و فرهنگ و خانواده و همه چی شوراها می نویسن. از پایین ترین شوراهای محل کار و زندگی تا کنگره شوراها در تصویب و تایید یا رد این قوانین دخیل و شریک اند.

اداره چنین جامعه ای یعنی جامعه سوسیالیستی، بسیار آسان تر و سر راست تر از پیچیدگی های جامعه سرمایه داری است. در نظام سرمایه داری سازماندهی جامعه بر اساس نیازهای سرمایه و سود است. در نتیجه به هزاران متخصص و دزد و کلاه بردار اقتصادی و سیاسی و نظامی احتیاج دارد تا میزان سودآوری سرمایه ها را تعیین و تضمین کنند. هر جا کم آوردند از مزد کارگر و حقوق بگیران کم می کنند، مالیات می بندند و لازم شد کارگر را اخراج یا تعدیل می کنند. بیکار می کنند تا با کارگر کم تر و ارزان تر سود بیشتری حاصل بشه. خوب این کار متخصص و کلاهبردار و دزد و حقه باز میخاد که با سرنوشت کارکنان جامعه بازی کنند.

### **بورژواها میگویند اگر حکومت دست مردم بیفته هرج و مرج میشه.**

چند قرن است به گوش مردم خواندن که طبقه کارگر و به اصطلاح خودشان عوام، نمی فهمن و نمیتونن حکومت کنن. اگر حکومت دستشون بیفته هرج و مرج میشه.

بورژوازی حاکم و اپوزیسیون میگن مگر میشه جامعه پلیس و ارتش و سپاه و بسیج و زندان و سازمان های مخفی جاسوسی و دستگاه قضایی برای حکم قتل و اعدام نداشته باشه. اگه آنها نباشند هرج و مرج میشه. هرج و مرج هم از نظر بورژوازی و دولت شان، یعنی کارگران اعتصاب می کنن. یعنی کارگران شورا درست می کنن و کنترل کارخانه ها را بدست می گیرن. یعنی حکومت شورایی از پایین درست می کنن. یعنی نظام آزادی و برابری برقرار میکنن. یعنی مذهب و خرافات را برای همیشه بگور میسپرن. ارتش را منحل می کنن. تسلیح عمومی می کنن. سرنوشتشان را خودشان به دست میگیرن. و اینا از نظر بورژوازی حاکم یعنی هرج و مرج. ولی از نظر توده های عظیم طبقه و جامعه یعنی زندگی! یعنی آزادی، یعنی دمکراسی مستقیم مردم، یعنی برابری. یعنی سوسیالیسم.

تاریخ بشر تا امروز ثابت کرده که هرج و مرج و خشونت و دزدی و دروغگویی محصول جامعه ی طبقاتیه. وقتی حکومت دست اقلیتی مفتخوره سگ صاحبش را نمی شناسه. آنها هستند که در رقابت بر سر انباشت ثروت و حفظ قدرت شکم همدیگر را پاره می کنند. آنها هستند که برای حفظ قدرت و ثروتشان اکثریت کارگران و زحمتکشان جامعه را به اسارت میگیرن. فقیر و گرسنه و محتاج نگه می دارند و اگر

اعتراض کنند تعقیب و زندان و حتی اعدام میشوند.

اکثریت جامعه ی ما برای شکم گرسنه مون مجبوریم مشقت بکشیم و اگر نانی از سفره طبقه حاکمه بر داریم دزد بحساب میایم. اگر دیناری از پول گاوصندوق ها و بانک هایشان را برداریم دزدیم. اگر ذره ای از سهم مان را که ز دیده اند بخواهیم پس بگیریم دزدیم. دستمزدی که کفایت معیشتمان را بدهد بخواهیم و اعتصاب کنیم و اعتراض کنیم، اغتشاش کردیم و آشوبگریم. در حالیکه هرج و مرج طلب و آشوبگر کسیه که وجب به وجب خیابونا و کارخانه ها و مدارس را با پلیس و لباس شخصی و جاسوس و دوربین و باتوم و تفنگ به دست و حراست اشغال کرده. دزدهایی که در روز روشن همه ی ثروت جامعه را تصرف کرده اند، حتی دستمزد کار کارگر را سر وقت و کافی نمیدن و در زندگی شخصی و عادی مردم، حتی لباس پوشیدنمون هم نظارت و دخالت می کنند و آنها تعیین می کنند که چه بخوریم و چه بنوشیم و چه بپوشیم... این ها هستند که دزد و فاسد و تبهکار و قاتل و غاصب جان و مال مردمند.

در حکومت اقلیت مفتخور و فاسد و تبهکار، جامعه هم به فساد کشیده میشه. فقر و گرسنگی مردم را مستاصل میکنه. نا امید ترین شان از همدیگر دزدی می کنن. معتاد میشن. اعضای بدن می فروشن، تن فروشی نرم پذیرفته شده جامعه ی تپاه شده ای است که انسانیشان را ز دیده اند. حاکمیت سرمایه و دین جامعه را فاسد می کند. در چنین حاکمیتی خرافات مذهبی و مردسالاری و کشتن زنان و دختران امری عادی میشود.

حالا هر وجدان کرم نخورده ای قضاوت کند که هرج و مرج و تبعیض و ستم و نابرابری کجاس؟ در جامعه طبقاتی و تقسیم شده به دارا و ندار یا جامعه ی سوسیالیستی آزاد و برابر! جامعه دست ما باشه، دست خود سازندگانش باشه، عوامل خشونت و آشوبگری که نظام طبقاتیه، از بین میرن. در جامعه ی سوسیالیستی و تحت کنترل مردم از پایین که مسکن و بهداشت و آموزش و پرورش و خدمات و حمل و نقل و رفاهیاتش تامین باشه، انسانیت معیار زندگی بشر میشه. خشونت و فساد و تبهکاری که محصول صاحبان قدرت و ثروته از بین میره. تفرقه و تبعیض و نابرابری از بین میره. تفرقه بینداز و حکومت کن روش سرمایه داران و حکامشان است. بدون آن نمی توانند حکومت کنند. بورژوازی حاکم از اتحاد ما از دوستی و همبستگی و همسرنوشتی ما وحشت دارد.

صاحبان قدرت و ثروت هنوز به فلاکت کشاندن جامعه راضیشان نمی کند. میخواهند، دنیا را فتح کنند. از چین تا شمال امریکا رقابت بر سر بازار و فروش کالا و اسلحه به قیمت به فلاکت نشاندن جوامع بشری در جریان است. جمهوری اسلامی هم می خواست از کربلا برسه به قدس و چند میلیون فرزند مردم را به کشتن داد، معلول کرد و جامعه را به خاک سیاه نشاند. چه شد؟ به قدس رسید؟ چرا قدس؟ چرا لبنان چرا سوریه چرا یمن چرا عراق، به قیمت ویران کردن زندگی 85 میلیون مردم ایران. این هرج و مرج نیست، چیه؟ اونوقت اگر ما حکومت کنیم هرج و مرج میشه!؟

### **یک حقه و کلاه برداری دیگر بورژوازی حاکم اینه که دور مردم را یک زنجیر اسارت به نام میهن و تمامیت ارضی کشیده است.**

در مورد میهن، وقتی اسم ایران میاد فوراً سلسله پادشاهان را به یاد میارن. انگار ایران را پادشاهان ساختن. شهر هاشو. جاده هاشو. کارخانه هاشو، بیمارستان ها و مسکن و حمل و نقلشو. اسمی از کارگر و زحمتکش جامعه به میان نمیاد. اسمی از سازندگان جامعه نیست. شاهانی که شعور یک حیوان را هم نداشتن و همه در حرمسراهاشون مشغول چریدن و عیاشی و زندگی حیوانی بودن، صاحب ایران میشن. حتی جنگهاشون هم به اسم شاهان نوشته میشه نه سربازان که همان فرزندان کارگران و زحمتکشان هستند. میگویند محمد رضا شاه بزرگ ترین ارتش خاورمیانه را ساخت. چه جور ساخت؟ بر گرده ی طبقه کارگر و زحمتکشانش. از نان سفره مردم گرفت و زراد خانه نظامی از امریکا و غرب خرید. پول نفت و معادن و

دسترخ طبقه کارگر را به آن ها داد. وقتی می پرسی چرا؟ میگویند برای دفاع از میهن. میهنی که در تمام طول و عرضش چند مترش مال کارگر و زحمتکش نیست. آیا ما حق نداریم بررسی کنیم که چرا باید از میهنی که توش من صاحب چیزی نیستم دفاع کنم؟

اینجور نیست که من جامعه را بسازم و خلافتیم را بذارم برای ساختن بمب برای تو و جنگاور فداکار میهن تو بشوم. کشور مال من باشه خودم میدوم چجوری اداره ش کنم و چجور در مقابل دشمنانش بایستم. نه اینکه بخاطر حفظ تاج و تخت تو یا بیت رهبری خامنه ای دستمال به سرم ببندم و برم روی مین. من نمیخواهم سرباز و مرزبان غیور هیچ میهن بورژوازی و طبقات دارا باشم. اون چند میلیونی که در جنگ ایران و عراق کشته شدن برای کدام میهن جنگیدند؟ برای میهن خمینی و برای به حکومت رسیدن خاتمی و روحانی و احمدی نژاد و خامنه ای و پزشکیان. میهنی که حتی دو متر خاک گورم را به من می فروشید.

### در مورد تمامیت ارضی، میگویند باید تمامیت ارضی ایران حفظ بشه.

این که چرا اصلا مساله ای به نام تمامیت ارضی مطرح میشه اینه، در ایران، ملیت هایی هستند که تحت نام کرد و بلوچ و سنی و غیره تحت ستم و تبعیض حاکمیت مرکزی اند. مثال کردستان، زاهدان و بلوچستان. وقتی میگوییم تحت ستم و تبعیض یعنی این بخش جامعه، بعنوان اقلیت پست، به لحاظ اقتصادی عقبمانده، بلحاظ سیاسی و فرهنگی تحت فشار و تبعیض و بیحقوقی اند. تمامیت ارضی اسم رمز بورژوازی حاکم برای به زور نگه داشتن این بخش جامعه تحت ستم و زنجیر و اسارت و تبعیضه. و این بخش جامعه باید پیه این ستم را بر تن بمالند و تابع حکومت مرکزی ستمگر باشند. چرا؟

اگر مردمانی که حقوق شهروندی برابر ندارند بیایند و بگویند نمیخواهیم تحت حاکمیت مرکزی تو باشیم، حکومت استبدادی دینی و ارتجاعی و ضد مردمی تو را نمیخواهیم...، بهشون میگن تجزیه طلب و خائن که تمامیت ارضی ایران را به خطر می اندازند. کدوم تمامیت؟ کدوم ارضی که یک وچیش مال من نیست. چرا من باید تمامیت ارضی تو و حاکمیت سراسری تو را بپذیرم در حالی که هیچ اختیاری برای یک زندگی مرفه و بدون تبعیض و ستم ندارم.

چرا مردم هر جای ایران مثلا کردستان، بلوچستان و هر جایی که ستمی وجود دارد و احساس ناامنی کرد با تو مرفه نبود با تو خوشبخت نبود با تو درجه دو بود با تو آزاد نبود چرا نتونه از تو جدا بشود. چرا حق طلاق نداره. چون تمامیت ارضی تو مقدسه؟ مگه این ارض مال توه؟ ارث بابای کسیه!

من، ایرانی میخام که همه توش برابر باشن، همه حقوق شهروندی برابر داشته باشن، همه به یک اندازه از داراییهای جامعه بهره مند بشن، رفاه و خوشبختی و آزادی داشته باشن، همه مسکن داشته باشن...

اگه اینطور باشه چرا جدا بشم؟ جدا نمیشم. نه وحدت کردن به زوره و نه جدا شدن. من اگه با همسرنوشتام تو سراسر ایران وحدت کنم و حکومت از پایین خودم و با دست خودم بسازم نمیروم یک میهن دیگر برای بورژوازی خودی و احزاب قومی بسازم و سرباز اونا بشم.

\*\*\*

## کمونیسم و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، جامعه سوسیالیستی چگونه جامعه ای است؟

تمام صحبت من تا حالا در این باره بود که طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه از زن و مرد و جوان و پیر به این باور برسند که باید قدرت دست آن ها باشد. قدرت دست اکثریت جامعه باشد که چرخ های جامعه را می گرداند.

و تا اینجا هر چه گفتم موضوعاتی در رابطه با کمونیسم و سوسیالیسم اند. سوسیالیسمی که قدرت را دست طبقه کارگر و اکثریت زحمتکشان میخورد. برابری کامل زن و مرد میخورد. آزادی بیقید و شرط سیاسی میخورد. لغو کار مزدی و برابری انسان ها را در همه ی عرصه های کار و زندگی میخورد. باورهای مذهبی و خرافات را کنار میزند.

**کمونیسم و سوسیالیسم دین و مذهب نیست.** به جور زندگیست. به شکل زندگی کرده. زندگی آزاد و برابر و جمعی که همه به یکسان از نعمات جامعه بهر مندند. جامعه ای که خودش می سازد خودش تولید می کند، خودش نیازهایش را تامین می کند و خودش حکومت تشکیل میدهد.

مارکس کاپیتال را در باره کار و زندگی طبقه کارگر و استثمار این طبقه توسط اقلیت سرمایه دار نوشت. جوهر بحث مارکس اینه که میگه، "جهان وارونه است باید روی قاعده اش گذاشته بشه". قاعده، اکثریت جامعه است. توضیح و تعریف اقتصاد سرمایه داری مارکس را حتی خود سرمایه داران می پذیرند. استثمار و سود و ارزش اضافه را می فهمند و از آن به نفع خود استفاده می کنند اما نتیجه گیری مارکس را برای این که این دنیا وارونه است را نمی پذیرند و به جنگش می روند. همانطوری که به جنگ کمون پاریس رفتند. به جنگ انقلاب اکبر رفتند و به جنگ هر تغییر و تحول آزادیخواهانه ای که اختیار را دست اکثریت می دهد، می روند.

سوسیالیسم و قدرت سیاسی یعنی این که ما محکوم به این نیستیم که نسل بعد نسل گاهی بتونیم کمی حرف بزنیم و اجازه بدن کمی هم گلایه بکنیم. افسار زندگیمو بدم دست تو و اونوقت تو به نام دولت و مجلس و قضایی و نظامی و زندان و تهدید بیای سراغم.

سوسیالیسم یعنی جامعه ی آزاد و برابر. جامعه ی بدون تقسیم به طبقات بالا دست و پایین دست. یعنی تبعیض نباشه. یکی بیشتر نخورد و یکی دیگر از گرسنگی بمیره. کسی از بی دارویی نمیره. دیگر جنگ و دعوایی نیست تا به دستگاه عریض و طویل دادگاه ها بخواد مردم گرسنه را تنبیه کند. وقتی گرسنگی نباشد دزدی نیست. وقتی برابری باشد دعوی کلاه گذاشتن کسی سر دیگری وجود نداره. دیگر احتیاجی به زندان نیست. کسی شکنجه نمیشه. کسی اعدام نمیشه. خشونت و بیرحمی ای که بر اثر فلاکت به مردم تحمیل شده تموم میشه. همسروشتی و همبستگی بین انسان ها برقرار میشه. انسانیت متعالی میشود.

سوسیالیسم یعنی سازمان اجتماعی برابری و عدالت و حاکمیت از پایین مردم. یعنی طبقه کارگر و زحمتکشانی که دوست و دشمن را می شناسند زیر پرچم این و اون نمیرن.

**سوسیالیسم یعنی طبقه کارگر واحد، متنشکل، سراسری،** مثل یک طبقه با سازمان و اتحاد و قدرت سراسریش. طبقه ای که نمیخواد نسل پشت نسل کارگر و مزد بگیر و برده ی کارفرما و دولتش باشه. عرق بریزه و جون بکته و در سی چهل سالگی پیر و فرسوده بشه. از داربست بیفته و فلج بشه یا بمیره. زیر ریزش معادن دفن بشه، بچه هاش از کودکی برن کار کنن. زن و دخترشون برن تن فروشی کنن تا معیشت خانواده ی بیمار و گرسنه و از کار افتاده ی خانواده را تامین کنند.

**سوسیالیسم و قدرت سیاسی** یعنی این که قدر قدرتی را از کارفرما بگیری، چماق سرکوب را از دست دولتت ببندازی. یعنی کارگر دیگر کار نمیکند برای این که محصول کارش سود کارفرما بشه، صندوق بانک هاشون پر از پول و لبریز بشود. زرادخانه های نظامی پر بشوند.

من باید کار کنم و بسازم و بسازم. خونه بسازم. ماشین بسازم. فولاد بسازم. نفت استخراج کنم و بار کنم. در بیمارستان ها جان بکنم و پرستاری کنم. مدارس را بچرخانم و ادارات را بچرخانم تا اون بالایی ها بمونن و حکومت کنند. چرا؟ سوسیالیسم یعنی این نباشه.

یعنی من دیگه نمیخواهم برای تو کار کنم و نیرویم را مجانی به تو بفروشم. حرمتم را و انسانیتم را به تو بفروشم. یعنی من سازنده و تولید کننده، توان، صلاحیت و عرضه شو هم دارم حکومت خودم را درست کنم. از پایین شوراها بسازم. حکومتی که توش همه کار دارند. همه به اندازه هم مزد میگیرن.

**خوب این برای بورژوازی حکم مرگه.** نفرت و دشمنی بورژوازی با کمونیسم و سوسیالیسم به همین دلیل. معلومه رضایت نمیده. معلومه به میل خود و داوطلبانه کنار نمیره و جامعه را نمیده دست صاحباش. حتی خرده بورژوازی مرفه هم راضی به این نیست. بقال سر کوچه دوست داره تا آخر عمر تو دکانش بمونه و دلش خوش باشه یه بقالی مال خودش را داره و بقال بمیره. یا کشاورزی که به زمینی که داره و ملک خودش خوشحاله. اگه بگویی تعاونیش کنی و همه به یکسان از زمین هاتون بهره ببرید خوشحال نیست. پیش خودش میگه چرا من که زمین بیشتری دارم با اونی که زمین کم تری داره و یا اصلا زمینی نداره شریک بشم و به یک اندازه از بهره اش بر دارم. بازاری و خرده بورژوازی مرفه را نمیتونی به سوسیالیسم قانع کنی. مگر این که طبقه کارگر به قدرت برسه و در عمل نشان بدهد که خوشبختی عمومی و همگان در شراکت و به یکسان بهره برداری از نعمات جامعه است. خوشبختی و سلامت و امنیت و رفاه در خرید و فروش چند تخم مرغ و چند متر پارچه و برداشت مقداری گندم تازه اگر بارون بیاد، نیست. خوشبختی جامعه وقتیه تو آموزش و پرورش و بهداشت و مسکن و حمل و نقل رایگان داری. پول دارو و پزشک و بیمارستان نمیدی. سلامتی همه ی آحاد جامعه از کودک تا پیری تامین و تضمینه. حرمت داری. انسان محترمه نه بخاطر ملکی که داره، بخاطر برابری و آزادی بدون رقابت و طمعکاری و دروغ و قیمت گذاری و کلاهبرداری و دزدی. بدون آقا بالاسر. بدون تهدید اسلحه و زندان و شکنجه و بازداشت و اعدام. خوب مالکین خرد و ریز این را باید در عمل ببینند تا باور کنند. چون فکر می کنند چیزی برای از دست دادن دارند.

خرده بورژوا تا آخر عمرش حرص میخوره که بورژوا بشه ولی نمیشه و با اون آرزو میمیره. هر چقدر حرص بخوری و کم بدی و گران بفروشی باز زیر پای سرمایه ی بزرگ له میشوی و به گرد پای هزینه های سنگینی که باید به دولت بالای سرت بدی نمیرسی.

خوب، این جامعه ازاد و برابر را تجربه نکرده و ندیده و باور نمیکنند. فکر می کند چیزی داره. یک مالکیت فکسنی که بهیچوجه قادر به رقابت با سرمایه بزرگ نیست.

جامعه ازاد و برابر را طبقه ای میسازد که چیزی برای از دست دادن نداره. اما میخواد مثل انسان برابر زندگی کنه. بهش نگن حمال، عمله، کولبر، سوخت بر، گورخواب. کارتن خواب، دست فروش، تن فروش... سقف مطمئن بالایی سر داره نه تو خونه های کاهگلی یا آلونک های حصیری و نایلونی حاشیه شهرها، حرمت داره. تفریح و شادی و خوشبختی تو زندگیشه. کودکش نمیرن کار کنن.

کارگر شاغل و بیکار و همه ی تهیدستان و بی نوایان چیزی برای از دست دادن ندارند. فقط نیروی کاره که به فروش میره و ارزان فروخته می شود. طبقه ای که تا آخر عمر بخور و نمیر زندگی می کند. بدون امنیت و سلامتی و استفاده از دارو و تغذیه سالم و مسکن مناسب و تفریح و خوشحالی و خوشبختی خود و خانواده ش. کارگر موقت کار با فصلی هر چه میدوه نمیتونه معیشت خانواده شو تامین کنه. خجالت میکشه دست خالی به خانه برگرده و بگه امروز کار پیدا نکردم و مرگ را بر این زندگی ترجیح میده.

- کسی که هیچی برای از دست دادن نداره طبقه کارگره تو ایران و همه کشورهای سرمایه داری. شاغل و بیکارش صاحب هیچی نیست.

- پرستاریه که در آرزوی یک آپارتمان یک اطافه، به حقوق مکفیه. پرستار یا رزیدنتیه که وقتی مریضی میاد و پول خرید نسخه دکتر را نداره و میره میمیره، از باس و بی اختیاری برای مداوای مریض، درمانده



میشه و خودکشی می‌کنه.

- فرهنگیه یه که همیشه هشتنتش در گرو نه است. همیشه محتاجه. همیشه بدهکاره. هر چقد میدوه باز نمیره. - کارمند جزء و انسان های پایین دست مدیران و معاونان و کارچاق کن های ادارات بوروکراتیک دولتی و شرکت ها و بنگاه های مالی است.

- زنان کار خانگی بی اجر و مزده.

- بازنشسته ی کارگری و کارمندی و فرهنگیه که تا لحظه مرگ محتاج مسکن و تغذیه مناسب، دوا و درمان و زندگی بخورو نمیره.

خوب این کجاش زندگیه؟ چرا اینجوره؟ چون انسان ها در انفرادشان و درخلوتشان و در تنهاییشون مستاصل میشن. نا امید میشن. نسبت به تغییر این شرایط غیر انسانی تبعیض و نابرابری، ناباور میشن. فکر می کنن نابرابری امری ازلی ابديه. اگر دیندار هم باشه به خدا محول می‌کنه.

**سوسیالیسم یعنی اینا نباشه.** سوسیالیسم وعده بهشت و جهان موعود نیست. سوسیالیسم یعنی زندگی اجتماعی آزاد و برابر و مرفه و خوشبختی همین امروز. در همین جامعه. کمونیسم و سوسیالیسم کلاه شاهی نیست که بر سر کسی بگذاری، عباي خمینی نیست که بر تن کسی بکنی. کتاب آسمانی و شریعت پوسیده ی دینی عصر حجری نیست. سوسیالیسم به جور زندگیه که انسان توش ازاد و برابره و انسانیت ارزش داره.

نظام کاپیتالیستی و کار مزدی امروز فرقی با دوران برده داری نداره. نظام حاکمیت اقلیتی است بر جان و مال و حرمت اکثریت جامعه مثل بردگان. تفاوت در شکل بردگیه در محتوا اما همونه.

**سوسیالیسم یعنی این** که خودم کار می کنم خودم قانونش را می نویسم. که گفته باید 8 ساعت کار کنم. 6 ساعت کار می کنم. تا اون ده میلیون بیکار هم بیان کار کنن. مگر آدم کم داریم. مگر بیکار کم داریم. تحصیلکرده و متخصص کم داریم که من باید 8 ساعت کار کنم و اضافه کاری هم بکنم. دو روز تعطیلی هم نداشته باشم. بین هر ساعت کار ده دقیقه استراحت نداشته باشم. سلف سرویس و اشپزخانه درست و حسابی نداشته باشم.. وسایل حمل و نقل را خودم تامین نکنم...

وقتی همه کار کنند 6 ساعت هم زیاده. بقیه اش تفریح می کنم. ورزش می کنم. استراحت می کنم. هنر یاد میگیرم. کتاب میخونم. استرس کار زیاد و اضافه کاری ندارم. استرس و فشار این که دستمزد به معیشت و کرایه خانه م نمیره، ندارم. نگرانی این که پول ویزیت دکتر و نسخه ی داروی مریضم و بیمارستان را ندارم، وجود نداره... این ها نیست دیگه.

سوسیالیسم میگوید، چرا من تمام عمرم کار کنم و تو سودش را ببری. تو کاخت بشینی و با هواپیمای شخصی بری دنبال فسق و فجورت و برگردی محصول کارم را ازم بگیری و اگر سود کم بیاری از دستمزد من بزنی یا اخراج کنی و به نام تعدیل بیرونم کنی. تو بروی در کاخ لواسان و بالاشهری و ویلاي شمال که من ساختم بشینی، خودت و خانواده ات ماشین چند میلیاردی سوار بشین، بانکداری کنی و پول هاتو در بانک های خارجی ذخیره کنی، هتل بسازی. کشتی بخری. تا خرخره بخوری و بنوشی و مواد مصرف کنی و عیش و نوش برقرار بشه.

**سوسیالیست کسی است که می گوید** مملکت دست من اکثریت کارکن جامعه است. من صاحبشم و حکومتش هم مال منه و داراییهش مال منه. اونوقت هیچ قدرت خارجی و هیچ تهدیدی نمیتونه اونو ازم بگیره.

**سوسیالیسم و قدرت سیاسی** یعنی این که این وضع را تغییر بدیم. ویک بار و برای همیشه جامعه ای بسازیم که توش ازادی و برابری و رفاه و خوشبختی و انسانیت برای همه، حکومت می کند.

نمیشه اینجوری که اکثریتیم ولی فقیریم. اکثریتیم ولی برای اقلیتی کار می کنیم مثل برده. اکثریتیم ولی زلیلیم. اکثریتیم ولی تحقیر میشیم. اکثریتیم ولی بیحقوقیم. اکثریتیم ولی ناتوانیم. اکثریتیم جامعه را می

چرخانیم و میسازیم ولی خودمان هیچی نداریم. اکثریتیم مسکن می سازیم ولی خودمون خانه نداریم. اکثریتیم نفت و طلا و مس را از زیر خاک بیرون می کشیم و تو معادن کار می کنیم ولی خودمون سقفی بالای سر نداریم. حتی توان خرید تولیداتی که خود بوجود می آوریم را نداریم. اکثریتیم و بهترین لباس و پوشاک و پارچه و کفش می سازیم ولی خودمون لباس درست حسابی نداریم. نمیتونیم نوروز برای بچه هامون لباس و کفش تازه بخریم. ماشین تولید می کنیم ولی خودمون یک دوچرخه هم برای بچه هامون نمیتونیم بخریم. اتوبوس و قطار و غیره میسازیم اما برای سوار شدن و استفاده از ان باید از دستمزد و حقوق مان بدم و اونم نداریم. نمیرسه. دارو میسازیم ولی برای بیماریهامون باید بخریم و نداریم بخریم و درد و رنج می کشیم یا میمیریم. اونا با اسلحه ای که ما میسازیم و با گلوله هاش ما را میزنن و میکشن ولی ما حق نداریم به طرفشون سنگ هم پرتاب کنیم. منو میکشن به جرم این که بهشون فوش دادم. حتی زبان من هم در کنترل اونا که چی بگم و چی نگم!

همه چیز را از ما گرفتن و در اوج وقاحت میکن حق نداری اعتراض کنی. مخالفت کنی. میگن اگر به شاه و امام و اخوند و منبر و پرچم و کتاب آسمانی و میهنم بگی بالای چشمت ابرو است مجرمی. مفسد فی الارضی!

ما میتونیم بسازیم و چرخ های جامعه را بچرخانیم اما گویا نمیتونیم خودمون و جامعه مون را اداره کنیم. عرضه شو نداریم. خامنه ای میگه اکثریت مردم شعور تشخیص درست از غلط را ندارن. این منم که عقل کلم. میگم با کدام سواد با کدام علم و تخصص با کدام شعور و معرفت و وجدان و اخلاق و انسانیت. از بیت بیرون بیای و کارتل های اقتصادیت را ازت بگیرن و دیوار محافظین نظامی ات را بشکنن یک طویله را هم نمیتونی اداره کنی. طرف را با سه چهار کلاس سواد رییس جمهور مملکت 85 میلیونی کردن اونوقت به ما میگن شما شعورتون نمیرسه و خیر را از شر تشخیص نمیدین. ابله ترین، نادان ترین، پررو ترین و وقیح ترین ادم نماهایی به نام رییس جمهور و رییس قوه قضائیه و رییس مجلس و سردار سپاه و اخوند و آمر به معروف و نهی از منکر آوردن و از معجزات پیغمبران و امامان چیزایی میگن که باعث شرم انسان و باعث خنده کودکان دبستانی هم هست. اونوقت صاحب جامعه هم شدن.

نه تنها در ایران. دنیا را نگاه کن. از بایدن تاریخی سوناک انگلیس تا پوتین و ملک فلان و ملک بهمان عربستان و کویت و اردن تا ننتباهوی فاشیست و تا خمینی و خامنه ای ایران و ملا عمر افغانستان...، حاکمان بشر جهان امروزند!. به مشت سرمایه دار و تاجر و بازرگان کلاش و حقه باز، شدن صاحب 90 درصد همه ای تولیدات محصول طبقه کارگر و بشر امروز. همه شونو به درک بفرستی آب از آب جامعه تکان نمیخوره.

سوسیالیسم یعنی اینجور نباشه. که گفته قوانینی که تو به نام دمکراسی یا قرآن و شریعت و مزخرفات این و اون پیغمبر و امام برای حکومت کردن بر من و برای بالا کشیدن داراییهای جامعه من آوردی، من باید ازت قبول کنم؟

### در ادامه، میخام به چند سوال و موضوع در رابطه با سوسیالیسم جواب بدم:

**میگویند سوسیالیسم آزادی را از فرد میگیره. در جامعه سوسیالیستی رقابت وجود ندارد در نتیجه جامعه پیشرفت نمی کند! انوقت افراد تمایلی به کار کردن ندارند. استعداد هایشان را به کار نمی اندازن. همه تنبل میشن.**

این ها باورهای نظام طبقاتیه. آزادی فرد در جامعه سرمایه داری یعنی اقلیتی بر سر کسب قدرت و ثروت با هم به رقابت می پردازند. در این رقابت بهر وسیله ای متوسل میشوند. چرا که برای رسیدن به قدرت و ثروت نه عقل و معرفت بلکه زور لازمه. پس به زور دست میبرن. به زور قدرت میگیرن و به زور قوانین خود را بر جامعه مسلط می کنن. در این مسیر رسیدن به قدرت و ثروت، اکثریت را مجبور به کار مزدی برای خود می کنند. چون قدرت و ثروت بدون کار مزدی اکثریت کارکنان به دست نمیداد. بدون کار

ارزان سود کلان به دست نمیداد. برای برقراری بردگی مزدی، زور لازمه دولت و پلیس و ارتش و دادگاه و زندان و شکنجه و اعدام لازمه. ساکت کردن این اکثریت بدون زور نمیشه. در رقابت برای کسب ثروت بیشتر، بهر کاری دست می زنند. به دروغ و فریب و دزدی و اختلاس و کلاهبرداری دست می زنند. طبقات دارا و حکومت هایشان در رقابت با همدیگر جنگ راه میاندازند. و اسم این را می گذارند بازار آزاد. تجارت آزاد. اسم حکومت هایشان را هم میگذارند دمکراسی.

در تقسیم جامعه به طبقات دارا و ندار آزادی برای افراد و اکثریت ندارها معنی ندارد. آزادی فقط برای افراد طبقات دارا است. آزادند برای تصرف داراییهای جامعه، آزادند برای بهره کشی از گرده طبقه کارگر، آزادند برای زندگی اشرافی و خوشگذرانی برای خودشان. آزادند برای حفظ منافع شان قانون خود را بنویسند و بر جامعه حاکم کنند. آزادند به قیمت بردگی و تحمیل فقر و فلاکت و بیماری به اکثریت، برای خود بهشتی را که به فقرا و عده می دهند را روی همین زمین برای خود بسازند.

به این دلایل در سوسیالیسم آره، آزادی فردی به معنای مالک دارایی جامعه بشی، تبعیض و نابرابری باشه و همه چیز برای خودم وجود نداره. آزادی امری اجتماعی است. در جامعه ی برابر، آزادی واقعی انسان معنی دارد. آزادی برای همه. آزادی در بهرمندی از نعمات جامعه، آزادی و شکوفایی برای اکثریت جامعه بدون تبعیض و ستم. بدون بالا رفتن از روی شانه کسی. بدون تحقیر و ستم و تبعیض علیه کسی.

**میگویند این نشد آزادی. اصلا من دلم میخاد برای خودم کار کنم و ثروت بدست بیارم. من ادم زرنگ و با هوشی هستم.**

اولاً، فردگرایی محصول جامعه طبقاتیه. طبقات دارا و حکامشان میگویند، ما عقلمان بیشتره، زرنگیم، باهوشیم و اکثریت جامعه کم عقل و نادان و تنبل اند. گویا قدرت و ثروت ناشی از عقل آدم های عاقل و با هوشه. خامنه ای می گوید، تحصیل کرده ها نمیروند کار کنند. تنبلند. پشت میز میخواهد بنشینند. خوب کسی پیدا میشود بگوید مرد حسابی تو که کارخانه و شرکت هایت یکی پس از دیگری ورشکسته می شوند، تو که حقوق کارگران و کارکنان شاغل را نمی توانی آنقدر بدهی که گرسنه نباشند و تازه بموقع و سر وقت هم نمی پردازی، تحصیل کرده ها کجا بروند کار کنند.

در جامعه سوسیالیستی برای همه کار هست. کسی که فکر می کند زرنگ و با هوشه چرا هوشمندیش را در خدمت شکوفایی جامعه قرار نمیدهد. بگذریم، در سوسیالیسم، وقتی کارها تقسیم شده و ارزش ها برابره و کسی بیشتر از کس دیگه نداره و مالکیت خصوصی وجود نداره و کسی چه با هوش چه بی هوش نمیتونه ثروت جمع کند. کسی نیست که برای این ادمای "زرنگ" کار کنه و مزد بگیره. تولید و تجارت و بازرگانی و تولید و صادرات واردات دست شوراهای مردمه. هر فردی عضو و شهروند برابر جامعه است. کسی تافته ی جدا بافته نیست. گیرم خیلی زرنگی یا بابای تو سرمایه دار و کارخانه دار و ژنرال ارتش و وزیر و وکیل بوده باشه. دیگه نیست. آفازاده نیستی دیگه. یک کارگر و کارکن جامعه ای. کار نکنی کسی برات سفره پهن نمی کنه. اگر خیلی زرنگی، چرا زرنگیت را در خدمت جامعه و انسانیت قرار نمیدی؟

سخته؟ آره برای اونایی که زمانی صاحب همه چی و حتی صاحب سرنوشت مردم هم بودن و نمیدونن کار کردن یعنی چه، تحمل این شرایط آزاد و برابر سخته. کابوسه. کسی که عادت کرده به قیمت بردگی مزدی و به فلاکت کشاندن اکثریت جامعه به زندگی انگلی برای خودش درست کنه و صاحب قدرت و ثروت بشه، سوسیالیسم کابوسه. خطر ه.

در جامعه سرمایه داری رقابت بر سر منفعتیه. ارزش و معیار فقط پول و سود بیشتره. هر سرمایه داری خرد و درشت بهر کاری دست میزنند تا سود بیشتر حاصل کنند. زندگی لاکچری داشته باشند. این رقابت باعث میشه تبعیض و نابرابری دیگه حد و مرز نداره. شکاف طبقاتی روز بروز بیشتر بشه. فاصله فقیر و غنی بیشتر و بیشتر بشه. این رقابت مناش سود و مال اندوزیه و ناسالم و فاسده. در این رقابت حرص و

طمع و فریبکاری و دروغ و کلاهبرداری اخلاق و فرهنگ حاکم بر جامعه است. اینجور رقابت در جامعه سوسیالیستی معنایی ندارد. چون برابری انسان ها در همه ی عرصه های کار و زندگی و خوشبختی، مجال و فرصتی برای اونجور رقابت ها نمیگذارد. در نتیجه بطور منطقی و طبیعی ابتکارات بی نظیر و خلاقیت های انسان شکوفا میشه. در جامعه سوسیالیستی ارزش پول و خرید و فروش و سوداندوزی نیست. ارزش انسانه. انسان در سوسیالیسم متعالی میشه. انساندوستی معنای واقعی و عملی پیدا می کنه. در جامعه سوسیالیستی انسان ها بیشتر فکر می کنن، بیشتر خلاقیت بخرج میدن. خلاقیت های خیره کننده به کار میافتند. ابتکارات بی نظیر به کار میافتند. چون جامعه مال خودشونه. فرهنگ و اخلاق جامعه اخلاق طبقه حاکم است. من کارگر و زحمتکش از ملک و مال و مادیات جامعه محروم هیچ، اخلاق و فرهنگش را هم مال من کرده. اگر شاهه باید بپذیریم که سایه خداست روی زمین. اگر خمینی باید بپذیریم که امام است و عکسش تو ماهه و مامور خدا روی زمینه و هر آنچه او بگه از دین و شریعت و فرهنگ و اخلاقیات بعنوان کلام خدا باید از او بپذیریم. طبقه ی حاکم در نظامی که ارزش پول، فرهنگ فاسد و ریاکار و دزدی و دروغ را به فرهنگ جامعه تبدیل و تحمیل می کند. ارزش هاش که پول و ثروت و حرص و آز و دروغ و خشونت، میشوند ارزش های جامعه. سوسیالیسم برای رفع تبعیضه. هر چیزی که شما را از اکثریت جامعه بالاتر و برتر و مرفه تر نشون بده، سوسیالیسم نیست. جامعه و تلاش جمعی انسان بهر سطح از رفاه برسه، زندگی همه بهتر میشه. در سوسیالیسم رفاه برای همه و کیفیت زندگی بالا ست. انسانیت و حرمت بالاست. وقتی تبعیض نیست نفرت و خشونت هم نیست. رقابت و کلاه گذاشتن سر همدیگر سر قیمت ها نیست. فخر فروشی نیست. کار بالا و کار پست نیست.

کارفرما و سرمایه دارا که یک روز هم کار نکردن از دزدی حاصل کار من کارگر، یک کارخانه را دو کارخانه کرده، همینجور از روشونه های خسته ی من بالا رفته. این سواری را در سوسیالیسم دیگه طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه به کسی نمیده. مالکیت جمعیه. مالکیت اجتماعیه. مالکیت خصوصی نداریم. کار اجتماعیه برای جامعه است برای رفاه و خوشبختی همه است. دیگه کار مزدی نیست. بردگی برای کسی نیست. من که برای جامعه م کار کنم با دل و جان کار می کنم، با کارم بیگانه نیستم. رنج نمی برم.

**میگویند، کسی که 15 – بیست سال درس خونده و دکتر مهندس شده مگه میشه به اندازه یک کارگر مزد بگیره؟ اونوقت کسی مهندس و پزشک و متخصص نمیشه.**

خوب، این سنت و تفکریه که چند قرنه حاکم بر جوامع طبقاتیه و به باور مردم تبدیلش کردن که گویا کار یک پزشک یا مهندس از کار یک کارگر ساختمانی که در هوای 40 درجه گرم تابستان و ده درجه زیر صفر زمستان برای جامعه مسکن میسازه مهم تره. یا از کار کارگری که بهداشت شهر را تامین می کنه برتره. این سنت و تفکر و شیوه ی زندگی طبقاتی مال جوامعیه که در اون سواد و علم و دانش و تجربه، کالا است. فروشی یه. معیار پوله نه کار. پول ارزشه نه کار. کار هم طبقاتی میشه به نام کار عالی و کار پست.

در سوسیالیسم کار عالی و کار پست نداریم. شغل عالی و شغل پست نداریم. دانش پزشکی یا نقشه کشی مهندسین فروشی نیست. نسخه نوشتن دکتر یا نقشه کشیدن مهندس پشت میز سخته یا کارگری که ساختمان را با تحمل سختی و فشار و عرق جبین میسازه؟ تو معدن خفه میشه. تو موادشیمیایی کارخانه سل و سرطان میگیره. ساختمان را کارگران میسازن ولی درآمدش را مهندسین می برن و فخرش را آنها به کارگران و مردم فروشن. حتی کسی که چند کتاب خوانده و میتونه بنویسه و به اصطلاح روشنفکره هم به کارگر و زحمتکش جامعه فخر می فروشه. معلوم نیست چرا؟ معلوم نیست چرا شعور یک کارگر در جامعه ی آزاد و برابر از شعور یک فیلسوف و روشنفکر بورژوا کم تره. اونیه که یه بار کتاب به دوش

می کشته و فضل می فروشه چرا از یک کارگر فلز یا نجار یا معدن یا ساختمان فاضل تره... چرا؟  
در سوسیالیسم هیچ عضو و شهروند جامعه با هر تخصص و توانایی که کسب کرده باشه، امتیاز ویژه نداره. کاخ و ویلا و ماشین ضد گلوله و گارد محافظ و تغذیه ی مخصوص و لباس مجلل و هیچ امتیاز ویژه ای ندارن. کارها بر اساس تخصص و توانایی انسان تقسیم میشه اما با یک ارزش برابر. فروشی نیست. یکی ارزان و دیگری گران نیست. این قانون جامعه ی آزاد و سوسیالیستی است.

**میگویند، آیا من کارگر و زحمتکش و فرهنگی و بازنشسته و پرستار و کار کن جامعه که خونه ای ساختم و خریده ام و ماشینی دارم و اموالی در خانه، اینا را ازم میگیرن؟**

در سوسیالیسم مالکیت خصوصی بر اموال جامعه لغو میشه. مثل کارخانه ها، معادن، نفت و گاز و پتروشیمی ها، برج ها و ساختمان هایی که کارگران ساختن ولی خودشان نمیتونن توش زندگی کنن و توان اجاره اش هم ندارن. خلاصه هر آنچه از آب و زمین و داراییهای مالی و جنسی و هر آنچه در مملکت بعنوان ثروت وجود داره اجتماعی میشه.

چرا باید خانه من را که دارم توش زندگی میکنم ازم بگیرن مگر اینکه خانه امن و بهداشتی و سالم نباشه و به خانه ای منتقل بشم که امن تر و امکاناتش بهتره. این خصوصیت و ماهیت جامعه ی سوسیالیستیست. مال کسی نیست که بذل و بخشش کنه. جامعه ی سوسیالیستی ملکی نیست که کسی به جامعه ببخشه. خود مردم میسازن این جامعه را و این زندگی را.

**میگویند سوسیالیسم فقر را تقسیم می کنه.**

کسی که این حرف را میزنه، جایگاه فقر و ثروت را نفهمیده. تبعیض طبقاتی را نفهمیده. دره عمیق تفاوت بین سرمایه داران و طبقات حاکم را با کارگران و زحمتکشان و مزدبگیران نفهمیده. فقر و ناداری و کار مزدی بخور و نمیر مال جامعه سرمایه داریه. اگر قدرت و ثروت را از شون بگیرن، برای رفاه کل جامعه ثروت و دارایی هست.

وقتی دارایی های جامعه از کارخانه ها و شرکت ها و معادن و نفت تا پول بانک ها را از دست سرمایه داران پس گرفتی، وقتی بنگاه هایی چون بنیاد مستضعفین، ستاد اجرایی فرمان امام، آستان قدس رضوی و صدها بنگاه اقتصادی و مالی دیگر را پس گرفتی، وقتی درب همه ی نهادهای تولید خرافه و فساد دین و مذهب بسته بشه، در جامعه چه اتفاقی میفته؟ جز اینه که هزاران هزار میلیارد تومان ذخیره میشه. برای دارو، مدرسه، بیمارستان، جاده، پارک و غیره! و دیگه کودکان کار نمی کنند.

ثروتی که تو ایران هست برای جمعیت ده برابر جمعیت فعلی هم کفایت می کند. اونچه که در بنگاه های تولیدی و مالی و مسکن و تجارت و صادرات و واردات دست سرداران سپاه و وزرا و وکلا و قضات و سرمایه داران ریز و درشت جمع شده برای جمعیت ده برابری کنونی کفایت می کند. رفاه برای همه تامین می شود. پولی که صرف اتم سازی و سپاه و بسیج و ارتش و زندانبان ها و چماق دارها می شود برای رفاه جامعه کفایت می کند.

هزینه ی نیروهای نیابتی در چند کشور منطقه در همه ی این سال ها برای رفاه جامعه کفایت می کند. ما که زمین سوخته را از بورژوازی که ساقطش می کنیم نمیگیریم. نفت و گاز و پتروشیمی و طلا و مس و فلز و کارخانه ها و املاک و زمین و هر آنچه هست را از شون بگیرن برای رفاه و خوشبختی کل جامعه کفایت می کند. زمانی که دولت طبقات حاکمه را و مجلس و دستگاه های بوروکراتیک و فاسد سیاسی و قضایی و مذهبی و نظامی اش، ساقط کردی، انوقت با چشم خود می بینی آب از آب جامعه تکان نمیخوره. کارخانه کارش را می کنه. آموزش و پرورش کارش را می کنه. بهداشت و درمان کارش را می کنه. جامعه می چرخه... این انگل ها ربطی به جامعه ندارن این کرم ها فقط کارشون مکیدن خون کارگر و مردم زحمتکشه... همشون را به اشغالدانی بریزی جامعه کارش را ادامه میده...

ولی اگر کارگر کار نکنه چیزی تولید نمیشه. نانی از تنور در نیما. اتوبوس و قطاری حرکت نمی کنه.

اگر معلم کار نکنه آموزش و پرورش تعطیل. اگر بهداشت و درمان کار نکنه تنها در یک روز خیلیا میمیرن...

هر کدام از بنگاه های دولتی فاسد و عاطل و باطل و انگل تعطیل بشن و جامعه دست ساز ندگانش بیفته، همه نفس راحتی می کشن. تولید بهتر و بیشتر میشه. آموزش پر محتوا تر و علم لذتبخش میشه. سلامت تکثیر میشه. جامعه امن میشه. رفاه برقرار میشه. پس مساله برعکسه. عامل فقر، نظام طبقاتی و کار مزدی و تقسیم جامعه به اکثریت فقیر و اقلیت صاحب ثروت و قدرته. در سوسیالیسم این عامل کنار گذاشته میشه و جامعه و ثروت و داراییهاش آزاد میشه و در خدمت رفاه جامعه قرار میگیره. آیا این اسمش تقسیم فقره؟ مساله این نیست کسی بیاد یا حزبی بیاد ثروت را عادلانه بین مردم تقسیم کنه. نه. ثروت تماش دست خود مردمه. تولیدش دست خودش و مصرفش هم دست خودش. تقسیم عادلانه ثروت نیست. خودش تشخیص میده چه بسازه و چه نسازه. چی کم داره. جاده لازمه میسازه. مدرسه و بیمارستان بیشتر لازمه میسازه. مسکن بیشتر لازمه به اندازه نیاز جامعه میسازه کسی بی مسکن نباشه. اینجور نیست که یکی چندین مجتمع مسکونی و برج و مرکز خرید و کاخ و ویلا میسازه و به دیگران می فروشه یا اجاره میده. فروش و اجاره ای در کار نیست. کسی صاحب چیز اضافه ای نیست که به کس دیگر اجاره بده یا بفروشه. برای نان و معیشت و رفاه و همه چی همینجوره... همه به یکسان از محصولات کارشان بهره می برن. دکتر، مهندس، کارمند، کارگر، معلم، پرستار... همه.

**میگویند آخرش طبقات دارا برای دفاع از ثروت و قدرت و حفظ موقعیت ممتاز خود با جامعه سوسیالیستی می جنگه.**

آره. ولی تا زمانی می جنگه که قدرت و ثروت دستشه. مثل آلان. اما قدرت و ثروتش را از دستش گرفتی دیگه با چه و با که میجنگه؟ با کدام نیرو و اسلحه؟ ممکنه تعدادی از بورژواها و ژنرال های خلع درجه شده مخفیانه گروه های ترور تشکیل بدن و از دولت های ضد کمونیست پول و اسلحه بگیرن و یه عده آدم لمپن و عقبمانده بخرن و دست به خرابکاری بزنن. ممکنه رضا پهلوی را بیارن تو نقطه ای از ایران یا کشوری همسایه، تاج رو سرش بذارن و اسلحه دستش بدن و بگن این حکومت مردمه... اما در مقابل جامعه ای که دست اکثریت و قدرت و ثروت و اسلحه دستشه اصلا دوام نیارن و به سرعت مضمحل میشن. با ده ها میلیون انسانی که همه اسلحه دارن چجور میخان بجنگن. نمیتونن و سرشون به سنگ جامعه ی سوسیالیستی میخوره. جامعه سوسیالیستی با کسی سرچنگ نداره. اگر دولتی خارجی یا گروهی ارتجاعی در داخل بخاد تعرضی بکنه با کل جامعه ی صد میلیونی ما روبرو میشه. شکست این جامعه غیر ممکنه. نیازی به ارتش حرفه ای و سپاه و پلیس مخفی نیست.

**میگویند بورژواها و صاحبان ثروت در سوسیالیسم چه میشن؟**

در سوسیالیسم وقتی قدرت و ثروت را از سرمایه دارها گرفتی و خلع ید کردی دیگه بورژوا نیست. بیحساب میشیم. در سوسیالیسم بورژوازی ساقط شده از قدرت و ثروت را به دریا نمیریزن. اگر جرمی مرتکب نشده باشه و شاکي نداشته باشه زندان نمیرن یا تبعید نمیشن. با هر جرمی کسی اعدام نمیشه. اعدام که قتل عمد، لغو میشه. در سوسیالیسم آزادی بی قید و شرط سیاسی هست. کسانی یا گروه های طبقات دارا که دستشان از قدرت و ثروت بریده میتونن حرف بزنن. تبلیغ کنن. حزب بسازن و برن مردم را قانع کنن که جامعه طبقاتی خوبه. برن مردم را قانع کنن که جامعه سوسیالیستی بده. به مردم بگویند، بیابین برگردیم به سرمایه داری و بازار آزاد و دمکراسی پارلمانی. شوراها یاتن را منحل کنید.

ولی انسان آزاد شده از قید بردگی و بندگی مزدی و پایین دستی و حقارت، دنبال، تبلیغات دشمنان خود نمی افتند. حرفاشون نمی خرنند. جامعه تلاش میکنه از این ها انسان اجتماعی بسازه.

در جامعه ی سوسیالیستی عقاید و تفکر و باورهای طبقات دارا خریدار نداره. خرافات جایی نداره. نمی توان با عقاید پوسیده ی ارتجاعی و مذهبی و غیره به جنگ قوانین جامعه ی سوسیالیستی و شوراهای کارگری و مردمی رفت. نمیتوان به جنگ زندگی آزاد و برابر مردم رفت. کسی نمیتونه قدرت را به نفع

برتری مالی و ثروت، به زور تصرف کنه. نمیتونه ثروت برای خودش به زور جمع کنه. کسی نمیتونه و نداره بره معابد و مساجد با گنبد‌های طلایی بسازه. جامعه‌ی سوسیالیستی برای خرافات و این ولخرجی‌ها هزینه نمی‌کنه. وقتی مزد همه و سهم همه از نعمات جامعه برابره، در نتیجه کسی نمیتونه بره حوزه علمیه و مسجد و کلیسا و غیره بسازه.

### میگویند سوسیالیسم خوبه ولی عملی نیست. تخیلیه!

تمام تلاش بورژوازی جهان این است که میگویند سوسیالیسم اتوپیه، خیالیه. دمکراسی و بازار آزاد سرمایه‌های ازل و ابدیه. من می‌پرسم اگر همیشه و خیالیه چرا خیالشون راحت نیست. این حجم عظیم تبلیغات ضد کمونیستی برای چی؟ اگر سرمایه‌داری و بازار آزاد خوبه این همه هزینه‌ی نظامی و رقابت و کلاهبرداری از همدیگر صاحبان قدرت و ثروت برای چی؟ این همه کشتار و جنگ و قتل و اعدام و زندان برای چی؟ مگر برای حفظ نظام سرمایه‌داری از خطر کمونیسم و سوسیالیسم نیست؟ بورژوازی میدونه سوسیالیسم خیالی‌بافی نیست. میدونن خطر جدیه. در هر گوشه دنیا نسیمی از سوسیالیسم وزیده بشه همه بسیج میشن در نطفه خفه اش کنن.

اگر خیالیه چرا کمونیسم ممنوعه. سوسیالیسم ممنوعه. کمونیست‌ها اعدام و ترور میشن. اعتراض و اعتصاب کارگران را سرکوب و فعالینش را بازداشت و زندانی میکنند. چرا نمایدارن کارگران مجامع عمومی شان را داشته باشن و اعتصاب و اعتراض ممنوعه؟ چرا نمایدارن کارگران حزب سیاسی کمونیستی خود را تشکیل بدن؟

پس خیالی نیست. جدیه و ممکنه و خطره. در نتیجه با تمام قوای نظامی و سرکوب و تحمیق و خدا و پیغمبر و امامان‌شان از کلیساها و کنیسه‌ها و مساجد، علیه این خطر، بسیج و همیشه آماده باش هستند. حجم تبلیغات ضد کمونیستی بورژوازی جهان را ببین. اگر تخیلیه این تمرکز و تعرض برای یک چیز خیالی برای چی؟

زور و قدرت را از شون بگیرن سوسیالیسم یک روزه برقرار میشه. و اینو میدونن اگر طبقه ما متحد بشه مشکل بشه صاحب مجمع عمومی و تصمیم‌گیری جمعی و شورا و حزب سیاسی بشه کارشون تمومه. هیچ قدرت نظامی و پلیسی عهده‌دارش نیست و نخواهد بود. پس شدنیه.

سوسیالیسم یعنی پس گرفتن اراده و اختیار و نان سفره و داراییهای جامعه و حکومت و قانون از دست طبقه سرمایه‌دار حاکم. این ارزو و خواست 90 درصد مردم ایرانه. می‌گویی نه. اسلحه تو وردار و بپرس. ببین همونی که پشت سر تو نماز می‌خونه اما برای زندگی شاد و مرفه و برابر و برای خوشبختی خود و خانواده اش سوسیالیسم را انتخاب می‌کنه. اگه راست می‌گویی و نمی‌ترسید و سوسیالیسم خیالیه پس امتحان کن. بگذار اراده و تصمیم و اختیار به انسان برگردنه ببین چه اتفاقی می‌افته. ببین سوسیالیسم یک روزه برقرار میشه یا نه. میشه!

### جامعه سوسیالیستی با دولت‌های جهان چگونه رفتار می‌کند؟

دولت سوسیالیستی انقلاب را صادر نمی‌کند. انقلاب و خوشبختی و برابری را نمی‌توان به زور به جایی صادر کرد. با دولت‌ها سر دشمنی نداره. جامعه‌ی سوسیالیستی که دایر شد، دنیا ما را نگاه کنه. اگه دوست داشتن مثل ما زندگی کنن خوب میرن جامعه خودشونو میسازن. هر کسی میخاد بیاد ایران خونه خودش. بیاد ببینه. بیاد توش کار کنه و زندگی کنه مثل همه. اونقد هست که با هم و به اندازه هم بخوریم. افغانستانی باشی یا افریقایی، بی دین باشی یا با دین، زن باشی یا مرد. فرقی نمی‌کنه. در ایران سوسیالیستی و آزاد جا برای همه هست.

اتفاقا سوال از اونوره. سوال اینه که دولت‌های بورژوایی جهان با جامعه و حکومت سوسیالیستی ما چگونه رفتار می‌کنند؟

ما شکی نداریم که آن‌ها هر کاری بتونن می‌کنند. به هر توطئه‌ای بتونن دست می‌زنند که مانع برقراری جمهوری سوسیالیستی ایران بشوند. اگر بدونن که رضا پهلوی به دردشان می‌خوره می‌فرستن در یکی از کشورهای خلیج مثلا عمان و تاج سرش میدارن و همانجا دولت سلطنتی اعلام می‌کنن. اگر بتونن بورژوازی خلع ید شده از قدرت و ثروت و ژنرال هایشان را مسلح می‌کنن تا جنگ داخلی راه بیندازند. کاری که در شوروی پس از انقلاب اکتبر کردند و قزاق‌ها و سفیدها را مسلح کردند و جنگ داخلی راه انداختند. دست به ترور می‌زنند. به حزب اللّهی‌های باقی مانده از جمهوری اسلامی بمب میدهند که

بخودشان ببندند و در مجامع و شوراها و منفجر کنند. اگر بتوانند رهبران شوراها را ترور می‌کنند. اگر بتوانند همه‌ی این کارها را می‌کنند. محاصره اقتصادی می‌کنند تا جمهوری سوسیالیستی را به زانو در بیاورند. مثل کاری که با انقلاب در کوبا کردند. کوبا از شصت و پنج سال پیش تا امروز در محاصره اقتصادی همه دولتهای بورژوایی از امریکا تا اروپا و آسیا است. امریکا بورژواهای فراری از کوبا را سازمان داد، صدها طرح ترور رهبر کوبا را اجرا کرد. با وجود این دشمنی‌ها و خشم و نفرت بورژوازی جهان از کمونیسم و سوسیالیسم، کوبا سر پا است و در آن کشور فقیر انسانیت و برابری معنی دارد. سوسیالیسم علمی نیست و کامل نیست بجای خود. اما کودکان بنا به آمار جهانی سالم‌ترین کودکان دنیا هستن. ولی ایران مثل کوبا، کشور فقیری نیست. ثروت‌های زیر و روی زمین بیش از حدی است که کشور را محتاج دولتهای بورژوایی کند.

\*\*\*



## ابزارهای گرفتن قدرت کدامند؟

ما به دو ابزار حیاتی و تعیین کننده برای کسب قدرت نیازمندیم یکی "جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری" و دیگری "جنبش کمونیستی و حزب سیاسی طبقه کارگر".

### 1 - جنبش مجمع عمومی، شوراهای کارگری

باید طبقه کارگر ابزار قدرتش را بسازد تا بتواند بگوید من با این ابزارها با مجامع عمومی و شوراهای قدرت را میگیرم. با شعار قدرت به شوراها در حالی که شورایی وجود نداشته باشد، قدرت به دست نمی آید. باید ابزار قدرت را ساخت و نشان داد. اگر نه، قدرت از بالا دست به دست می شود و نیرویی آلترناتیو واقعی در مقابلش نیست. طبقه کارگر زمانی یک طبقه و مدعی قدرت است که سازمان های قدرتش را ساخته باشد. مجامع عمومی و شورا و حزب سیاسیش را داشته باشد. اگر نه در هر مبارزه ی سیاسی و برای قدرت، به سیاهی لشکر دیگران تبدیل شده و بلایی سرش می آید که در انقلاب 57 آمد. رهبر کارگری کسی است که خطاب به توده کارگران بگوید، ببین دوستان، ما چون اتحادیه نداریم، چون شورا نداریم، در سیاست توی سرمان میخورد، در فرهنگ توی سرمان میخورد، در اقتصاد هم توی سرمان میخورد. و این یعنی ما و طبقه ی ما در سراسر کشور فوری و بدون تلف کردن وقت ساختن شوراها و جنبش مجمع عمومی را شروع کنیم!

رهبر عملی و واقعی کسی است که در مقاطع درست و تاریخی دست روی کمبود جنبش طبقه اش میگذارد.

امروز اون دوره ای است که اگر بخواهیم استقلال طبقه معنی داشته باشد باید جنبش مجمع عمومی راه بیندازیم. امروز اگر اصلاً بخواهیم اعتراض سیاسی- اقتصادی و فرهنگی طبقه معنی داشته باشد برویم جنبش مجمع عمومی راه بیندازیم و امروز روزی است که میشود راه بیندازیم و راه میافتد. یا جنبش مجمع عمومی راه میافتد یا کارگران برای تغییر چیزی میروند پشت سر نهادهای ارتجاعی. جنبش مجمع عمومی یکی از گرگه‌های کلیدی در جامعه ایران است.

در این دوره که اعتراضات زمینه دارد، انتظارات بالا است، بحران اقتصادی و سیاسی و حکومتی رژیم عمیق تر می شود، شکاف های طبقاتی باز میشود، در صورتی که طبقه کارگر حرکت بکند و جنبش مستقل خودش را به راه بیندازد و در صحنه سیاسی حرف مستقل خودش را بزند، این حرکت میتواند به یک اعتلاء انقلابی به نفع طبقه کارگر در ایران منجر بشود.

کمونیست ها امروزه باید روی تشکل توده ای و استقلال طبقه کارگر تمرکز کند و بر ساختن حزب طبقاتی کارگران و آلترناتیوهای سیاسی و حقوقی و اداری طبقه در جامعه و افشای دائمی جمهوری اسلامی و جناح های مختلف اپوزیسیون باشد.

قبلا هم گفتیم که اگر شرایط کار و زندگی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه فلاکتبار، اگر هنوز حاکمان دین و سرمایه توان سرکوب کردن ما را دارند، دلیلش در قدر قدرتی طبقه حاکمه نیست. در ضعف ما است. طبقه سرمایه دار با وجود این که اقلیتی بیش نیست، اما سازمانیافته است.

ما کثیریم و بیشماریم ولی پراکنده ایم. سنگر هامون را نساختیم. نمیشه بدون سنگر و با دست خالی با نظامی که سازمانیافته است و تا دندان مسلحه جنگید. طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی باید سنگرهاشونو بسازن. این خودبخود ساخته نمیشه. پیشروان طبقه و مردم باید آستین بالا بزنن. اونایی که آگاهترین، جسورترین، کار بلدترین، میتونن سازمان بدن میتونن قانع کنن و میتونن نیرو جابجا کنن، سازمانده تشکل و اتحاد و هماهنگی و همبستگی طبقاتی بشن. جامعه ما تا دلت بخاد از این رهبران و پیشروان داره. خبشیشون تو زندانن ولی هنوز رهبرن. چه کارگر چه معلم چه جوان چه زن و مرد. فعالین و رهبران

کارگری داریم که که از زندان جمهوری اسلامی، سازمان جهانی کارگر "آی ال او" را به محاکمه میکشند که به چه حقی نمایندگان دولت جمهوری اسلامی را بجای نماینده طبقه کارگر ایران پذیرفتی و بهش صندلی میدی؟ این کار خیانت به طبقه ما است. از زندان این پیام را می فرستند.

بخش آگاه طبقه کارگر ایران کار جمعی و تصمیم گیری جمعی را به درجه ای تجربه کرده و به قدرت جمعی آگاهند. تجربه اعتصاب سراسری نفت برای بزیر کشیدن نظام قدرتمند شاه را داشتیم. کارگر نفت شد رهبر کل جامعه و انقلاب ایران. کارگر نفت ما رهبر سرسخت ما الان هم هست. درسته که در شرکت های متعدد پیمانکاری تیکه پاره اش کردن. توش تفرقه انداختن. به بعضی بیشتر میدن به اکثرا کم تر میدن. محیط کار را نظامی و امنیتی کرده اند. تهدید می کنند. ولی کارگر نفت ما سرچاپش است. مثل طبقه سر چاپش است. منافع مشترک و خواستهای مشترک شان را نمیتوان با کشیدن دیوار بین شان از بین برد.

طبقه کارگر اینجور نیست که یک اسپارتاکوسی میاد و برده هارا نجات میده. اسپارتاکوس مخلوق برده ها بود. مخلوق طیفی از رهبران بردگان بود که توانستند برده ها را متحد کنن به شکلی که هر کسی بیاد بگه من اسپارتاکوسم. این الگویی از همبستگی جمعی بردگان بود که دشمن نتوانست یکی از رهبرانشان اسپارتاکوس را از بین بیره. همه گفتند اسپارتاکوس مانیم. مثل این که اگر در یک مرکز کارگری دولت و نیروی نظامی بخواهند به کارگری دست بزنند، همه در مجمع شان فریاد میزنند همه ما مجمع عمومی هستیم. کیو میخای بگیری؟ نجات طبقه کارگر با دخالت و تصمیم گیری جمعی و مبارزه جمعی و تشکیلات سراسری و اعتصاب سراسری ممکنه. رهایی طبقه از بردگی مزدی بدون سازمان و تشکل و جنبش مجمع عمومی و حزب سیاسی طبقه کارگر ممکن نیست.

کارگر در مجمع عمومی قدرتشو به دست میاره. احساس قدرت می کنه. مجمع عمومی کلیدیه. فرق است بین جنبش مجمع عمومی و مجمع عمومی. مجمع عمومی ممکنه برای یکی دو کار معین برگزار بشه. ولی جنبش مجمع عمومی معنای خاص خودش را داره. فراگیره. تشکل و اتحاد پایداره. کارگر میاد میگه مجمع عمومی تشکل منه.

مجمع عمومی تا خبری شد تشکیل میشه. میتونه قطعنامه بده. میتونه نماینده انتخاب کنه. میتونه برای مذاکره آدم بفرسته. میتونه تصمیم بگیره اعتصاب کنه...

کارگر منزوی ضعیفه. کارگر تو خلوت خود و در تنهایی احساس قدرت نمی کنه. به روشنفکر می کنه چون قدرتش قلمشه. قدرت کارگر در تجمعه. در تصمیم جمعیه. در خاصیت طبقاتیه. جنبش مجمع عمومی ساختنش پیچیدگی عجیبی نمیخواد. کارگر تو سطح کارخانه جمع میشه. میگه این تشکل ما است و این تصمیم جمعی ما است. کسی را نمیتونی تکی بگیری. کیو میخای بزنی؟ کیو میخای بگیری؟ کمیته های چند نفره را دولت میتونه بگیره. میتونه به سازش بکشونه. جنبش مجمع عمومی رکن اساسی است.

جنبش مجمع عمومی قدرت کارگره در همه ی جهان و پایه ی جنبش شورایی به.

**جنبش مجمع عمومی یعنی این.** یعنی جنبشی فراگیر و سراسری برای دخالت توده های میلیونی طبقه کارگر در مبارزه برای زندگی بهتر و علیه تبعیض و ستم و نابرابری. گفتم یک شرط اساسیش اینه که بدوا خود رهبران و فعالین و انقلابیون و ازادخواهان دستشونو بهم بدن و موانع را یکی پس از دیگری کنار بزنند.

کارفرماها و دولت سرمایه داران برای ایجاد تفرقه در صفوف طبقه کارگر بهر تلاش رذیلانه ای دست می زنند. تقسیم کارگر به زن و مرد به ایرانی و افغانی، به ماهر و غیر ماهر، به کارگر ثابت و موقت یا پیمانکاری به پیر و جوان، به شیعه و سنی، به کرد و ترک و فارس...

بهر اقدام تبهکارانه ای دست می زند. برای کارگر وکیل و وصی و تشکیلات دولتی و جاسوسی مثل شورای اسلامی و خانه کارگر و انجمن صنفی میسازند. وزارت کار و شورای عالی کار برای تعیین تکلیف مزد و سرنوشت کارگر دارند. با همه این ها اگر نتوانستند، میزنند و به زور و سرکوب متوسل میشوند.

باید این موانع را با نیروی مستقل طبقاتی خود از سر راه برداشت. قبلا گفتیم اولین پیشرفت در مبارزه برای تغییر و با هدف قدرت گیری شناختن کارگر مثل یک طبقه است. یک طبقه ی همسرنوشت.

**جنبش مجمع عمومی کارگری** بعنوان ظرف جمع کردن و متحد کردن و دخالت مستقیم تمام کارگران در سرنوشت خود از مبارزه اقتصادی روز تا تدارک برای کسب قدرت، نسخه کسی نیست. این تجربه تاریخی رادیکال و پیشرو طبقه کارگر است. زمانی کمیته های کارخانه در روسیه رهبری مبارزات کارگری را در دست داشتند. بعد مجامع عمومی و شوراها ی کارگری ساخته شدند و انقلاب کارگری سازمان یافت. این تجارب تاریخی یک طبقه است به نام طبقه کارگر در سراسر جهان. طبقه کارگر ایران امروز حداقل در خاورمیانه بیشتر از هر کشوری به این ابزارها و تجارب آگاه است.

من اگر بخواهم ابزارهای قدرت و زورم را بسازم اگر جنبش مجمع عمومی را راه بیندازم اینجوری نیست که میریزه همه کارخانه ها و همه ی اعضای مجمع را میگیره و کارخانه را تعطیل می کنه. میتونه مدارس و دانشگاه ها را تعطیل کنه اما کارخانه و کار را نمیتونه. شاهرگ حیات نظام کاپیتالیستی نیروی کاره. مجمع عمومی یعنی سازمان کل کارگران یک مرکز و نمایندگان مجامع یعنی شورای اتحاد سراسری کل طبقه. نمایندگان مجامع عمومی دایمی نیستند. امروز ده نفر را بازداشت کنند فرداش مجمع ده نفر دیگر را انتخاب می کند. نمیتونن مجمع عمومی این مرکز قدرت کارگر را تعطیل کنند مگر این که کلا کار را تعطیل کنند که نمیشه.

میگویند مجمع عمومی ده هزار کارگری که در یک مرکز بزرگ کارگری هستند چطور تشکیل میشه؟ مجمع عمومی در یک شرکت بزرگ می تواند به چند قسمت تقسیم بشه و تصمیم قسمت ها با هم یکی بشه. یا برای مثال در بخش فلز در ایران بیش از یک صد کارخانه و شرکت بزرگ و کوچک هست که بزرگ ترینشان فلز خوزستان و ذوب آهن اصفهان. اگر کل این صد شرکت یک اتحادیه سراسری و مستقل فلزکاران ایران و یک هیات نمایندگی مشترک و سراسری منتخب مجمع عمومی بخش های مختلف را داشته باشند کسی قادر به تعطیل کردنش نیست.

حتی آگه کل سپاه را بسیج کنن در مقابل جنبش مجمع عمومی سراسری طبقه که در هر کارخانه ای میشینه و تصمیم میگیره و در مقابل یک اعتصاب منطقه ای و سراسری خلع سلاحه. قدرتشون پوچه. این قدرت را فقط و فقط طبقه کارگر داره بخاطر موقعیتش در اقتصاد و در سیاست هم. بخواهند سرکوب کنند جامعه متوقف میشه. نفتی صادر نمیشه. نانی از تنور در نمیداد. آشغال منازل بورژواهای شکم سیر از سر و کولشان بالا میره. په روز جمع نکنی تو اشغالهاشون می گندن. اتوبوس ها حرکت نمی کنند. جامعه می ایستد. مدارس کار نمی کنند. کسی سر کار نمیره. درب کارخانه ها و بانک ها و مراکز تجاری و غیره بسته میشه. هیچ دولت و حاکمیت استبدادی و دیکتاتوری نمی تواند در مقابل این قدرت مقاومت کند.

**جنبش مجمع عمومی، تشکیلاتی نیست که باید از اداره کار و اطلاعات و این و ان بنگاه دولتی اجازه بگیرد.** جنبش مجمع عمومی یعنی تشکیلات و سازمان کارگران برای دخالت جمعی و تصمیم گیری جمعی. یعنی اتحاد دستجمعی کارگران. یعنی اولین سنگ بنای قدرت گیری طبقه کارگر. جنبشی که مثل ویروس همه ی مراکز کوچک و بزرگ کارگری را در بر می گیرد. جنبشی که دایمیه. همیشه در دسترسه. دفتر نمایندگیش تو خانه کارگر و فلان انجمن صنفی و یا اداره کار و فرمانداری و استانداری نیست. دفترش همان کارخانه س. نمایندگانش در همان کارخانه اند. نمایندگانش برای مدت طولانی نیستن. بهشون دست بزنند فوراً تعدادی دیگر جایگزین میشوند. هر بخش یا منطقه که شامل چند مرکز کارگری است نمایندگان بخش خودش را از میان همین نمایندگان محلی دارد. و همینجور تا بالا. تا شورای نمایندگان سراسری. این یک نهضت، یک جنبش و یک اعمال اراده ی جمعی و تصمیم گیری جمعیه که هیچ دستگاه دولتی یا تشکل های زرد دولتی به نام خانه کارگر و شورای اسلامی و انجمن صنفی و غیره توان رقابت با ان را ندارند. هر تک کارگری عضو مجمع خودشه. بحساب میاد. افسار کار و زندگی دست خودشه.

دست مجعشه.

این قدرت جمعی میتونه تو جنگ دستمزدها برنده بشه. میتونه اعتصاب سازمان بده. میتونه قرارداد جمعی و رسمی به کارفرما تحمیل کنه. میتونه جلو اخراج همکاران را بگیره. میتونه دستمزدش را سر هر ماه و بموقع از کارفرما بگیره. میتونه بیمه های اجتماعی را تامین کنه و نذاره کارفرماها با تحمیل قرارداد موقت از زیر پرداخت سهمیه بیمه کارگر در بره. میتونه راه تعرض هر نهاد پلیس و وزارت کار و دستگاه قضایی و جاسوسان دولت در میان کارگران و حراست کارخانه را بگیرد. چیزی به نام حراست کارخانه دیگر بی معنی میشه. که را حراست می کنن؟ مجمع عمومی را؟ دو سه نفر یا کمیته یا نماینده نیست که بخوان جاسوسیش را بکنند .

رهبر کارگری کسیه که بتواند این اتحاد و قدرت جمعی را تشکیل بدهد. و ساختمان قدرت جمعی و تصمیم گیری جمعی کارگران را خشت روی خشت بگذاره. رهبر کارگری یعنی سازمانده، مبلغ، اژیتاتور سوسیالیست، یعنی صاحب نفوذ و قدرت و درایت و کاردانی . فقط جسارت فردی نیست.

رهبر کسیه که توده ی وسیع کارگران را قانع کنه که تنها به قدرت خودشان ازاد میشن. ناجی ای وجود نذاره. رهبر ناجی نیست. کسیه که کارگر را قانع می کنه که ناجی خودش. قدرتش در مجمع عمومیشه در تصمیم گیری جمعیشه. در دخالتگری جمعیشه. پای حرف مجمعش میایسته...

تفاوت رهبر کارگری با توده ی کارگران در توانایی سازماندهی و اقلانعه. در تعجیلش. در افق سوسیالیستی و انقلاب کارگریشه. هیچ وقت فراموش نمی کنه که آخر خط حکومت کارگریه. این قطب نما را گم نمی کنه. در کارهای روزمره و مبارزات جاری غرق نمیشه. این افق را به افق توده هر چه بیشتری از کارگران تبدیل می کنه. این تفاوتشه... در جسارت فردیش نیست. از حق حتی یک کارگر اخراجی یا بازداشتی نمیگذره. فراموشش نمی کنه. نمی خواهد تاوان سنگین بده. با استفاده از قدرت جمعی توده ای کارگران توانایی تهدید و تقاص گرفتن را از دست کارفرما و دولتش میگیره. فرصت را از دست نمیده . زمان را از دست نمیده.

در مورد جنبش مجمع عمومی که پایه و اساس شوراهای کارگری برای قدرت گیری هم هست هر چند بگیم کم گفتیم تا زمانی که این جنبش راه میفته. باید بگیم و بسازیمش.

کارگر باید متوجه باشد و به این نتیجه برسه که دیگه نمیخام برده باشم. از همین امروز به پاره کردن این زنجیر مشغول میشم با اضافه کردن دستمزد با تحمیل قانون کار نوشته، با لغو قراردادهای سفید، علیه اخراج و غیره تا در دل این کشمکش طبقاتی مستمر، برسیم به چنان قدرت و نیروی میلیونی برای کسب قدرت سیاسی و پایین کشیدن نظام سرمایه داری و تبعیض و نابرابری و ستم سرمایه و طبقات دارا را منحل کنیم.

ما در ایران جمهوری اسلامی و جناح هایش را داریم که انسجام سابق را نذاره. بحران مشروعیت داره. جناح هایش مثل اسب های خسته همدیگر را گاز میگیرن. به سربالایی افتادن. می توان از این فرصت ها برای بیشتر ضربه وارد کردن آماده شد و استفاده کرد. جمهوری اسلامی از اعتصاب کارگر می ترسد. از مجمع عمومی و شوراهای کارگری می ترسد. از اتحادیه مستقل کارگری می ترسد. تا بتونه نمیداره طبقه کارگر صاحب تشکل و اتحاد و همبستگی بشه. یک جنبش مجمع عمومی، حتی با اولین اعتصاب سراسری طبقه، دیوارهای امید حفظ نظام را فرو می ریزه.

### اگر بخوایم خلاصه بگویم، شرط و راه های ابراز وجود قدرتمند کارگر :

**یکم-** اینه که خود را یک طبقه ببینه نه کارگران منفرد و یا این و آن صنف کارگر. و بعنوان طبقه اصلی و صاحب واقعی جامعه هدفش کسب قدرت سیاسی باشد.

دوم - ابزارهای مبارزه اش را که تشکیلات توده ای کارگری است بسازد. جنبش مجمع عمومی پایه و اساس شوراهای کارگری برای قدرت است و همچنین پایه و اساس اتحادیه های کارگری مستقل است.

سوم - کمیته های کارخانه برای هدایت مجامع عمومی کارگری حیاتی است چهارم- اعتصابات و مبارزات منطقه ای و سراسری طبقه کارگر سازمان داده بشن. پنجم - دشمن و تاکتیک ها و ابزارهای تفرقه در صفوف کارگران را بشناسه و خنثی کنه. ششم - سیاست ها و نقشه های شوم اپوزیسیون بورژوایی درون و بیرون حاکمیت جمهوری اسلامی را بشناسه و از آن فاصله بگیره. طبقه کارگر سرباز و سپاهی لشکر هیچ جناح و گروه بورژوازی و جاده صاف کن برای رسیدن آن ها به قدرت نیست. هفتم - از جنبش های اجتماعی حمایت و در جهت اهداف ازادبخواهی و برابری طلبی خود هدایتشون کند.

این ابزارها و توانایی ها فقط و فقط در دل یک مبارزه طبقاتی پیگیر در مقابل کارفرما و دولت برای بهبود شرایط کار و زندگی به دست می آیند. در دل مبارزه اقتصادی بیوقه برای افزایش دستمزد، علیه قوانین ضد کارگری قراردادهای موقت و سفید. علیه پیمانکاری هایی که عامل تفرقه و انشقاق در صفوف طبقه کارگردن، علیه اخراج کارگران، علیه سرکوب جنبش های اجتماعی از جمله جنبش آزادی زن و برای آزادی بیان و اجتماعات و اعتصاب... در دل یک مبارزه طبقاتی متحد و سازمانیافته است که سازمان قدرت هم ساخته می شود.

این کارها نشد نداره. این کارها از جنگ خیابانی دختران جوان آسان تره. عملی تره. بی درد و بی دردسر تره. ممکن تره. و کارساز و تعیین کننده است.

و این کار کارگران کمونیست و سوسیالیست ها و ازادبخواهان واقعیه که دشمن را می شناسند. که به پیروزی اکثریت جامعه بر اقلیت طبقه ی حاکم باور دارند. و این را به باور طبقه کارگر و بینوایان زن و مرد و پیر و جوان جامعه تبدیل کنند. هر اندازه فداکاری فردی و گروهی اما بدون ابزار اجتماعی و توده ای، قدرت به دست نیامد.

طبقه کارگر ایران بدون راه اندازی جنبش سراسری مجمع عمومی و نمایندگان مجامع در شوراهای بالاتر، نه تنها نمی تواند قدرت را بگیرد بلکه حتی در گرفتن خواستهای فوریش هم کم تر موفق میشه.

## 2- جنبش کمونیستی و طبقه کارگر

ضد کمونیست ها ما را سرزنش کنند و تو چشم ما می کوبند که کمونیسم تان چی شد؟ با انگشت شوری سابق و استالین را به ما یادآور میشن. انگار هیتلر و تاجر و ریگان و ترامپ و پوتین و ریشی سوناک انگلستان و لوین فرانسه و ماتارلای ایتالیا و ... برای جوامع بشری مطلوب تر بوده و هستند. استالین هم مثل تاجر و ریگان عاشق میهن پرستی و کشورگشایی و ابرقدرتی نظامی و اقتصادی بر گرده ی طبقه کارگر شوری بود که بخاطر سوسیالیسم انقلاب کرده بودند. استالین سرمایه داری دولتی را جایگزین سوسیالیسم و کمونیسمی کرد که انقلاب 1917 به خاطر اون برپا و پیروز شده بود. استالین به کمونیسم و سوسیالیسم و تجربه انقلاب اکتبر و راه لنین پشت کرد و سرمایه داری دولتی را جایگزین سوسیالیسم کرد.

ضد کمونیست ها اما خسته نمیشن تا به طبقه کارگر و مردم محروم و بشرامروزی بگویند سوسیالیسم بد است. سرمایه داری خوبه. می بینید چقدر آزادی کار کنید و مزد بگیرید! بگذار نظام کار مزدی باقی بماند. هوس گرفتن قدرت و ثروت ما را نکنید.

ضد کمونیست ها اما ضد تاریخ اند. چشمانشان را در مقابل یک دوره تاریخی طولانی کمونیسم و سوسیالیسم دخیل در سرنوشت بشر می بندند. و آن را تخطئه می کنند و دروغ می گویند تا عوام را بفریبند که زندگی همین است. خدا هم همین را میخاد. شما کارکنید و من هم بهتان مزدی میدهم اونقد که بتونید فردا به سر کار بیاید. این ها یک تحول تاریخی را انکار می کنند. تاریخ و تحولی که از جنوب شرقی آسیا تا برلین در اروپا به استقبال کمونیسم و سوسیالیسم رفتند.

زمانی که در نتیجه ی انقلاب اکتبر روسیه نسیم سوسیالیسم جهان را در بر گرفت. انسان به برابری آشنا شد. و برای تحقش جنگید. در روسیه، فرانسه، در انگلستان در آلمان جنگید. شکست خورد نه به این خاطر که سوسیالیسم شدنی نبود یا نیست. به این خاطر اولاً ناسیونالیسم روسی در شوروی بعد از مرگ لنین بر کمونیسم کارگر غلبه کرد و بجای تحکیم ساختمان کمونیسم در شوروی به تصرف جهان و رویای ابر قدرت شدن به قیمت تباهی جامعه ی شوروی منجر شد. از طرف دیگر تمام بلوک بورژوایی جهان برای به شکست کشاندن این کمونیسم بسیج شدند. نتیجه اش شکست کمونیسم و کارگر و بازگشت این کشورها به جهنم نظام سرمایه داری و بازار آزاد بود. یک نمونه ی فاجعه بار و تراژیکش یوگسلاوی سابق است. از طرفی بازگشت به سرمایه داری و بازار آزاد و از طرف دیگر دخالت دولت های بورژوایی و یاد زدن ناسیونالیسم قومی باعث شد که انسان هایی که تا آن زمان منفعت مشترک داشتند جنگ داخلی قومی راه انداختند و مسلح شان کردن تا شکم همدیگر را پاره کنند. این یکی از عواقب دهشتناک شکست کمونیسم و سوسیالیسم در شوروی بود.

اگر کمون پاریس و تجربه حکومت ولو چند ماهه نبود. اگر انقلاب اکتبر و انترناسیونال کمونیستی بین المللی و جنبش کمونیستی و سوسیالیستی طبقه کارگر درجهان نبود، بشریت امروز زندگی تباه و سیاه تری داشت. نسیم سوسیالیسم در سراسر جهان بورژواهای حاکم را مجبور کرد به خواست های طبقه کارگر مثل دستمزد مکی، بیمه ی بیکاری، آموزش و بهداشت رایگان و رفاه و آزادی گردن بگذارد. و گرنه تاجریسم در انگلستان و ریگان در امریکا و دیگر همپالگی هایشان در کشورهای جهان زنجیر اسارت و بردگی بربریت نظام سرمایه و بازار آزاد را بر گردن طبقه کارگر سفت تر و محکم تر می کردند. تعرض بورژوازی و سرمایه داری نوین باعث شد که جوامع بشری به بازار آزاد و کار ارزان محول و اتحادیه های کارگری را حاشیه ای کنند. تلاشی که تا امروز به عناوین مختلف ادامه دارد.

کمونیسم جنبشیه که تنها در سه چهار ماهی که در پاریس قدرت دست طبقه کارگر افتاد، پیشرفته ترین قوانین آزادی و برابری زندگی بشر را تصویب و به اجرا گذاشت.

روزنه هایی که از آزادی و رفاه و انسانیت به روی بشریت امروز در بخش های بزرگی از جهان از امریکا تا اروپا و اسیا و امریکای لاتین، باز شده حاصل این تاریخه. اگر طبقه کارگر در بخش هایی ازجهان به دستمزد بیشتر، بیمه بیکاری و رفاه نسبی دست پیدا کرده، محصول همین تاریخه. در تمام این مدت دولت های بورژوایی چپ و راست تلاش کرده اند تا این رفاهیات و حقوق به دست آمده را از طبقه کارگر بازپس بگیرند. خیلی جاها هنوز موفق نشده اند. در انگلیس حاکمیت راست ترین جناح بورژوازی از تاجر تا امروز بهداشت و درمان رایگان را نتوانسته اند از طبقه کارگر و مردم زحمتکش پس بگیرند. جالبه امروز شنیدم دولت سوید، خدمات لباسشویی مجانی در کمون ها را پولی کرده. خوب کارگر سویدی جوابش به این تعرض به این حداقل خدمات رفاهی چیه؟ جز اینکه بگوید از رفاهیات ما میزنند تا بعنوان سهمیه ی دولت سوید به ناتو بدهند!

**اگر تجارب سوسیالیسم از کمون تا انقلاب اکتبر نبود امروز بشریت دوره سیاهی داشت.**

جنبش کمونیستی بخش واقعی طبقه کارگره. جنبشی که در همه ی جنبش های اجتماعی نفوذ می کنه، آدم جمع می کنه، سازمان میده و متحد می کنه. این جنبش روی این که طبقه چه می کنه تاثیر داره. طبقه کارگر ایران باید به جنبش کمونیستی کارگری که متعلق به خودش دلگرم باشه و به آن آگاه باشه. کوهی ادبیات کارگری و کمونیستی از مارکس و کمونارها و بلشویک ها و لنین و حکمت روی میزش هست. کمونیسمی که می تواند ابزار مبارزه اش باشد.

علاوه بر تجارب تاریخی جهانی، جنبش کمونیستی کارگری در ایران هم در شمال و هم در کردستان، احزاب خودش را داشته است. جنبش مقاومت مردم کردستان در مقابل جمهوری اسلامی و رادیکالیسم این جنبش تا به امروز مدیون جنبش انقلابی است که در آن کمونیست ها و کارگران و زحمتکشان نقش اساسی بازی کردند.

در ایران چپ و کمونیسم گسترده است. فعال کارگری با سرود انترناسیونال بدرقه میشه. کارگر حرمت داره. کمونیسم و سوسیالیسم و برابری حرمت داره. اما سمپاتی و دوست داشتن آزادی و برابری کافی نیست. فعالین سوسیالیست کارگری باید در کوران مبارزه اقتصادی و سیاسی پیگیر، سوسیالیسم و قدرت کارگری را قطب نمای خود کنند. کمونیسم کارگری ای باید باشد که مبارزه اش برای بهبود معیشت و زندگی و رفاه و آزادی جزئی و سنگرهایی برای رسیدن به قدرت و حکومت کارگری بداند. طبقه کارگر اهرم های تولید را در دست دارد. قدرتش در موقعیتش تو اقتصاده. اما مبارزه اقتصادی طبقه کارگر پرداختن به مساله خودش نیست و سیاسی است. بورژوازی می خواهد کارگر کارگر باشه و در سیاست دخالت نکند. مقابله با این سیاست، کار جنبش کمونیستی کارگری است. بطوریکه استراتژی جنبش کمونیستی ناظر بر مبارزه طبقاتی و اعتراضات روزمره طبقه کارگر باشد.

### موضوع دیگری که به طبقه کارگر و جنبش کمونیستی طبقه مربوطه، رابطه اش با جنبش های اجتماعی

آنچه که ما از درس های جنبش طبقه کارگر و جنبش ها و خیزش های متوالی میگیریم این است که بر متن یک بحران عمیق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتی حکومتی، اعتراضات اجتماعی و خیزش های دی و آبان و شهریور صورت گرفت. پیشرویهایی حاصل شده است که قابل بازگشت نیست. سمت و سو دادن به این اعتراضات و خیزش و جنبش ها و توده ای شدن و تامین رهبری و سازمان و افق آن ها وظیفه حزب سیاسی قدرتمند است.

در چنین شرایطی طبقه کارگر و جنبش کمونیستی اش به تحولات جامعه پشت نمی کند و سرش تو لاک خودش نیست. جنبش های ناسیونالیستی طرفدار این هستند که کارگر تو کارخانه بمونه. به کسی کاری نداشته باشه. یا به شاخه حکومتی این و آن جناح بورژوازی تبدیل بشه. ناسیونالیست ها و لیبرال ها میخوان کارگر کارگر باشه. زن زن باشه. دانشجو دانشجو باشه. طبقه کارگر و جنبش کمونیستی اش تاثیر میداره رو افشار دیگر و به جلو سوقشان میده. و مبارزه و تحمركاتشان را به خودش مربوط میدونه. این واقعیت را باید برسمیت بشناسیم و تجارب تا کنونی هم نشان داده که عصیان ها و خیزش های مقطعی که دست کسی هم نیست - وقتی کارد به استخوان مردم برسد شورش هم می کنند-، اما هنوز خیزش ها و شورش های خودجوش و بدون سازمان و نقشه، قدرت را تعیین تکلیف نمی کند. خیزش های اجتماعی ضربات خود را می زند اما مساله قدرت را فیصله نمی دهند. اگر ما در مبارزات روزمره، در اعتصابات کارگری و اعتراضات اجتماعی چشم به قدرت داشته باشیم و هدف نهایی کسب قدرت باشد. ضربات وارده بر حاکمیت طبقات بالا کاری تر است. مدعی قدرت بودن و ابزارهای قدرت را ساختن تاثیرات مادی و روانی بسیار قوی بر دشمن دارد و اعتماد بنفس توده های مردم را بالا می برد.

یعنی اتفاقی می افتد که هر کارگر خود را عضوی از ارگان های رهبری جامعه از طریق شوراهای محل کار و زندگی می داند. یعنی هر انجمن و شورای زنان، جوانان، فرهنگیان، محله، یک ارگان حکومتی آتی است. و به این اعتبار هر زن و جوان و فرهنگی و بازنشسته و غیره خود را عضوی از ارگان های حکومتی سازمان یافته در محل کار و زندگی شان می دانند.

جنبشی که ما را به پیروزی و به قدرت می رساند، باید صاحبانش و رهبرانش و فعالینش و توده هایش به این باور برسند که با ساختن این ابزارها هم سرنگونی کم درد و کم دردمر می شود و هم قدرت گیری کارگران و زحمتکشان از پایین تامین و تضمین است.

در کشمکش که دهه ها است در نظام جمهوری اسلامی بر سر معیشت و آزادی وجود دارد، باید توازن قوا به نفع اکثریت استثمار شوندهگان و ستم کشان تغییر کند. یعنی طبقه کارگر به حدی برسد که دیگر دغدغه اش حفظ وضع موجود و حفظ شغل به هر قیمت و دستمزد بخور و نمیر نباشد. بیشتر بخواد. معیشت کامل و رفاه واقعی و دستمزد مکفی، مسکن و دارو و مواد خوراکی ارزان، حفظ حرمت و

کرامت انسانی خود و خانواده و جامعه و زن و مرد و جوان... این ها را بخواهد.

معمولا خیلیا از چپ و راست میگویند خیزش بعدی پشت دره. انقلاب در پیچ بعدیه. میگویند خیزش و انقلاب آتش زیر خاکستره. اما این تفکر مثل فالگیریه. در حالیکه جنبش و خیزش و انقلاب موضوعاتی عینی - اجتماعی و قابل رویت و مکانیسم های خودش را دارد. از زمین نمی جوشه.

باید آگاهانه قدم برداشت. آگاهانه ساخت. خشت روی خشت. تمام انگیزه ها و فشارهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی برای اعتراض وجود دارد. دیگر از فقر و گرسنگی اونورتر نداریم. از اعدام روزی چند نفر و از زندان و شکنجه و تجاوز اونورتر نداریم. نیروی بحرکت در آمدن در جامعه میلیون ها میلیونه. اما این مردم شب نمبخوابن صبح بیدار بشن و بریزن خیابون و انقلاب کنن. قدرت سیاسی و انقلاب کارگری با مبارزه ی هر صنف و بخش کارگر یا این و ان بخش جامعه با هر اندازه فدکاری به دست نمیداد. سازمان و رهبری میخاد. این را جنبش ها و انقلابات تا کنون به ما نشان داده اند. برای مثال جنبش ضد آپارتاید در افریقای جنوبی، جنبشی بود با سازمان ها و رهبری معین خود. این جنبش کنگره ملی داشت، حزب کمونیست داشت، اتحادیه های کارگری داشت، رهبران معینی از جمله ماندلا داشت، سازمان تبلیغات داشت، سازمان نظامی داشت و هدف مشخص بود. هدف لغو آپارتاید، لغو حاکمیت اقلیت سفیدها بر اکثریت سیاه پوستان بود. برای برابری انسان ها فارغ از رنگ پوست و نژاد و جنسیت بود. نژادپرستی نمی توانست لغو شود اگر ان ابزارها و مکانیسم ها مبارزه و سازمان و رهبری وجود نداشت.

یا انقلاب کارگری روسیه که به حاکمیت شوراهای کارگری و مردمی انجامید بدون حزب بلشویک و رهبری لنین و همراهانش و کمیته های کارخانه و مجامع عمومی و شوراهای کارگران و سربازان و دهقانان ممکن نبود.

کمون پاریس به رهبری کمونارها و بسیج کارگران و زحمتکشان و بینویان پاریس به حکومت کارگری در پاریس انجامید. هر چند این حکومت عمر کوتاهی داشت، اما قوانین انسانی و برابری طلبانه ی کمون تا به امروز، بر پیکر تاریخ جنبش ازادخواهی و برابری طلبی جهان حک شده است.

انقلاب 57 هم احزاب و نهادها و جنبش های معین خود را داشت. مثل، ملیون و لیبرال ها، ملی اسلامی ها و گروه های پراکنده ی کمونیست ها. با وجود شعارهای انقلابی و رادیکال طبقه کارگر و شوراهای کارگری نفت اما بدلیل پراکندگی و بی سازمانی و بدون رهبری معین جبهه چپ، توسط جبهه ملی و لیبرال ها و اسلاميون که سازمانیافته بودند مصادره شد.

جنبش مقاومت در کردستان از دو جنبش کمونیستی و ناسیونالیستی با حزب و سازمان و رهبری معین تشکیل شد. با وجودی که یک دشمن مشترک وجود داشت اما جنبش ناسیونالیسم کرد که همواره نگاهش به جمهوری اسلامی و تلاش برای این بود که سهمی از قدرت در کردستان را به او بدهند، در دشمنی با جنبش کمونیستی در کردستان بهر کاری از جمله جنگ داخلی دست برد. برای جمهوری اسلامی و هر جناح دیگر بورژوازی که به قدرت برسد، تکرار آن مشکل نیست. احزاب ناسیونالیست کرد اصلا ایایی ندارند که کارگران و کمونیستهای کردستان را بزنند. جمهوری اسلامی هم نباشد و توازن قوا به نفع طبقه کارگر و کمونیسم اش نباشد باز هم به جنگ با آن ها بر می خیزند.

جنبش مقاومت در کردستان در برابر جمهوری اسلامی بدون کمونیست های متحزب در کومه له کمونیستی و حزب کمونیست ایران آن زمان نمی توانست ده سال در برابر جمهوری اسلامی که با تمام قوا از زمین و هوا حمله کرد بایستد و مشروعیت نظام را از همان روزهای اول به چالش بکشد.

همه ی این تجارب به ما می گویند هیچ جنبشی خودبخود بوجود نمی آید و بدون سازمان و رهبری به پیروزی نمی رسد.

مثال های تاریخی فراوانی در باره ی جنبش ها و انقلابات در جهان وجود دارد که به ما می گویند برای هر تغییری و برای هر هدفی، حزب، سازمان، رهبری و سیاست و تاکتیک های معین لازم است. جامعه



منتظر آتش زیر خاکستر نمی شود. جامعه ای که جنبش های سازمانیافته و حزب و سیاست و نقشه و تاکتیک های مبارزاتی معین دارد، منتظر زمانی نیست که کارد به استخوان مردم برسد و قیام کنند. شعارهای عمومی و اجتماعی مثل معیشت و آزادی شعارهایی هستند که طبقه کارگر و جنبش اش می تواند جامعه را با رهبری خود به تحرک اجتماعی و توده ای بکشانند.

طیف کارگر سوسیالیست می تواند در این دوره سر نخ اعتراضات را به دست بگیرد. اگر کشمکش طبقاتی در جامعه، با رهبری طبقه کارگر و کمونیسم اش نباشد، هر خیزش و قیام و حتی انقلابی نهایتاً به انتقال قدرت از جمهوری اسلامی به بخش دیگر بورژوازی می انجامد که در ابتدا از سکولاریسم حرف می زند اما مثل دوران شاه، آیت الله ها و حوزة ها و شرعیات و دین و حج و مناسک مذهبی تاسوعا عاشورا و سینه زنی و غیره باقی می مانند. و همین ها است که به نام رژیم جدید در مقابل طبقه کارگر میایستند و به اعتصابات کارگری حمله می کنند.

\*\*\*

## حزب کمونیستی طبقه کارگر چگونه حزبی است؟

تاریخ جنبش کمونیستی و احزاب چپ و کمونیست در ایران به بیش از یکصد سال قبل بر می گردد. اولین حزب کمونیست ایران در جریان جنگ جهانی اول درست شد. تا امروز ده ها سازمان و گروه و حزب چپ و کمونیست با به نام کمونیست و سوسیالیست تشکیل شده و آمده و رفته اند. می توان گفت که به تعداد سازمان ها، گروه ها و احزاب در ایران، کمونیسم وجود داشته است. از جمله کمونیسم ملی، ضد امپریالیست، خلقی، پرو روس، چریکی، پوپولیست، مائونیست و غیره.

قصد من در اینجا بررسی این تاریخ نیست. هر کدام از شعبات کمونیسم در زمان های مختلف و تحت تاثیر شرایط دوران خود بوده اند.

بجز حزب کمونیست اول که در شمال ایران اعلام قدرت کرد و حکومت شورایی برپا ساخت، بقیه شعبات کمونیسم هیچکدام برای کسب قدرت تشکیل نشدند. وجه مشترک همه ی آنها فرقه های حاشیه جامعه و یا دنباله روان احزاب و سیاستهای بورژوازی بودند. حزب توده که بیش از نیم قرن بزرگ ترین حزب چپ ایران بود و در جنبش مشروطه می توانست قدرت را بگیرد. اما وظیفه ای این حزب نه کسب قدرت کارگران بلکه در زمان شاه اپوزیسیون سربزیر و با روی کار آمدن جمهوری اسلامی به خمینی لیبیک گفت و در خدمت این رژیم قرار گرفت و نقش خیانتکارانه ای در بازسازی سازمان های مخفی، سازماندهی بسیج و تشکیل شوراهای اسلامی در محیط های کار و شهر و روستاها، بر عهده گرفت. با وجود این خدمات خائنانه، اما از جمهوری اسلامی هم رانده شد.

در تجربه ی تاریخ ما در نیم قرن اخیر احزاب و گروه ها و سازمان های چپ و راست در حاشیه ی جامعه و در انتظار خیزش ها و عصیان و کشمکش های کارگران و مردم گرسنه اند. حزب و سازمانی وجود ندارد که بگوید این جنبش منه. این رهبریشه. این سازمانشه و این برنامه عملش. من این نیرو را جابجا می کنم.

تشکیل حزب کمونیست ایران پس از قیام بهمن 57 و متعاقباً حزب کمونیست کارگری ایران به رهبری منصور حکمت در آغاز قدرت گیری جمهوری اسلامی، یک نقطه عطف در تاریخ جنبش کمونیستی ایران است. حزبی که با تمام شعبات تا کنونی کمونیسم غیر مارکسیستی و بورژوایی در ایران و جهان اتمام حجت کرد و کسب قدرت سیاسی را در دستور حزب و طبقه کارگر قرار داد. اما بعد از حکمت این حزب هم به شعباتی تقسیم شد.

- بخشا باز گشت به عقب را انتخاب کردند و ملی و بورژوایی و پوپولیست شدند و از مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری بریدند.

- بخش دیگری قدرت را در ائتلاف با جناح هایی از بورژوازی و لیبرال ها و دمکرات ها و اساسا در حاشیه آن ها جستجو می کند.

- و بخشی هم که به کسب قدرت مستقل کمونیسم و طبقه کارگر وفادار است اما در عمل فاقد ابزارها و نیروی واقعی قدرت است.

حرف من در پاسخ به چرایی این موضوع است؟ چرا کمونیسم مارکس و قدرت سیاسی دستش از ابزارهای قدرت کوتاه است؟ چرا کمونیسم ابزار مبارزه طبقه کارگر نیست؟ چرا طبقه کارگر با وجود بیش از چهار دهه جنبش کمونیستی و احزاب به این نام، هنوز حزب سیاسی خود را ندارد؟ و چرا طبقه کارگر هنوز در تشکل های مستقل خود، در مجامع عمومی و شوراها و اتحادیه های مستقل کارگری متحد و سازمانیافته نیست؟

من علاوه بر دلایلی که قبلاً توضیح دادم، در اینجا بطور مشخص به شرایط و موقعیت احزاب چپ و کمونیست این دوره، می پردازم.

احزاب چپ و کمونیست و وفادار به مارکسیسم و قدرت سیاسی، احزاب خارج کشوری اند. با وجودی که حزب کمونیست ایران در داخل ایران تشکیل شد و اعضا و فعالانش در ایران و بویژه در کردستان بودند. اما با تحولاتی که در آن دوره اتفاق افتاد بخصوص وقتی پایگاه های سیاسی و نظامی حزب کمونیست ایران و کومه له در کردستان با هجوم نظامی جمهوری اسلامی برچیده شدند، رهبری و فعالین اصلی این حزب هم به خارج از مرزهای کشور از عراق تا اروپا منتقل شدند.

و این در حالی بود که حزب کمونیست ایران بجز در کردستان که به درجه ای شاخه های حزبی و سیاسی و حتی نظامی خود را داشت، در بعد سراسری ایران و بویژه در میان طبقه کارگر، هنوز سازمان های خود را درست نکرده بود. حوزه های حزب و کمیته های کمونیستی در طبقه کارگر شکل نگرفتند.

گفتم بجز کردستان. در مورد کردستان همینقدر میگویم که کردستان بدلیل یک دهه مقاومت مسلحانه و جنبش انقلابی و سیاست کمونیستی تا امروز به یکی از کانون های پیشرو جامعه تبدیل شده است. کردستان به دلیل تجارب کار کمونیستی و طبقاتی با وجود تاریخ طولانی تأثیرات ناسیونالیسم کورد اما کمونیسم و کارگر به شدت اعتبار دارد. کردستان نقطه قدرت جنبش انقلابی و چپ و کمونیستی ایران است.

حزب کمونیست کارگری ایران هم، به این منظور تشکیل نشد که برود با طبقه کارگر پیوند برقرار کند. بلکه به این خاطر بود که این حزب، حزب کمونیستی واقعی خود کارگران بشود. کارگران کمونیست و سوسیالیست آن را انتخاب کنند و سازمانهایش را در درون طبقه بسازند. و این کار می بایست حد اکثر در یک دهه اتفاق بیفتد نه چند دهه. چند دهه ای که دو نسل طبقه کارگر تباه شود، فرزندان و سالمندان از فقر و گرسنگی و بیدارویی بمریند. جوانان و نوجوانانش تحت فشار فرهنگی مذهبی و اخلاقی نظام تبهکار اسلامی به اعتیاد و خودکشی و فحشا کشانده شوند. انقلابیون دختر و پسر جوان کارگر و زحمتکش با دستان خالی و بدون سازمان و تشکل و رهبری سینه شان را سپر رژیم تا دندان مسلح کرده و به جنگ نابرابر مجبور شوند.

جنبش کمونیستی و احزابی که خود را کمونیست و سوسیالیست می نامند در مقابل این شرایط تحمل شده به طبقه و جامعه، پاسخگو و مسئولند. شرایط کار و زندگی سخت و طاقت فرسا و بدون قانون طبقه کارگر و فلاکتی که به اکثریت زحمتکشان و محرومان جامعه تحمیل شده است را نمی توان به شدت سرکوب و کشتار و اعدام جمهوری اسلامی محول کرد یا توجیه نمود. سرکوب و بربریت جمهوری اسلامی وجود دارد، اما در مقابل آن اعتراض و اعتصاب کارگری و اعتراضات اجتماعی هم بیوقفه وجود داشته است.

کارگران کمونیست وجود دارند، محافل کارگران سوسیالیست هستند، اعتراضات زحمتکشان و جنبش های اجتماعی رادیکال اند، اکثریت جامعه به جمهوری اسلامی رای نمی دهند و مشروعیتش را گرفته اند. خواست سرنگونی در اعماق جامعه در غلیان است و غیره. همه این ها هست و درست است. و این شرایط را برای کار کمونیستی و سوسیالیستی و تشکیل سازمان های توده ای کارگری و تشکیل حزب سیاسی طبقه فراهم کرده است.

**سوال این است، کمونیسم متحزب این دوره کجای این تحولات قرار دارد؟**

پاسخ به این سوال این است که می بایست با وجود جنبش کمونیستی متحزب اتفاقی می افتاد و تحولی ایجاد می شد.

- یعنی کارگران کمونیست و کمونیست های جامعه، کمیته های کمونیستی حزب سیاسی طبقه در محل های کار و زندگی کارگران را درست کنند و با استفاده از پتانسیل رادیکال مبارزات طبقه و جامعه، یک تحول تاریخی را بوجود بیاورند.

- جنبش مجمع عمومی کارگری به فوریت به سنگر اصلی و اساسی مبارزه طبقه کارگر تبدیل شود.

- اتحادیه های کارگری مستقل هر جا که لازم است تشکیل شوند.

- کمیته های کارخانه سازمان یابند.

- حزب کمونیست کارگران، حزب جنبش ها و اعتراضات اجتماعی هم هست. حزب جامعه است. یعنی با وجود این حزب، زحمتکشان، فرهنگیان، بازنشسته ها، پرستاران، دانشجویان و جوانان میبایست از پراکندگی در بیان و جنبش و مبارزه شان توده ای و میلیونی بشه

- یعنی جنبش آزادی زن، به نیروی توده ای زنان شاغل و بیکار که نصف جامعه اند متکی بشه. میلیون ها زن تحت شرایط تبعیض جنسی به اعتراض به حجاب اجباری و برای لغو آن، بسیج بشن و به دختران جوان بپیوندند.

### این اتفاقی است که باید تا کنون در طبقه کارگر می افتاد.

این معیارهای کار کمونیستی متشکل و اجتماعی و توده ای و سازمان یافته در طبقه کارگر و جامعه است. این ها نسخه های پیچیده شده کسی برای کمونیست ها نیست. این ها فلسفه ی کار کمونیستی اند. فکر نکنم انگلس بلوف زده باشه که میگه: "اگر من چند هفته به فلان کارخانه نساجی بروم کمونیسم را ابزار مبارزه کارگران می کنم". حزب کمونیستی طبقه کارگر چنین حزبی است. حزبی است که هر کادر و عضو و سمپاتش در کارخانه کمونیسم را ابزار مبارزه ی کارگران می کند. در دانشگاه باشد همین کار را می کند. در میان زنان هم همین افق و چشم انداز را جا می اندازد و الی آخر.

من به کسی که فکر می کند این ها رویاهایی بیش نیستند و یا اراده گرایی است کاری ندارم. به کسانی که صبر ایوب دارند کاری ندارم. ولی می فهمم که طبقه و جامعه صبر ایوب ندارد. شورش های 96 تا امروز شاهد این واقعیت است.

من معتقدم و قابل مشاهده است که با وجود شبکه ای از احزاب و جریانات کمونیست و به نام کمونیست متحزب و منفرد در داخل و خارج ایران، هنوز استراتژی روشنی بر جنبش طبقه کارگر ناظر نیست.

چپ های غیر کارگری، سندیکالیست ها و رفرمیست ها در عمل نه عامل تشکیل یک سندیکای مستقل کارگریند و نه باعث تغییری در شرایط کار و زندگی طبقه. این ها خاصیت اعتصاب را از مبارزات کارگری گرفته اند و به اکسیون های کوچک، دل بسته اند. بجای اعتصاب قدرتمند، کارگران را به خانه می فرستند. کمیون های مجازی راه میاندازند و با لیبیرال ها حشر و نشر دارند. هیچ حرفی از شکل مستقل کارگری نیست. جنبش مجمع عمومی این کلیدی ترین ابزار اتحاد کارگران به سخره گرفته می شود. حزب گریزی را در طبقه رواج می دهند. تحزب کمونیستی طبقه کارگر اصلا و ابدا در فکر و عمل ندارند. به کارگران می گویند به احزاب کاری نداشته باشید و به معنایی به سیاست کاری نداشته باشید.

هنوز امپراتوری خانه کارگر و انجمن های صنفی دولتی و شوراهای اسلامی بی رمق و بی نفس بعنوان مراجع و نمایندگی های کارگری برای افزایش دستمزد و دیگر حقوق کارگری چه در ایران و چه در سطح بین المللی معرفی می شوند. به تنها یک نمونه اشاره می کنم که خصلت نما است: بیش از 15 هزار کارگر فصلی و ساختمان بزرگ ترین شهر کردستان، سنجج را یک آخوند سنی بدون عبا و عمامه "ناجی روحانی"، بی اختیار و بی حقوق و بی حرمت کرده و سر می دواند...

در همه ی این اوضاع و احوال سر کارگر بی کلاه مانده است. کمونیست هایی که خود را بخش متحزب طبقه کارگر یا مدافع و سخنگو و مبلغ و سیاستگزار می نامند، کجای این سناریو قرار دارند؟ ما کجای این داستان هستیم؟

رهبری حزب کمونیست کارگری ایران که خود را تنها حزب قدرت سیاسی چپ و رهبر انقلاب فرض می کند، در رابطه با جنبش و خیزش های اجتماعی این دوره میگوید، "این جنبش 6 ماه دیگر بر می گردد. نمی توانند این جنبش را سرکوب کنند. ما نمی گذاریم!" (نقل به معنی).

خوب اگر این را یک مثال در رابطه با کار و وظایف و تبلیغ و تاثیر این چپ و به نام کمونیست نگاه کنیم، عمق فاجعه را می فهمیم. من می پرسم، اصلا چرا دختران و نوجوانان به خیابان بر گردند؟

سوال این است که چرا دختران دانش آموز و نوجوانان دختر و پسر به خیابان بیان؟ چرا حرف از میلیون ها زن تحت اپارتاید جنسی نیست که علیه حجاب اجباری بسیج و متحد شوند؟ آن هم فقط با شعار لغو حجاب اجباری. شعاری که نظام دینی را به لرزه در میاره و نیازی به مرگ بر جمهوری اسلامی هم نیست.

اولاً، جنبش 6 ماه دیگر بر میگردد، فالی است که اپوزیسیون بورژوایی هر شب که به خواب می رود می گیرد و در میدیای وسیع خود در بوق می کند و صبح در انتظار این که مردم به خیابان می ریزند بیدار می شود.

دوماً، ما نمی گذاریم!، این ما کیست؟ حزب سیاسی طبقه کارگر در ایران تشکیل شده؟ جنبش مجمع عمومی راه افتاده؟ اتحادیه سراسری مستقل فلزکاران کشور سازمان یافته؟ کمیته های محلات برای بسیج مردم محلات تشکیل شده اند؟ سازمان و رهبری جنبش آزادی زن تامین شده؟ چه اتفاقی افتاده یا می خواهد بیفتد؟

آیا رهبری حزبی که خود را حزب قدرت هم می نامد در کار این بسیج میلیونی زنان است؟ در کار آوردن طبقه کارگر پشت این جنبش با ابزارهای قدرتش مثل حزب سیاسی، جنبش مجمع عمومی و کمیته های کارخانه است؟

یا کمیته تهران حزب کمونیست کارگران با هزاران عضو کارگر و زن و مرد فراخوان اعتراض و تظاهرات داده است؟

**جواب این سوالات منفیه.** محکوم می کنیم و میزنیم و نمی گذاریم، شعار دادن و تبدیل کردن کردن آژیتاسیون به پروپاگاندا به سبک بورژوازیه. این شیوه و سنت ما نیست. ما کمونیست ها چیزی برای مخفی کردن نداریم. بلوف نمی زنیم. دروغ نمی گوئیم. فریب نمی دهیم. ما حقایق را وارونه نمی کنیم. ما نقاط قوت را چند برابر و نقاط ضعف خود را نمی پوشانیم. ما جرات بیان حقایق را داریم چه در رابطه با نقاط ضعف خودمان و چه در رابطه با مردم. ما به جنگی نمی رویم که شکستش حتمیه. به تونلی وارد نمیشیم که تهش تاریکه. مردم را به جنگ نابرابر تشویق نمی کنیم.

از طرف دیگر احزاب و جریانات چپ و کمونیست های در تبعید، میگویند، ما دستانمان به کارگر و جامعه بند نیست. در تبعیدیم. کار ما تبلیغات و نوشتن و حرف زدن است. این درست.

اتفاقاً همین مساله ما را به این سوال می رساند که آیا فکر نمی کنیم ما در همین نوشتن و گفتن ها لنگ می زنیم؟ فکر نمی کنیم اولویتهایمان را غلط تعیین می کنیم یا اصلاً اولویتی نداریم و هر چه دلمان خواست می نویسیم و میگویم و منتظر عواقب و نتایجش نیستیم؟ فکر نمی کنیم پروژه عملی در دستور کار نیست؟ فکر نمی کنیم سیاستهای درست باید به نیرو تبدیل بشه؟ به این فکر نمی کنیم که چرا چپ و کمونیست ها اینچنین متفرق و پراکنده اند؟...

حجم تبلیغات کمونیست ها گسترده است. درست است به اندازه حجم عظیم تبلیغات بورژوازی حاکم و اپوزیسیون بورژوایی نیست. ولی حجم، تعیین کننده نیست. محتوای تبلیغ، شکل تبلیغ، آژیتاسیون سوسیالیستی و سازماندهی و به حرکت در آوردن مخاطب تعیین کننده است. اگر نمیشه حتما عیبی تو کاره. ببینید یک آخوند چطور با مزخرفات و هجویاتش چگونه مخاطبینش را می گریاند و به بهشت و امام موعود امیدوار می کند، مردم را به چاه چمکران می فرستد. زنان و دختران را به فحشای قانونی و رسمی صیغه می کشاند. بخشی از مردم را پای صندوق های رای می فرستد...

تبلیغ و آژیتاسیون سوسیالیستی ما باید بتواند جامعه را به حرکت در آورد و به پیروزی امیدوار کند. اگر نه مشکل در سوسیالیسم و حقانیتش نیست. مشکل در ما است.

درسته که بخش بزرگی از کمونیست ها در تبعیدند. اما کمونیسم در تبعید نیست. کمونیسم ابزار مبارزه طبقه کارگره. سوسیالیسم، آرمان و هدف پیروزی طبقه کارگر و جامعه است. اگر این نباشد، هر چه ما گفتیم می گویم مثل همان وعده ی بهشت ملایان به نمازگزاران و نسخه ی دعای مالاها به بیمارانه.

کمونیسم و سوسیالیسم خوشبختی را همین امروز برای انسان می خواهد. طبقه کارگر به قدرت خود آزاد می شود. این قدرت بطور عینی و مادی وجود دارد. کارگر کار نکند جامعه مایبستد. این قدرت باید بلحاظ ذهنی هم آماده شود. چه چیزی بهتر و سر راست تر و انسانی تر از سوسیالیسم و برابری است؟ و این کار حزب کمونیست کارگران است.

معمولا گفته می شود طبقه کارگر بلحاظ عینی وجود دارد اما بلحاظ ذهنی آماده نیست. این درست. ولی آمادگی ذهنی یک بخش تبلیغ و ترویج و آزیاسیون و برنامه و سیاست کمونیستی است. اما بخش اساسی سازماندهی کمونیستی در طبقه و جامعه است. اینجور نیست که توده ی کارگر اول کمونیست می شود بعد مبارزه می کند و بعد سازمان پیدا می کند. وقتی میگویم کمونیسم ابزار مبارزه طبقه کارگره، به این معنا است که طبقه کارگر به حکم موقعیتش و استعمار و بردگی مزدیش مبارزه می کند. اما مبارزه بدون ابزار، بدون اتحاد، تشکل و حزب سیاسی، یعنی کمونیسم توش غایبه، کمونیسم کارگر. کمونیسمی که حتی یک روز از سازماندهی ابزار قدرت کارگر غافل نیست. از تحقق سریع جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری غافل نیست. از تشکیل کمیته کارخانه و کمیته های کمونیستی جنبشی غافل نیست...

کمونیست ها باید در عمل ابزارهای قدرت کارگر را بسازند. نه روی کاغذ! آیا کمونیست ها شبانه روز مشغول معماری این ساختمان در عمل هستند؟ کشیدن نقشه ی یک ساختمان کار چند ساعته. ولی درست کردن ساختمان و خشت روی خشت گذاشتن آن کار مستمر طبقه کارگر و بویژه رهبران و فعالین کمونیست و سوسیالیست طبقه است.

من فکر می کنم با وجود سیاست ها و باورها و تفکر سوسیالیستی و مارکسیستی در طبقه کارگر و بخش هایی از جامعه، اما سبک کار غیر اجتماعی و غیر توده ای و بیشتر فرقه ای و در حاشیه ی جامعه هنوز یک معضل جدی است. و این چیزی بود که کمونیسم کارگری آن را نمیخواست. میخواست کمونیسم و کمونیست ها از حاشیه به متن جامعه برود. میخواست کمونیسم ابزار مبارزه طبقه کارگر برای متحد شدن و متشکل شدن و متحزب شدن باشد. میخواست کمونیسم همچنین ابزار مبارزه انقلابیون درون جنبش های اجتماعی باشد. مثل جنبش زنان به رهبری زنان کمونیست و سوسیالیست. یعنی سازمان زنان سوسیالیست، مثل جنبش جوانان، دانشجویان و افسار دیگر زحمتکشان. یعنی سازمان جوانان کمونیست. یعنی سازمان دانشجویان کمونیست، یعنی کمیته های کمونیستی محلات زحمتکش نشین حاشیه شهرها. عرصه هایی از کار و زندگی که مدام در حال اعتراض و ابراز نارضایتی و خواستار بهبود شرایط کار و زندگی و معیشت و آزادی و حرمت انسانی اند.

من به ادعا کاری ندارم. حرف من اینه که کمونیسم متحزب در تبعید که معتقد جزئی از جنبش کمونیستی ایران است، آیا برای تحقق عملی سیاست و نقشه های کمونیستی و کارگری استراتژی روشن دارد؟ منظورم استراتژی کمونیست ها برای قدرت در مدت معین، نه یه دهه و بیشتر. و باز منظور از اعلام موضع و نوشتن پلتفرم و استراتژی روی کاغذ نیست.

مانیفست برنامه کمونیست ها از زمان مارکس تا امروز است. کار کمونیست ها استراتژی تحقق این برنامه است. تحقق عملی این برنامه. وگرنه چرا با وجود مانیفست مارکس و انگلس و برنامه یک دنیای بهترحکمت، هنوز یک استراتژی معین و واقعی ناظر بر جنبش کارگری نیست. از طرفی بورژوازی حاکم طبقه را تیکه پاره کرده و از طرف دیگر گرایشات غیر کارگری ضد مجمع عمومی و ضد تحزب کمونیستی طبقه کارگر، از موانع بر سر راه اتحاد و تشکل توده ای و حزب سیاسی طبقه کارگر هستند.

من شک ندارم خیلی از کارگران مانیفست را خوانده اند. اما برنامه و استراتژی کسب قدرت به ابزارهای قدرت نیاز مند است. ابزارهایی که باید ساخته شوند. حزب کمونیستی کارگران یعنی حزب ساختن این

ایزارها در عمل و در محل.

جریانات چپ بخشا می گویند جنبش های طبقاتی و اجتماعی رهبران و فعالین و نمایندگان و سخنگویان خود را دارند. حتما دارند. ولی صحبت از حزب کمونیست کارگران و جنبش کارگری متکی به تشکیل توده ای جنبش مجمع عمومی و کمیته های کارخانه است. اگر همه چی خوبه دیگه نیازی به حزب نیست. و دیگه فلسفه ی وجودی جریانات چپ متحزب هم بیمعنی است.

اما به نظرم این یک تعارف عامیانه و دوستی خاله خرسه با طبقه کارگر و زحمتکشان و زنان و جوانان است.

این یک بدآموزی و فریب جامعه به چیزی است که ندارد. طبقه کارگر جنبش مجمع عمومی و حزب سیاسی اش را ندارد. جنبش های اجتماعی از سازمان و رهبری معین و متکی به توده های وسیع مردم بی بهره اند. در نتیجه انتظار این که در جامعه و در حالی که طبقه کارگر حزبش را نساخته و جنبش مجمع عمومی اش را تشکیل نداده و کسب قدرت را در چشم انداز ندارد، تحولی سرنوشت ساز رخ دهد، غیر ممکن است. این توهمی بیش نیست. هر اتفاقی در چنین شرایطی هر چی باشد، پیروزی طبقه کارگر و کمونیسم و سوسیالیسمش نیست.

**یا گفته می شود،** جنبش های طبقاتی و اجتماعی در ایران سرنوشت احزاب چپ و راست را تعیین می کند. پذیرفتن این سرنوشت، برای کمونیست ها و تشکل هایشان طنز تاریخی تلمخی است. این انتظار برای اپوزیسیون بورژوازی صدق می کند. بورژوازی ناراضی ممکن است بتواند سوار بر موج تحولات اجتماعی و اعتراضات و خیزش و عصیان و قیام مردم آن را به مسیری که خود می خواهد ببرد. همانطوری که در انقلاب 57 و بهار عربی اتفاق افتاد.

اما برای کمونیست ها و احزاب چپ و کمونیست این انتظار، یک خودکشی سیاسی است. اگر سرنوشتشان را به قضا و قدر و اتفاقاتی که در بیرون از آن ها و خارج از اراده ی آنها می افتد، محول کنند. اتفاقی که کمونیسم واقعی در آن دخیل و سازمان دهنده و رهبری کننده نباشد، سپردن سرنوشت جامعه به قضا و قدر و تحولاتی است که تهش معلوم نیست. توده ی مردم بی سازمان و بدون رهبری طبقه کارگر و حزبش، جز سیاهی لشکر جناحی از بورژوازی برای دست به دست شدن قدرت در بالا نیست. مثل این است که، "ببینیم چه می شود". نه این که من چکار می کنم. "ببینیم چه اتفاقی می افتد" نه این که اتفاقی را که من میخوام، بیفتد.

کمونیست ها و تشکل هایشان داور تاریخ نیستند. تاریخ را می سازند. چرا که به طبقه کارگری متکی اند که می تواند ورق را برگرداند و بقول مارکس جامعه را بر قاعده اش بگذارد. و این خودبخود اتفاق نمی افتد. صحبت از تشکیل حزب سیاسی طبقه کارگر است. صحبت از جنبش مجمع عمومی است. صحبت از کمیته های کارخانه است. صحبت از کمیته های محله است. صحبت از شوراهایی است که بر این زمینه ها در همه ی محل های کار و محلات زندگی طبقه کارگر و زحمتکشان و بینوایان زن و مرد و جوان سر بر می آورند...

صحبت از آمادگی ذهنی طبقه کارگر به مثابه ی طبقه بعنوان صاحب جامعه و مدعی قدرت است. مرکز فعالیت کمونیست ها سازماندهی نیرویی است که نه تنها در سیاست دخالت می کند بلکه می رود تا سرنوشت سیاست را هم تعیین کند. مساله اصلی اینه که اولین بحث سیاست بحث نیرو است. گیریم فردا قدرت سیاسی گشوده بشه، اصلا قیام بشه، اگر پروسه انقلاب از پروسه آمادگی طبقه کارگر پیشی بگیره ما می بازیم. انقلابی که لنگر برداشته ولی طبقه کارگر هنوز جوابگویش نیست ما و طبقه ما می بازیم. بحث بر سر برنامه حزبی و پلاتفرم های گوناگون احزاب و کمیت آن ها نیست. بحث من بر سر اتفاقات عینی و مادی و زمینی و در عمل است که در جنبش طبقه و جامعه بیفتد. صد پلاتفرم در مورد حاکمیت شورایی به اندازه تشکیل جنبش مجمع عمومی در چند مرکز مهم کارگری اهمیت ندارد. هزار بار شعار

زنده باد حکومت کارگری، به اندازه تشکیل چند کمیته کمونیستی کارخانه بعنوان سکوی کارگران کمونیست برای تشکیل حزب سیاسی طبقه کارگر اهمیت ندارد.

کمونیست های این دوره به بیان حقیقت و تحلیل و تفسیر جهان و افشاگری و محکوم کردن جنایات بورژوازی جهان مشغول اند. اما بقول مارکس فلسفه ی کمونیسم برای تغییر جهان است نه تفسیر آن. فراموش نکنیم که کار ما و وظیفه ی ما تمرکز برای نجات جامعه ی ایران.

عمیقاً معتقدم که رهایی مردم ایران از جمهوری اسلامی بزرگ ترین کمک به مردم خاورمیانه و جنگ های منطقه و خاتمه دادن به نیروهای نیابتی جمهوری اسلامی است. انقلاب آتی ایران شکی ندارم محرک انقلابات رادیکال و توده ای حداقل در خاورمیانه است. این کمک به بشریت هم هست. الگویی برای رهایی بشر!

**با توجه به شرایط و موقعیت انکارناپذیری که چپ و کمونیست های این دوره در آن قرار دارند و فقط گوشه ای از آن را بیان کردم، من معتقدم باید حزب سیاسی طبقه کارگر در ایران و درون خود طبقه تشکیل شود. با هر نامی. حزب کارگران، حزب کمونیست کارگران، حزب سوسیالیست کارگران... احزاب و جریاناتی که به مارکس و کمونیسم و منفعت طبقه کارگر وفادارند باید تمام نیرویشان را بر این کار متمرکز کنند و کمک کنند که کارگران کمونیست حزب شان را در درون طبقه بسازند.**

من نگران این نیستم حزب سیاسی کارگران در ایران، حزبی مشابه احزاب بورژوازی و راست مثل جبهه ملی یا اصلاح طلب یا لیبرال و دمکرات خواهد بود. سوسیالیسم و دمکراسی مستقیم شورایی در طبقه کارگر و چپگرایی در جامعه فعال و باورمند و طرفدار دارد.

حزب کارگری در شرایط کنونی حزب یک بنی نیست. امروز نیست. به همین دلیل من طرفدار کمیته های کمونیستی جنبشی هستم. تبدیل این حزب به حزب انقلاب کارگری کار کمونیست های واقعی درون این حزب است. این وظیفه ی کمونیسم کارگریه که بتواند در آن به لحاظ سیاسی هژمونی پیدا کند ولو در اقلیت هم باشد. این در جنبش مجمع عمومی و شوراها ی کارگری هم صدق می کند. در مجمع عمومی و شوراها گرایشات مختلف وجود دارند. هر گرایشی توانست کارگران بیشتری را جذب کند و کارگر فکر کند منفعت طبقاتیش اونجاست اونو انتخاب می کند. در انقلاب اکثر منشویک ها در شوراها اکثریت بودند. اما اقلیت بلشویک در شوراها توانست طبقه کارگر را به سوسیالیسم و انقلاب کارگری متقاعد کند. توانست تمام منفعت طبقه کارگر را نمایندگی کند.

حزب سیاسی کارگران در میان خود کارگران در محل که، چشم به قدرت دارد و به جنبش مجمع عمومی و شوراها ی کارگری متکی باشد، حاکمیت شورایی از پایین توده های زحمتکش را بخواهد، برابری کامل زن و مرد و آزادی بیقید و شرط سیاسی را در برنامه ی عمل خود بگنجانند... همین چند قلم کار و برنامه ی عمل، حزب سیاسی کارگران را به سرعت توده ای می کند. نه تنها در میان توده های طبقه بلکه در ابعاد وسیع اجتماعی و در میان دیگر بخش های زحمتکشان زن و مرد و جوان مقبولیت پیدا می کند.

ساختن این حزب، کار کارگران کمونیست و فعالین و رهبران عملی طبقه کارگر است. این که در شرایط استبدادی کنونی چنین حزبی چگونه تشکیل می شود، مخفی است یا علنی؟ رهبرانش مخفی اند یا علنی؟ کار در شرایط مخفی چگونه است یا تلفیق کار مخفی و علنی چگونه است و غیره. برای همه ی این ها جواب هست.

**اما از نظر من صورت مساله مهمه. صورت مساله را که پذیرفتی راه تحقق و عملی کردن آن را پیدا می کنی.**

روشن است که کمیته های کمونیستی کارگران در شرایط کنونی مخفی است اما برای ساختن حزب سیاسی طبقه کارگر این کمیته ها حیاتی است. کارگران کمونیست و پیشرو از پبله ی محافل جدا از هم بیرون بیان و در کمیته های کمونیستی کارخانه ها سنگ بنای حزب کارگران را بگذارند و رهبری سازماندهی جنبش



مجامع عمومی و شوراهای کارگری را که تشکل توده ای و علنی طبقه هستند، برعهده بگیرند. برای ارتقای جنبش های اجتماعی دیگر مثل جنبش ازادی زن، جنبش دانشجویی و دانش آموزی و غیره بکوشند. بحث بر سر این نیست که احزاب چپ و کمونیست یا به نام کمونیست موجود منحل شوند و یا یک حزب واحد تشکیل دهند. این معجزه اتفاق نمی افتد. اما درک شرایط خطیر کنونی جامعه ایران و نیازهای فوری و حیاتی جنبش طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی به سازمان و رهبری و استراتژی معین نیاز دارد. احزاب و جریانات کمونیست در تبعید در بهترین حالت نقش کاتالیزور دارند و در چنین شرایطی است که می توانند نه ادعا، بلکه در عمل نشان دهند بخشی از پروژه ی تحقق تحزب کمونیستی طبقه کارگر در درون خود طبقه اند. و حتی بخش مهم و تاثیرگذار.

در موقعیت امروز جنبش کمونیستی پخش و پلا و طبقه کارگری که فاقد جنبش مجمع عمومی و حزب سیاسی خود است هدف فوری و بلافصل کنونی انقلاب کارگری و حکومت کارگری و لغو کار مزدی نیست. این افق و چشم انداز است که نباید گم شود. اما امر فوری جامعه ی امروز تحول از پراکندگی و بی سازمانی و بی رهبری جنبش طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی به اتحاد و سازمان مستقل توده ای و صاحب حزب شدن است. این تحول بدون شک در ایران از مسسیر پر پیچ و خمی می گذرد و راه سرراستی نیست. اما شدنی است.

اگر کسی از من بپرسد تو چکار می کنی؟ حرف من همان جمله معروف انگلسه. پاسخ من پاسخ هر کمونیست کارگریه که در درون طبقه و در جامعه کار و زندگی می کند. میگم حرفامو بهر شکل ممکن و در مدت زمان معین، نه فردای دور، تکثیر و روی میز فعالین و رهبران کارگران و مردم و بویژه کارگران کمونیست و کمونیست های جامعه به بحث و پلمیک میگذارم. هر کجا تنه ام به تنه کارگران بخوره و یا هر کجای ایران گذارم به محل کار کارگران در کارخانه یا محله یا پاتوق کارگری پیفته، بدون شک کمونیسم را ابزار مبارزه کارگران می کنم. جنبش مجمع عمومی را به آگاهی و برنامه عمل فوری کارگران تبدیل میکنم و کمیته های کمونیستی جنبشی را برای بنای حزب سیاسی کارگران سازمان میدهم. توازن قوای چپ و ناسیونالیسم در کردستان را به نفع کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان تقویت، حفظ و نگهداری می کنم. شاخه نظامی حزب را بدوا در کردستان تشکیل و گسترش می دهم...

\*\*\*

## ضمیمه

### ضرورت همکاری احزاب و جریانات و شخصیت های چپ حول یک برنامه حداقلی دمکراتیک

در شرایط کنونی ایران من راه همواری پیش پای جامعه برای پیروزی بر جمهوری اسلامی نمی بینم. فاکتورهای گوناگون و دخیل و احتمالات زیادی وجود دارد. برای مثال:

- پیروزی جنبش سرنگونی مثل انقلاب 57 کم درد و کم دردسر نیست
- سرنوشت انقلاب آتی همانند انقلابات بهار عربی سریع نیست. مثل 20 روز در میدان تحریر قاهره
- در پروسه سرنگونی و پس از آن، امکان بروز اختلافات قومی، مذهبی و جنگ و جدال های داخلی وجود دارد.

- پس از سرنگونی، حاکمیت جدید بفوریت شکل نمی گیرد. تازه کشمکشهای سیاسی و اجتماعی جدی شروع میشود.

- جناح ها و گروه های مذهبی و تروریستی باقیمانده ی رژیم به آسانی تسلیم نمی شوند.

- سازمان مجاهدین خلق، احزاب و جریانات مسلح الاحواز در جنوب، جیش العدل بلوچستان و احزاب مسلح قومی در کردستان، عوامل مخرب و سناریوی سیاهی محسوب می شوند.

- احتمال کودتای سپاه با حمایت جناح های مختلف درون حاکمیت و انحلال یا ادغام ارتش در سپاه و یا برعکس، وجود دارد. بخشی از اپوزیسیون چه در داخل و چه در خارج، از کودتای سپاه و کنار زدن سیستم ولایتی و حوزه های مذهبی حمایت خواهند کرد. در صورت کنار آمدن نظامیان با غرب، حمایت کشورهای غربی را هم خواهد داشت.

- دخالت کشورهای حامی جمهوری اسلامی زمانی که رژیم بخطر می افتد، وجود دارد. جنگ داخلی در سوریه و دخالت جمهوری اسلامی و روسیه، بشار اسد را در قدرت نگه داشت. حمایت امریکا از ارتش مصر، انقلاب مردم را با شبه کودتای ارتش شکست داد.

- مرگ خامنه ای وضعیت را برای جمهوری اسلامی بحرانی تر می کند. و شرایط و فرصتهایی تازه بوجود می آید.

این ها ابزار این جنگ و جدال احتمالی اند.

اگر جنبش انقلابی، رهبری قوی نداشته باشد، این مخاطرات وجود دارند. جنبشی که توده ای نیست و رهبری و سازمان ندارد نمی تواند به این ها فکر کند. در غیاب حزب قدرتمند طبقه کارگر و کمونیسم اش، میدان برای تاخت و تاز اپوزیسیون بورژوازی و همه ی گروه های ذینفع در سناریوی مخاطراتی که نام بردم، باز است.

**تنها حرف از تضعیف رژیم نیست که تضعیف می شود، صحبت از صف بورژوازی و طبقات دارا است که در مقابل طبقه کارگر و رفاه و آزادی تشکل و اعتصابش می ایستد.**

حکومت مذهبی از هر نوعش، رفتنی است. در متن انزجار مردم از دین و از اسلام، در هیچ شکلی ماندنی نیست. حکومت پادشاهی فقط میتواند به عنوان دست نشانده ی غرب، تازه اگر غرب تمایلی به این مدل داشته باشد، به ضرب بمب و موشک در یک گوشه مملکت سر کار آورده شود. حکومت پارلمانی

مدل غرب هم در ایران شرق زده و اسلامی و ناسیونالیسم ایرانی، این بختک های خاص خاورمیانه، یک مدل سیاسی ذهنیه.

این وضعیت واقعی ایران است که با عصیان نان پاسخ نمی گیرد. تجارب تا کنونی هم در بهار عربی و هم ایران نشان داده است که در جریان عصیان های مردم حتی نمی توان سازمانی برای یک مبارزه سیستماتیک طبقاتی و اجتماعی ساخت. جلوگیری از سناریوهای مخرب، تنها زمانی ممکن است که طبقه کارگر ظرفهای مستقل خودش را داشته باشد تا حرفهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی خودش را بزند و جامعه را به طرفی سوق دهد که به یک گشایش سیاسی و اعتلای انقلابی برسد.

در نتیجه، فکر می کنم در شرایط کنونی ایران، یک برنامه حداقلی دمکراتیک برای همکاری احزاب، نیروها و شخصیت های چپ ضروری است. این، اتحاد یا ائتلاف یا جبهه حول یک برنامه فراگیر و حد اکثری نیست. بلکه مبارزه در جهت تحقق اهداف معینی است. برای مثال:

"سرنگونی جمهوری اسلامی با انقلاب از پایین مردم، مخالفت با سیاست های اپوزیسیون بورژوازی، ناسیونالیسم ایرانی و قومی. کمک به جنبش طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی در مسیر سازمانیابی توده ای، باور به دمکراسی مستقیم و حاکمیت شورایی بعنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی..."

ضمناً این توافق استقلال کامل شرکت کنندگان در این همکاری را در همه ی عرصه های فعالیت حزبی، سیاسی و برنامه ای خود نفی و یا محدود نمی کند. بعلاوه هر عضو این همکاری حق نقد را برای خود محفوظ نگه می دارد.

ضرورت این همکاری به این دلیل است سرنگونی جمهوری اسلامی مسیر سر راستی نیست و از پیچ و خم های زیادی می گذرد و مخاطرات جدی پیش رو خواهد داشت. این همکاری برای فراهم کردن شرایطی است که با اتکا به بیشترین نیروی طبقاتی و اجتماعی سازمانیافته در ایران، بتواند مخاطرات پیشارو را کاهش و جامعه را از مسیر کم درد و کم دردسرتری عبور داده و به جلو سوق دهد و پیروزیهای اولیه را تامین کند.

این همکاری:

اولاً اعتماد بنفس جنبش طبقه کارگر و جنبش های رادیکال اجتماعی را در مقابل جمهوری اسلامی افزایش می دهد و زمینه را برای اتحاد عمل فعالین و رهبران درون طبقه و جنبش های اجتماعی علیرغم گرایشات سیاسی گوناگون، فراهم می کند.

دوماً، تصویری از قدرت و ابراز وجود چپ و سوسیالیستی در مقابل جناح راست اپوزیسیون را به آن ها و به جامعه نشان می دهد.

در این همکاری کمیت عددی جریانات شرکت کننده معیار نیست. چرا که بر سر مبارزه برای تحقق این برنامه رقابت وجود ندارد. هدف تمرکزی جدی و علنی و تعرضی به دشمن اصلی جمهوری اسلامی و صفبندی ای در مقابل اپوزیسیون بورژوازی است.

بورژوازی میتواند با کنار هم قرار دادن چند نفر آلترناتیو بسازد و حتی دولت در تبعید درست کند و خود را صاحب جامعه معرفی کند و مبارزات کنونی جامعه و انقلاب آتی را در جهت سیاست های خود و دول ارتجاعی حامی خود سوق دهد.

چپ متحزب و جامعه هم علیرغم گرایشات مختلف، می تواند تصویر یک صف بندی گسترده و قاطع را در شرایط کنونی اوضاع سیاسی ایران به جامعه و به دشمنان نشان بدهد.

پروژه همکاری نیروهای چپ حول یک توافق حداقلی چیز غامض و پیچیده ای نیست. این همکاری وظیفه اش این نیست هر روز جلسه بگیرد و تبلیغ کند. در مورد اتفاقات سیاسی مهم جامعه و نقد مواضع مخرب اپوزیسیون حرف میزند و تبلیغ می کند. مهم تصویری قوی است که صف چپ کارگری و اجتماعی به جامعه و به دشمن می دهد.

اما، نمیتوانم پنهان کنم و اذعان میکنم، با توجه به تجارب تا کنونی و شناختی که از احزاب و جریانات چپ و کمونیست و فرهنگ سیاسی آن ها دارم، به تحقق همکاری خوشبین نیستم. در اینجا برای توضیح تناقض من در مورد توقع و ضرورت از طرفی و یاس از طرف دیگر، نکات کوتاهی می گویم. نگاهی به خودمان ببیندازیم:

اولا احزاب و جریانات چپ و سوسیالیست، صرفنظر از شفافیت ایدئولوژیک و پاکیزگی کامل سیاسی هر کدام، نفس متحزب شدنشان مثبت است. چرا که افراد کمونیست ها و یا آزادیخواهان، نمی تواند مورد توجه جامعه قرار بگیرد و مثرم ثمر جدی نیست. شاید همکاری احزاب متشکل چپ و کمونیست ظرف مبارزه این بخش چپ منفرد و پراکنده باشد.

اما متأسفانه احزاب و جریانات چپ و کمونیست متحزب و متفرق در تبعید، خصوصیات مشترکی دارند. از قبیل: "خودبزرگ بینی، رقابت های خصمانه با همدیگر، تعریف از خود و اغراق گویی، انشعاب و تفرقه مثل آب خوردن. هر بخشی و حتی گاهی هر فردی خود را برتر و بزرگ تر و عاقل تر از همه می داند. ادعاهای بی پایه بوفور هست." بعنوان مثال، یکی می آید و مدعی است که حزیش کارگری است و سخنرانی او را هزاران کارگر گوش داده و مکتوب کرده اند! همانطوری که گفتم، یکی دیگر می گوید جمهوری اسلامی نمیتواند سرکوب کند، ما نمی گذاریم...!

بهر حزب و جریانی نگاه کنی و بررسی به چه مشغولی، اولاً یک سابقه ی چند ده ساله را به رخ می کشد و خود را رهبر جامعه و سیاست در ایران می نامد. دوما چند صد شماره نشریه و چند صد اطلاعیه و ده ها بیانیه و قطعنامه و جلسات و پلنوم ها و کنگره ها و غیره را روی میزت میگذارد. اگر بررسی خوب نتیجه این ها چه شده، کافر میشی و به چشم دشمن نگات می کنی! ولی بگذار من کافر شوم و میگویم، نقشه ی بدون عملی کردن، همان تبلیغات و افشاگری است که ولو با آب طلا بنویسی روی کاغذ می ماند. ابزار ساختن چیزی نیست. ابزار تغییر چیزی نیست. بین حرفی که میزنیم ولو درست ترینش، با عملی که باید برای به کرسی نشاندنش انجام بدیم، یک دره فاصله هست. اینجور نیست تو اطلاعیه و قطعنامه و برنامه بنویس و بیفشان، بخودی خود ثمر می دهد. سیاست افشانی ولو سیاست درست، مثل این است که تخم بذری را روی خاک خشک بپاشی بدون بیل و خاک انداز و گاوآهن تراکتور و بدون آبیاری و مواظبت کردن، منتظر بنشینی بلکه باران بیاد و سبز بشه. مثل شلیک تیر هوایی یا در تاریکی است. بگذریم جریاناتی که سیاست غلط پخش می کنند و مخاطب را اگر داشته باشند گمراه می کنند و مسوولیت کار مخرب خود را هم بعهده نمی گیرند.

با وجود این نا امیدی از چپ، باز فکر کردم طرح مساله ای که آدم فکر میکند، مثرم ثمری باشد، اشکالی ندارد. بدلائیل فرقه گرایی که در بالا گفتم حتی ممکن است به بعضی ها بر بخورد! با وجود این من ضرورت یک همکاری را تاکید میکنم. و این شانس چپ را برای دخالت در جنبش های اجتماعی و آلترناتیو حاکمیت شورایی پس از سرنگونی بسیار زیاد می کند. شانس می که هر تک حزبی بخواهی نخواهی به تنهایی ندارد. فکر کنم در میان بخشی از چپ همکاریهایی وجود دارد یا مطرح است. اما مساله من فراتر و همه گیر تر است.

ضمناً مساله ی ضرورت همکاری، نظر شخصی من است و مخاطب من حزب خودم، "حزب حکمتیست-خط رسمی" هم هست.

وقتی میگویم فراتر و همه گیرتر از نظر من به این معنی است که همه ی شعبات کمونیسم کارگری، بدون استثنا، بخشی از فدائیان، راه کارگر، حزب کمونیست ایران و کومه له... را در بر می گیرد. به اضافه ای صدها کمونیست و سوسیالیست منشعب از احزاب و یا منفرد و پراکنده. (من اسامی همه ی گروه ها و محافل و شخصیت های چپ و سوسیالیست را ندارم.) حتی معتقدم هر جریانی به اون اصول

و برنامه حداقلی که در بالا گفتم، معتقد و پایبند باشد، با هر نامی مثلا سکولار دمکرات یا هر چی، می تواند در این همکاری جا داشته باشد.

می فهمم حزب معینی ممکن است تصور کند خودش حزب قدرت است و نیازی به همکاری دیگران ندارد. امیدوارم اینجور نباشد و من اشتباه کنم. یا دو حزب کمونیست ایران و دو کومه له را هر دو با یک نام برای من قابل درک نیست و فکر می کنم ادامه ی آن یعنی قهر دایمی و ازلی - ابدی این دو جریان با یک نام واحد است. این ها موانع جدی اند.

اما من معتقدم که با توجه به اهمیت کردستان و جایگاهی که در ایران دارد و یکی از نقاط قدرت چپ و کمونیسم ایران است، نمیتوان کومه له به رهبری ابراهیم علیزاده را نادیده گرفت که این به نفع توازن قوای سوسیالیسم و ناسیونالیسم در کردستان نیست. امیدوارم کومه له در جای درست تاریخ بایستد و بپذیرد که شانس دخالتگری موثرش در کردستان، قرار گرفتن در کنار احزاب ناسیونالیست و بویژه پژاک نیست. پژاک نیروی مخربی است که در شرایط اعتلای انقلابی در ایران و کردستان پای پ ک ک را به کردستان می کشد و عامل شر و نا امنی کردستان خواهد بود. من فکر می کنم بشود و بتوان با حزب دمکرات به توافقی رسید که به حداقلی از قوانین و مقررات دمکراتیک مثل آزادی بی قید و شرط سیاسی و وارد نکردن سلاح به مناسبات سیاسی احزاب و در رابطه با حاکمیت شوراهای مردم پایبند شود. اگر نه توازن قوای چپ جامعه این وضعیت را به او تحمیل خواهد کرد. اما با پژاک و پکک با شناختی که از این جریان وجود دارد، هر نوع همزیستی و توافق به نظر غیرممکن می آید. مردم کردستان با پژاک و پکک سر جنگ ندارند. ولی پکک و پژاک باید بپذیرند که مردم کردستان آن ها را همکار و شعبه ای از جمهوری اسلامی می دانند و خواستار کم کردن شرشان از کردستان هستند. دوز ضد کمونیستی پکک و پژاک بجای خود، پ کک و دیگر جریانات ناسیونالیست از جمله حزب دمکرات با هم خصومت جدی دارند. مردم کردستان نمی خواهند تاوان رقابت های احزاب کوردایتی و جنگ داخلی شان بر سر قدرت و ثروت را بپردازند.

بهر حال فکر می کنم که نشانندن همه ی این احزاب و جریانات چپ و سوسیالیست سر یک میز مذاکره و فارغ از خودبزرگ بینی و رقابت اگر غیر ممکن نباشد، کار سختی است. ولی بستگی دارد به این که این احزاب و جریانات و حتی شخصیت هایی که در قطب چپ و کمونیست جای دارند، منافع گروهی و شخصی و رقابت ها و خصومت های بهر دلیل تا کنونی را کنار گذاشته و به منفعت سراسری جنبش های طبقاتی و اجتماعی ایران فکر کنند. اگر قرار است یکی را فدای دیگری کنند بهتر است منفعت عمومی جامعه را در اولویت و ارجحیت قرار داده و انتخاب کنند. این فراخوان من است!

در این همکاری حداقلی، معیار از نظر من دوز بالا یا پایین کمونیسم احزاب و جریانات و شخصیت ها نیست. مگر این که جریانی مثل حزب توده و اکثریت و غیره گذشته خیانتباری داشته باشن. آمار عددی جریانات و کوچک یا بزرگ بودنشان هم قابل بحث نیست. معیار از نظر من تعهد و پرنسیپ سیاسی در مقابل توافقی است که می شود. نهایتا در مسیر سرنگونی جمهوری اسلامی سیاست و آلترناتیوی برنده است که بتواند در جدال بر سر سرنگونی و ساختن ابزارهای قدرت دست بالا را داشته باشد. ممکن است هر عضو یک همکاری در فدای سرنگونی از حاکمیت شورایی پشیمان شود و برود سراغ جناح هایی از اپوزیسیون بورژوازی و تشکیل مجلس موسسان و انتخابات پارلمانی. خوب برود. من اگر ابزارهای قدرت طبقه کارگر و جامعه را ساخته باشم، حاکمیت شوراهای کارگران و مردم را برقرار می کنم و بیوقفه میرم به انقلاب و حکومت کارگری. اگر نتوانم از کسی گلگی ندارم که چرا مردم را میکشند پای انتخابات به شیوه ی معمول بورژوازی. حتما زورش بیشتره دیگه. اما تا اونوقت مانع اصلی که جمهوری اسلامی را باید از سر راه برداشت.

آنچه که برای من اهمیت دارد، پلاتفرم و بیانیه‌های آلترناتیو در مقابل جمهوری اسلامی و یا ایوزیسیون بورژوازی نیست، که بوفور هست. هدف، یک جنبش واقعی و عینی طبقاتی، اجتماعی و توده‌ای آلترناتیو در مقابل دشمنان طبقه کارگر و جامعه است.

جنبشی که در دل جدالهایش بتواند ابزارهای طبقاتی و اجتماعی رهبری جنبش سراسری برای سرنگونی را بسازد. جنبشی که این بار صاحب دارد، و سرنگونی را با هدف گرفتن قدرت سیاسی می‌خواهد. یعنی در دل اعتصابات و اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی، ابزارهای قدرت یکی پس از دیگری ساخته بشوند.

کلام آخر، اگر در مورد موضوع همکاری دست من کوتاه باشد که هست. اما در زمینه‌ی رفع موانع پیش پای حزب کمونیستی طبقه و اتحاد و تشکل توده‌ای و پایدار آن، جنبش مجمع عمومی و ارتقای دیگر جنبش‌های اجتماعی رادیکال به سطح سازمانیابی توده‌ای و تامین رهبری، نه من، بلکه دست هیچ مبارز و کمونیست واقعی‌ای کوتاه نیست. پیروزی با بهم رسیدن این دست‌ها در درون جنبش‌های طبقاتی و اجتماعی در ایران ممکن است. و این اولویت اول است و من به آن خوشبینم.

**مظفر محمدی- تیر ماه 1403- ژوئیه 2024**

پایان